

دین، علوم و معارف اسلامی

هُوَ عَيْلَم

جلد چهارم

از قصت

# معاد شناسی

تألیف

حضرت علام آیا اسد حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الراکنة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

ہوایلدم

پڑھنے کا نفع و معارف اسلام  
۳

جلد چہارم

از قسمت

# معاد شناسی

تألیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس اللہ فضله الزکریۃ

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ق.

معد شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد:

عالّامه طباطبائی، ۱۴۱۷-۱۴۲۳ق.

ج. ۱۰ .-(دوره علوم و معارف اسلام : ۳)

طبع اول: انتشارات حکمت، ۱۴۰۲، ۱۴۰۷-۱۴۲۳ق.

این مجموعه شامل مباحثی است درباره مرگ درج ۱ و ۲، عالم قبر و برزخ درج ۲ و ۳، قیامت درج ۴ و ۵ و ۲، نفح صور درج ۴، معاد جسمانی و حشر درج ۶، نامه عمل درج ۶ و ۷، شهادت درج ۷، صراط و میزان و حساب درج ۸، شفاعت درج ۹، اعراف و بهشت و جهنم و خلود درج ۱۰.

كتابنامه بصورت زیر نويس.

۱. معاد. ۲. مرگ - جنبه های قرآنی. ۳. برزخ. ۴. رستاخیز.

۵. معاد جسمانی. الف. عنوان. ب. فروست: علوم و معارف اسلام.

۲۹۷/۴۴

BP222

شابک معمولی ۸-۶۵۳۳-۲۴-۹۶۴ (جلد ۴) ISBN 964-6533-24-8 (VOL.4)

شابک زرکوب ۵-۶۵۳۳-۳۴-۹۶۴ (جلد ۴) ISBN 964-6533-34-5 (VOL.4)

شابک (با جلد معمولی) ۵-۶۵۳۳-۰۳-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

ISBN SET 964-6533-03-5 (10 VOL.SET)

شابک (با جلد زرکوب) ۶-۶۵۳۳-۰۸-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

ISBN SET (Hardcover) 964-6533-08-6 (10 VOL.SET)

### دوره علوم و معارف اسلام (۳)

#### معد شناسی جلد چهارم

تألیف: حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رهنیت

طبع ششم: شوال المکرم ۱۴۲۵ هجری قمری

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحّافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، تلفن: ۸۵۴۳۶۸۴

این کتاب تحت اشراف « مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام »

از تأليفات حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص اين مؤسسه می باشد.

# فهرست

فهرست مطالب و موضوعات  
معد شناسی  
جلد چهارم

عنوان صفحه

مجلس بیستم

علام پیدایش قیامت

از صفحه ۳ تا صفحه ۵۰

شامل مطالب :

۵ علام قیامت و حضور انسان در آن

تحقیق ظهور حضرت مهدی ارواحنا فدا و رجعت ، قبل از قیامت  
حتمی است

۹ حدیث سلمان راجع به علام قیامت

خطبہ أمیر المؤمنین علیه السلام پس از جنگ نهروان

مخالفت أشعث بن قيس با أمیر المؤمنین علیه السلام

اعتراض بعضی به أمیر المؤمنین راجع به قبول حکمیت

اعتراض یکی از اصحاب و خطبہ حضرت درباره تکاہل اهل کوفه

اعتراض زنی از بنی عبس به أمیر المؤمنین علیه السلام

خطبہ أمیر المؤمنین علیه السلام در ترغیب مردم به جهاد

شکوه أمیر المؤمنین علیه السلام از مردم

## معاد شناسی (۴)

صفحه

عنوان

- خطبہ امیر المؤمنین علیہ السلام در تحریص بر جهاد ۴۳
- شکوه امیر المؤمنین علیہ السلام از اصحاب خود ۴۷
- خطب امیر المؤمنین علیہ السلام درس ادب و اخلاق و عزّت و شرف است ۴۹

## مجلس بیست و یکم

### علام قیامت

از صفحه ۱۱۸ تا صفحه ۵۳

### شامل مطالب :

- حدیث حضرت صادق علیہ السلام در موكب منصور ۵۵
- بیان علائم آخر الزمان در حدیث حضرت صادق علیہ السلام ۵۹
- ظهور ده حادثه از علائم قیامت ۶۱
- استفاده علائم قیامت از آیات قرآن کریم ۶۳
- قصّه ذوالقرنین و سدّ یاجوج و مأجوج ۶۵
- احتمالات بسیار در اینکه ذوالقرنین کیست ۶۷
- بیانات علامه طباطبائی درباره ذوالقرنین ۶۹
- مطالب کتاب «کیهان شناخت» و تفسیر «روح المعانی» درباره ذوالقرنین ۷۱
- ذوالقرنین یکی از ملوک حمیر و یا اسکندر مقدونی نبوده است ۷۳
- نظریه علامه شهرستانی درباره ذوالقرنین ۷۵
- نظریه سر احمد خان هندی درباره ذوالقرنین ۷۷
- شواهدی از أبوالکلام آزاد درباره نظریه سر احمد خان هندی ۷۹
- رؤیای حضرت دانیال درباره ذوالقرنین ۸۳

## فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
بحث در پیرامون طائفة يأجوج و مأجوج	٨٥
يأجوج و مأجوج همان طائفة مغول هستند	٨٧
سد ذوالقرنین دیوار چین یا دیوار دربند نیست	٨٩
محل بنای سد ذوالقرنین	٩١
معنی خرد شدن سد ذوالقرنین	٩٣
کلام علامه طباطبائی در تفسیر : جَعَلَهُ وَدَكَّاءَ	٩٧
امیر المؤمنین علیه السلام ذوالقرنین امت هستند	٩٩
تواتر روایات داله بر اینکه امیر المؤمنین علیه السلام ذوالقرنین امت هستند	١٠٣
از علائم قیامت ، پیدایش دود در آسمان و خروج دابه الأرض است	١٠٥
مراد از دابه الأرض امیر المؤمنین علیه السلام هستند	١٠٧
سؤال نمودن مردی از عمار بن یاسر درباره دابه الأرض	١٠٩
مراد از روایات درباره دابه الأرض و نظائر آنها ، ظهور ولایت است	١١١
ولایت مطلقه امیر المؤمنین علیه السلام برای عامه مردم ظهور ندارد	١١٣
علو مقام امیر المؤمنین علیه السلام	١١٥
کلمات خلیل بن احمد در علو مقام امیر المؤمنین علیه السلام	١١٧

## مجلس بیست و دوّم

### نفح صور و زنده شدن مردگان

از صفحه ۱۲۱ تا صفحه ۱۶۳

شامل مطالب :

دمیده شدن در صور و پیدایش قیامت	١٢٣
وقوع صیحه آسمانی و خمود مردم	١٢٥

## معد شناسی (۴)

عنوان	صفحه
معنای صور و نفح در صور	۱۲۷
معنای دمیدن إسرافیل در صور چیست؟	۱۲۹
بیان معنای عوالم غیبی، از باب تشبیه معقول به محسوس است	۱۳۱
موارد تشبیه معقول به محسوس در آیات و روایات بسیار است	۱۳۳
پیامبران به قدر عقول مردم با آنها گفتگو دارند	۱۳۵
تعییر دیگر قرآن از نفح صور، به ندای مُنادی	۱۳۷
علّت آنکه از نفح صور تعییر به «موت» نشده است	۱۳۹
روایت واردہ در «تفسیر قمی» در ذیل آیه صعق	۱۴۱
کیفیّت نفح صور اسرافیل و مردن و زنده شدن	۱۴۳
قبض روح جمیع فرشتگان و تنها بقاءِ ذات خدا عزّوجل	۱۴۵
وصایا و مواعظٰ امیر المؤمنین علیه السلام برای بیدار باش مردم است	۱۴۷
موعظة امیر المؤمنین علیه السلام پس از ضربت خوردن	۱۴۹
خطبهٰ امام حسن علیه السلام بعد از شهادت پدر	۱۵۱
کشن حضرت مجتبی علیه السلام ابن ملجم را	۱۵۳
چرا امیر المؤمنین علیه السلام قاتل خود را نکشتند	۱۵۵
علّت عدم امکان کشن کسی قاتل خودش را	۱۵۷
میل امیر المؤمنین علیه السلام به عفو قاتل خود	۱۵۹
علّت عدم عفو حضرت مجتبی علیه السلام قاتل امیر المؤمنین را	۱۶۱
مکارم اخلاق و معالی درجات امیر المؤمنین علیه السلام	۱۶۳

## مجلس بیست و سوّم

مراد از زنده شدگان به صور و افراد مورد استثناء

از صفحه ۲۰۳ تا صفحه ۱۶۷

## فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
شامل مطالب :	
فناه فی الله در نفح إماته ، و بقاء بالله در نفح إحياء	۱۶۹
مراد از «وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ» در آیه صعق ، اهل برزخ هستند	۱۷۱
مراد از «مَنْ فِي الْسَّمَاوَاتِ» در آیه صعق ، اهل عالم تجرد هستند	۱۷۳
صیحه برای مردم دنیا و نفح صور برای اهل برزخ است	۱۷۵
مراد از استثناء در آیه فرع و صعق	۱۷۷
مراد از «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» در آیه فرع	۱۷۹
مراد از مستثنی در آیه فرع صحابان ولایت‌اند	۱۸۱
مراد از «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» در آیه صعق	۱۸۳
مراد از مستثنی در آیه فرع و صعق ، مخلصین هستند	۱۸۵
لحقوق متابعان به افراد مورد استثناء در ورود به بهشت	۱۸۷
لحقوق متابعان در اثر اتحادی است که از محبت و متابعت ناشی می‌شود	۱۸۹
سرور معاویه و عائشه از شهادت أمیر المؤمنین علیه السلام	۱۹۱
تمثیل جستن عائشه به اشعاری بعد از شهادت أمیر المؤمنین علیه السلام	۱۹۳
بعض و عداوت عائشه و أتباع او نسبت به أهل بيت علیهم السلام	۱۹۵
خون گریستن جمادات در قتل أمیر المؤمنین علیه السلام	۱۹۷
آیه سوره تحریم درباره عائشه و حفصه نازل شده است	۱۹۹
گریستن حیوانات در شهادت سید الشهداء علیه السلام	۲۰۱
اشعار مرحوم نیر تبریزی در رثای سید الشهداء علیه السلام	۲۰۳

## مجلس بیست و چهارم

کسانی که در اثر نفح صور نمی‌میرند مخلصین هستند

از صفحه ۲۰۷ تا صفحه ۲۳۸

## معاد شناسی (۴)

عنوان	صفحه
شامل مطالب :	
مراد از افراد مورد استثناء از مردن در نفح صور	۲۰۹
بندگان مخلص خدا ، وجه خدا هستند	۲۱۱
مُخلَّصين به مقام فناء در ذات حضرت احادیث رسیده‌اند	۲۱۳
مواهب الهیه برای مخلَّصین	۲۱۵
حدیث قدسی : عَبْدِي أَطْعُنِي أَجْعَلُكَ مِثْلِي	۲۱۹
بندگان مخلص خدا بهیچوجه برای خود علم و حیات و قدرتی	
نمی‌بینند	۲۲۱
احوالات و مقامات مُخلَّصین	۲۲۳
رفع عذاب از گنهکاران زمین به برکت اولیاء خدا	۲۲۵
شرح حالات و مقامات مُخلَّصین در احادیث قدسیه	۲۲۷
مُخلَّصین وجه خدا هستند و حقیقت آنان در ملک و ملکوت سیطره دارد	۲۲۹
علم و قدرت اولیای خدا ، علم و قدرت خداست	۲۳۱
وصایای أمیر المؤمنین علیه السلام پس از ضربت خوردن	۲۳۳
وصیت أمیر المؤمنین به امام حسن علیهم السلام	۲۳۵

## مجلس بیست و پنجم

انبیاء و ائمه متحقّق به اسماء الله الحُسْنی هستند

از صفحه ۲۴۱ تا صفحه ۲۷۴

## شامل مطالب :

مقریبین و مُخلَّصین ، وجه خدا و اسمای حُسْنی هستند	۲۴۳
اگر امام نباشد زمین فرو می‌رود	۲۴۵

## فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
افرادی که در اعراف هستند مسلط و مسيطر بر همهٔ عوالم هستند	۲۴۷
مقامِ إبراهيم خليل عليه السلام و أسماء الله تعالى	۲۴۹
مردن و زنده شدن إرمیای پیغمبر	۲۵۱
بین سؤالِ إرمیا و ابراهیم دربارهٔ زنده شدن مردگان فرق بسیار بود	۲۵۵
سؤال ابراهیم علیه السلام برای رسیدن به سکینه و اطمینان بود	۲۵۷
زنده کردنِ إبراهيم خليل ، مرغان کشته را میراندن و زنده کردن اولیاء‌اللهی ، به ظهور اسم «المُحْيی» و «المُحَیّت»	۲۵۹
پروردگار	۲۶۱
داستان زنده شدن کبوتر مرده به دست ولی خدا	۲۶۳
توحید بالصرافه ذات حق ، در خطب «نهج البلاغة»	۲۶۷
علوٰ مقامات أمير المؤمنین علیه السلام	۲۶۹
روایات واردہ در فضیلت زیارت أمیر المؤمنین علیه السلام	۲۷۱
عن فرشتگان بر قاتلین أمیر المؤمنین و سید الشهداء	۲۷۳

## مجلس بیست و ششم

### معنای وجه الله و وجه موجودات

از صفحه ۲۱۵ تا صفحه ۲۷۷

شامل مطالب :

معنای وجه الله در بین موجودات	۲۷۹
در حقیقت وجه الله	۲۸۱
وجهه الهیه موجودات ، بسیط و مجرّد و زوال ناپذیر است	۲۸۳
ائمه و مخلصین وجه الله بوده و با همهٔ موجودات هستند	۲۸۵
در معیت وجه الله با تمام موجودات عالم آفرینش	۲۸۷

## معاد شناسی (۴)

صفحه

عنوان

	اگر انسان راه خدرا به اختیار و مجاهده طئ نکند ، او را اضطراراً عبور میدهدن
۲۸۹	
۲۹۱	آیات داله بر انقراض دنیا و رجوع انسان به خدا
۲۹۷	در کیفیت عبور اولیای خدا از مراحل و عقبات پس از مرگ
۳۰۳	احاطه کلیه مقام امامت به عوالم بزرخ و قیامت
۳۰۵	ارتباط و اجتماع افراد در قیامت بر اساس واقعیت است
۳۰۷	دوستی های غیر خدائی در قیامت تبدیل به دشمنی می شود
۳۰۹	روابط و دوستی ها در دنیا بر مبنای امور اعتباریه و همیه است
۳۱۱	ابن ملجم از امیر المؤمنین اسب سواری درخواست می کند
۳۱۳	علامت دوستی واقعی بروز امتحان است
۳۱۵	حالات و مقامات عمران بن یاسر
۳۱۹	فهرست تألیفات

بعد از طبع اول این کتاب تعلیقاتی از طرف حضرت مؤلف قدس سرہ اضافه گردیده که در این طبع به شرح زیر آورده شده است :

صفحه	تعلیقه
۷۸	۱
۹۸	۳
۱۹۰	۳
۱۹۲	۱
۱۹۴	۳
۳۰۶	۱

حد العليم

دوره

علوم و معارف اسلام

(۳)

جلد چهارم

از قسمت

معاد شناسی

لائق خدمه العلم والدين

سید محمدحسین حسینی طهرانی

عَنْ فِي سَعْ جَلَّهُ

مجلس سیم

علام پدائش قیامت



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال اللهُ الحكيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :  
 فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيهِمْ بَعْتَهُ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا  
 فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَهُمْ .

هجدهمین آیه ، از سوره محمد : چهل و هفتمین سوره از قرآن کریم  
 لله الحمدُ والمنة بحث معادی را که شروع کردیم ، مقدمات  
 حیات انسان را در دنیا و بعد خصوصیات حال احتضار و سکرات  
 موت و عالم قبر و بزرخ را تمام کردیم ، واز حال باید شروع کنیم در  
 مقدمات عالم قیامت کبری و حضور انسان در پیشگاه پروردگار و  
 شرح عوالمی را که انسان در این دوره از حیات اخروی طی میکند .  
 در این آیه از قرآن مجید ، خداوند میفرماید :

۱- مطالب گفته شده در روز بیست ماه مبارک رمضان .

«آیا این کافران و مشرکان امید و انتظاری را دارند مگر انتظار ساعت قیامت که ناگهان بباید و آنها را در بر گیرد؟ حقاً که علامات قیامت آمده است. در آن وقتی که قیامت بباید، یاد قیامت و تذکر آن چه سودی برای آنان خواهد داشت؟»

سیاق این آیه سیاق مؤاخذه و تهکّم است. مثل اینکه کافران در موقعی هستند که یا باید از حقّ تبعیّت کنند و بنابراین عاقبت آنها مقرّون به خیر و سعادت گردد، و یا باید انتظار ساعت قیامت را ببرند تا بواسطه مشاهده تحقّق و وقوع و إشرافی که بر آن پیدا کنند و خصوصیاتی را که از آن ببینند متذکّر گردند و ایمان آورند و از حقّ متابعت کنند.

اما پیروی از حقّ را امروز ننموده‌اند و بنابراین یک احتمال بیشتر نمی‌ماند و آن آمدن خود قیامت است.

امروز که علامه قیامت از قسمت شدن انسان به افراد صالح و تبهکار، که لازمه‌اش وجود قیامت و رسیدگی به حساب است، و پیدایش مرگ که عبور برای وصول به آن است و یا ظهور پیامبر آخرالزّمان و انشقاق قمر و نزول قرآن که آخرین کتاب آسمانی است برای آنها فائدہ‌ای ننموده و با مواضع بلیغه و بیّنات و حُجّج واضحه و عبرت‌های بی‌دربی در مقابل حقّ خصوع نکردن، و برای خود با ایمان به خدا و عمل صالح طرفی نبستند؛ هیچ راه دیگری برای اتعاظ و هدایت و ایمان آنها نیست مگر وقوع خود قیامت؛ و اما در آن حال دیگر ایمان فائدہ‌ای ندارد، چون کار یکسره شده و عالم عمل

بسته و عالم جزا و حساب پیش آمده است .

**يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ أَلْأَنْسَنُ وَ أَنَّى لَهُ الْذِكْرَى \* يَقُولُ يَلَيْتَنِي  
قَدَّمْتُ لِحَيَاةِنِي .<sup>۱</sup>**

«در آنروز انسان متذکر میگردد و متنبه میشود ، ولی تذکر برای او چه فائدہ‌ای دارد ؟ انسان میگوید : کاش برای حیات و زندگی خود ، از دنیا چیزی پیش فرستاده بودم .»

آیاتی که در قرآن مجید راجع به قیامت است همگی متفقند بر اینکه در قیامت این زمین از بین میرود و ستارگان فرو میریزند و خورشید و ماه تیره و تاریک میگردند و این عالم به کلی خراب و مندگ میشود .

و پس از خرابی این عالم ، خداوند ارواح را در قیامت برای حساب و کتاب و جزاء حاضر میفرماید ؛ چه ارواحی که از دنیا رفته و در بزرخ انتظار قیامت را دارند ، و چه ارواحی که در دنیا بواسطه صعقة موت دنیا را ترک کرده و ناگهان در قیامت حضور پیدا میکنند . دو نفخه در صور دمیده میشود ، یکی نفخه إماته که بواسطه آن همگی میمیرند ، و دوّم نفخه إحياء که بواسطه آن همگی بعد از مردن زنده میشوند .

**فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ .<sup>۲</sup>**

«ناگهان همه قیام میکنند و مشاهده قیامت و بروز و ظهر

۱- قسمتی از آیه ۲۳ و آیه ۲۴ ، از سوره ۸۹ : الفجر

۲- ذیل آیه ۶۸ ، از سوره ۳۹ : الزمر

قدرت کامله الهیه را می نمایند.»

در اخبار اهل بیت علیهم السلام برای علائم قیامت مطالب بسیاری وارد شده است ، و اصولاً برای مقدمات قیامت علاوه بر علائم خود آن باید دو مرحله قبلی آن طی شود ؛ یکی ظهور حضرت قائم آل محمد علیه السلام حضرت مهدی محمد بن الحسن العسكري عجل الله تعالی فرجه الشریف و دیگر رجعت آل محمد علیهم السلام .

برای تحقیق این دو موضوع هیچ جای شبه و تردید نیست . موضوع ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه متفقًّ علیه جمیع طوائف و مذاهب مسلمین است .

و رجعت آل محمد علیهم السلام از مسلمات شیعه می باشد ، و در سابق الأيام وجه مائزر شیعه را از غیر شیعه به امامت و رجعت میدانستند . و در این زمینه در تاریخ و سیر و اخبار مطالب فراوانی است .

و بطور کلی برای تکامل عالم و بشریت ، سه مرحله متناوب و متوالی باید پیموده شود :

**اول : ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه که در آن بشریت راه سریعی را بسوی کمال طی میکند .**

**دوم : رجعت که در آن با پیدایش ظهورات و انوار و رجوع ائمه علیهم السلام به دنیا ، تمام مراحل استعدادیه مردم که در زمان آن بزرگواران به مرحله فعلیت نرسیده است به فعلیت و تحقیق میرسد .**

**سوم :** قیامت که موجب تکامل دو دوره سابق و از دست دادن  
إنیّات و طلوع صفت جلال حضرت کبیریائی و مندک شدن هویّات و  
شخصیّات به ظهور حقیقت در عوالم است .

این سه مرحله بر یکدیگر مترتب بوده و تا اوّلی طی نشود  
دویّمی نخواهد شد ، و تا دویّمی متحقّق نگردد سوّمی تحقّق نخواهد  
یافت .

درباره علائم ظهور و علائم رجعت و قیامت ، اخبار بسیاری  
وارد شده است و بزرگان در کتب ضبط نموده‌اند ؛ گرچه اطمینان به  
صحت همه آنها نیست ، و در آنها اخبار ضعاف بسیار است .

ولی از مجموع آنها اجمالاً استفاده می‌شود که هر یک از این سه  
مرحله از ظهور و رجعت و قیامت دارای مشخصات و علائم و آثاری  
مختص به خود هستند .

علاوه بعضی از آنها دارای سندهای صحیح بوده و طبق قواعد  
اصولیّه ، از نقطه نظر پذیرش قابل قبول است ؛ چه روایاتی که از  
رسول اکرم صادر شده و چه از ائمّه اهل بیت سلام الله علیهم  
اجمعین .

مثالاً علیّ بن إبراهیم قمی که در بیش از هزار سال پیش می‌یسته  
است و تفسیر او در نهایت اتقان و اعتبار و مورد مطالعه و مراجعة  
علماء اعلام در این مدّت طویل بوده و از مصادر کتب شیعه محسوب  
می‌گردد ، روایتی را در آن از سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم نقل می‌کند که در حجّة الوداع ، رسول خدا در

مسجد الحرام در حالیکه حلقه‌های در کعبه را به دست گرفته بودند بیان کرده‌اند.

این روایت بطوری است که از مضمون آن هیچ احتمال خدشه و دسّی در آن نمی‌رود. چون مطالبی را راجع به آخر زمان بیان می‌کند که در آن زمان اثری از آن نبوده است و حتی زمینه هم برای چنین وقایعی موجود نبوده تا بتوان احتمال داد که بعداً بوجود می‌آید و بر اساس آن جعل چنین حدیثی را نمود.

بنابراین، به این روایت و امثال آن در کتب متقدنه حدیث و تفسیر می‌توان اطمینان حاصل نمود و آنها را از روایات دالله بر ظهور و علائم قیامت شمرد.

این روایت را در ذیل آیه مورد عنوان از شواهد **أشراط السّاعَة** آورده است.

**أشراط جمع شرط** به معنای علامت است، و روایت چنین است: علی بن إبراهیم می‌گوید:

«حدیث کرد برای من پدرم (ابراهیم بن هاشم) از سلیمان بن مسلم خشّاب از عبدالله بن جریح مکّی از عطاء بن أبي ریاح از عبدالله بن عباس که او گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حجّة الوداع به حجّ مشرف شدیم.

رسول خدا حلقة در خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش مارا مخاطب قرار داد.

**فَقَالَ : أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ ؟**

وَكَانَ أَدْنَى النَّاسِ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، فَقَالَ :  
بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ !

«وَكَفَتْ : آیا میخواهید من شمارا به علامه و نشانه های قیامت باخبر کنم ؟

و در آن هنگام نزدیک ترین افراد به رسول خدا سلمان بود ، و

گفت : ای رسول خدا ! بله ما میخواهیم ما را باخبر کنی !»  
فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ ،  
إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ ، وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ ، وَالْمَيْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ ، وَتَعْظِيمَ  
الْمَمَالِ ، وَبَيْعَ الدِّينِ بِالدُّنْيَا ؛ فَعِنْدَهَا يُذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ وَجَوْفُهُ  
كَمَا يُذَوْبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ ، مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُنْكَرِ فَلَا يَسْتَطِعُ أَنْ  
يُغَيِّرَهُ .

«پس از آن رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمود :  
بدرسیکه از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب می‌کنند ،  
و از شهوت پیروی می‌نمایند ، و تمایلشان بسوی هوای نفсанی  
است ، مال را بزرگ می‌شمرند ، و دین را به دنیا میفروشنند .

و در چنین شرائط و موقعیتی ، همانطور که نمک در آب حل  
می‌شود ، دل مؤمن و اندرون او آب می‌شود و حل می‌گردد ؛ چون  
منکرات را در برابر دیدگان خود می‌بیند ، و قدرت تغییر و اصلاح آنها  
را ندارد .»

قَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَإِلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

«سلمان گفت : اینها از اموری است که حتماً تحقق می‌یابد ؟ رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمود : آری ، سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست !»

یا سَلْمَانُ ! إِنَّ عِنْدَهَا يَلِيهِمْ أُمَّرَاءُ جَوَّةً ، وَ وُزَّارَاءُ فَسَقَةً ، وَ عَرَفَاءُ ظَلَمَةً ، وَ أُمَّانَاءُ خَوْنَةً .

«ای سلمان ! در آن وقت افرادی که بر مردم حکومت دارند و زمام آنها را در دست داشته و بر آنها ولایت و سیطره دارند عبارتند از حاکمانی که همه آنها ستمکار و ظالمند ، وزرائی که فاسقند ، و حکماً و استانداران و فرماندارانی که همه اهل جور و ستم هستند ، و امین‌هائی که همه اهل خیانتند .»

فَقَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لِكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

سلمان گفت : و اینها از امور مسلمهای است که پیدا خواهد شد ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آل‌ه و سلم فرمود : آری سوگند بخدائی که جان من در دست اوست !»

یا سَلْمَانُ ! إِنَّ عِنْدَهَا يَكُونُ الْمُنْكَرُ مَعْرُوفًا ؛ وَ الْمَعْرُوفُ مُنْكَرًا ، وَ الْتُّسْمِنَ الْخَائِنُ ؛ وَ يُخَوَّنُ الْأَمِينُ ، وَ يُصَدِّقُ الْكَاذِبُ ؛ وَ يُكَذِّبُ الصَّادِقُ .

«ای سلمان ! در آن موقعیت کارهای بد و ناپسند در بین مردم بصورت کارهای شایسته و پسندیده در آید ؛ و کارهای پسندیده و نیکو به صورت کارهای نکوهیده و ناپسند جلوه کند . و مردمان

خیانت پیشه مورد وثوق و امانت واقع شوند؛ و به افراد امین و درستکار نسبت خیانت داده شود. و مرد دروغگو را تصدیق کنند و به دروغهای او مهر صحت و درستی بنهند؛ و مرد راستگو و درست را دروغگو شمارند و به گفتار او ترتیب اثر ندهند.»

**قَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !**

«سلمان گفت: و اینها مسلمًا واقع خواهد شد ای رسول خدا؟ رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمود: آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!»

**يَا سَلْمَانُ ! فَعِنْدَهَا إِمَارَةُ النِّسَاءِ ، وَ مُشَاورَةُ الْأَمَاءِ ، وَ قُعُودُ الصَّبِيَّانِ عَلَى الْمَنَابِرِ ، وَ يَكُونُ الْكِذْبُ طُرَفًا ، وَ الرَّكْوَةُ مَغْرَمًا ، وَ الْفَيْئُ مَغْنِمًا ، وَ يَجْحُفُ الرَّجُلُ وَالدِّيَهُ ، وَ يَبِرُّ صَدِيقَهُ ، وَ يَطْلُعُ الْكَوْكَبُ الْمُذَنَّبُ .**

ای سلمان! در آن هنگام زنان بر مردان حکومت می‌کنند، و با کنیزان مشورت می‌نمایند. (یعنی در امور سیاسی، کنیزان که در خانه‌های آنها هستند مورد مشورت قرار می‌گیرند). و بچه‌ها - که کنایه از افراد بی‌ بصیرت و بی‌دانش باشد - بر منبرها بالا می‌روند و برای مردم خطبه می‌خوانند، و زمام امور تبلیغاتی مردم را این افراد کم تجربه و کم خرد در دست می‌گیرند. و دروغگوئی و دروغپردازی از کارهای طرفه و فکاهی و ظریف شمرده می‌شود. و دادن زکوة مال را ضرر و غرامت می‌پنداشند، و هر گونه دسترسی به بیت‌المال و ربوعدن اموال

عامه را غنیمت و بهره می‌شمارند. مردم با پدر و مادر خود جفامی‌کنند و به آنها بی‌اعتنائی نموده آنان را سبک می‌شمند و از اداء حقوق واجبه و مستحسنۀ آنها بر نمی‌آیند ولیکن با دوستان خود احسان و نیکوئی می‌نمایند. و ستارۀ دنباله‌دار در آسمان طلوع می‌کنند.»

**قَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !**

«سلمان گفت: و این امور مسلمًا به وقوع می‌بیونند ای رسول خدا؟ رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمود: آری سوگند به آن خدائی که جان من در دست قدرت اوست!»

**يَا سَلْمَانُ ! وَعِنْدَهَا تُشَارِكُ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا فِي التَّجَارَةِ ، وَ يَكُونُ الْمَطَرُ قَيْظًا ، وَيُغَيِّظُ الْكَرَامُ غَيْظًا ، وَيُحَتَّقِرُ الرَّجُلُ الْمُعْسِرُ ، فَعِنْدَهَا يُقَارِبُ الْأَسْوَاقُ ، إِذَا قَالَ هَذَا : لَمْ أَبْعِثْ شَيْئًا وَقَالَ هَذَا : لَمْ أَرْبَحْ شَيْئًا ، فَلَا تَرَى إِلَّا ذَآمًا لِلَّهِ .**

«ای سلمان! در آن زمان زنان با شوهرانشان در امور خارج از منزل مانند تجارت شرکت می‌کنند. و باران در تابستان می‌بارد. و مردمان بزرگ و بزرگوار پیوسته مورد خشم و غضب و غیظ قرار می‌گیرند. و مردم بی‌چیز و تنگدست مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرند. در آن زمان بازارها به هم نزدیک می‌شوند.<sup>۱</sup> و در صورتی که

۱- در «المنجد» می‌نویسد: **الْمُقَارَبُ مِنَ الْمَتَاعِ : الرَّخِيْصُ ، بِنَابِرِين** ممکن است معنی این باشد که بازارها تنزل می‌کنند.

محل خرید و فروش بسیار است همه مردم از کار و کسب خود در گله و شکوه هستند ، یکی میگوید : من چیزی نفروختم ، و دیگری میگوید : سودی نبردم ؛ و در آن وقت می‌نگری که تمام مردم در مقام گلایه از خدا و مذمّت او هستند.»

**قَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !**

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! چنین اموری واقع میشود ؟ رسول خدا صلی الله علیه وآل‌هه وسلّم فرمود : آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست!»

**يَا سَلْمَانُ ! فَعِنْدَهَا يَلِيهِمْ أَقْوَامٌ إِنْ تَكَلَّمُوا قَاتِلُوهُمْ ، وَ إِنْ سَكَّوْتُوا اسْتَبَاحُوهُمْ لِيَسْتَأْتِرُوا بِفِئَهِمْ ، وَ لِيَطْوُنَ حُرْمَتَهُمْ ، وَ لِيَسْفِكُنَ دِمَاءَهُمْ ، وَ لِيَمْلُؤنَ قُلُوبَهُمْ رُعبًا ، فَلَا تَرَاهُمْ إِلَّا وَ جِلِينَ خَائِفِينَ مَرْعُوِّبِينَ مَرْهُوِّبِينَ .**

«ای سلمان ! در آن زمان بر مردم حکومت می‌کنند کسانی که اگر مردم برای دفاع از حقوق خود و برای حق اوّلیّه خود و کوچکترین مطلبی که در آن شایبه سیادت و حریّت و آزادی فکر باشد ، سخن گویند ، آنها را می‌کشنند ، و اگر مردم سکوت هم اختیار کنند آنان اموال و نفووس و اعراض ایشان را مباح می‌شمنند ، و برای استفاده از کار و زحمت و دسترنج آنها از خوردن خون آنها دریغ نمی‌کنند ، و زنان و دختران ایشان را به بیگاری میبرند و اعمال منافی عفت انجام میدهند و احترام آنها را پایمال می‌کنند ، و خون مردم بیچاره و ضعیف را

بی مهابا و بدون پروا میریزند ، و در دل هایشان از خوف و دهشت و هراس به اندازه‌ای وارد می‌کنند که هیچکس حقّ نفس کشیدن ندارد . ای سلمان ! در آن زمان تمام مردم رعیت ترسناک و خائف و وحشت‌زده و هراسناک خواهند بود .»

**قَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّمَا يَرَى الظَّالِمُونَ**

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا این امور واقع شدنی است ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری ، سوگند به آن کسی که نفس من در دست اوست !»

**يَا سَلْمَانُ ! إِنَّ عِنْدَهَا يُؤْتَى بِشَيْءٍ مِّنَ الْمَمْشُرِقِ وَ شَيْءٍ مِّنَ الْمَغْرِبِ يُلَوَّنُ أُمَّتِي ؛ فَالَّوَلِيلُ لِضَعْفَاءِ أُمَّتِي مِنْهُمْ ، وَ الْوَيْلُ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ ؛ لَا يَرْحَمُونُ صَغِيرًا ، وَ لَا يُوقَرُونَ كَبِيرًا ، وَ لَا يَتَجَاهُوا زُونَ عَنْ مُّسِيِّعٍ . أَخْبَارُهُمْ خَنَاءً . جُثَّتْهُمْ جُثَّةُ الْأَدَمِيِّينَ ، وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ .**

«ای سلمان ! در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم می‌آورند و چیز دگری را از طرف غرب و بدینوسیله امّت مرا رنگ می‌کنند ؛ پس ای وای بر ضعیفان امّت من از دست این ستمگران ، و ای وای بر ایشان از خدا ؛ به افراد کوچک و زیردست رحم نمی‌آورند ، و بزرگان را توقیر و احترام نمی‌کنند و از خطاکار و شخصی که در امور شخصی بدی کند در نمی‌گذرند و او را مورد عفو و اغماض خود قرار نمیدهند . گفتار آنان همه فحش و زشتی است . هیکل آنان

هیکل آدمی است ولی دلهای آنها دلهای شیاطین است.  
 قالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ : إِنِّي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا این از امور مسلمّه واقع شدنی است ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری ، سوگند به آنکه جان من در دست اوست !

يَا سَلْمَانُ ! وَ عِنْدَهَا يَكْتَفِي الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ ، وَ النِّسَاءَ  
 بِالنِّسَاءِ ، وَ يُغَارُ عَلَى الْغِلْمَانِ كَمَا يُغَارُ عَلَى الْجَارِيَةِ فِي بَيْتِ  
 أَهْلِهَا . وَ تَشَبَّهُ الرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ ، وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ ، وَ يَرْكَبُنَّ ذَوَاتُ  
 الْفُرُوجِ السُّرُوحَ ؛ فَعَلَيْهِنَّ مِنْ أَمْتَى لَعْنَةِ اللَّهِ !

«ای سلمان ! در آن وقت مردها به مردها اکتفا می کنند ، وزنها به زنها اکتفا می نمایند . و در آن زمان همانطور که زن در خانه شوهرش مورد حفظ و حراست واقع می شود که کسی به او تعدی نکند و در استمتعات اختصاص به مرد خود داشته باشد ، همانطور افرادی ، جوانان تازه به سن رسیده و امرد را به خود اختصاص داده در اعمال نامشروع مورد حراست و حفظ خود قرار میدهند تا کسی دیگر به آنها توجهی نکند . مردها خود را شبیه به زنان می کنند ، و زنان خود را شبیه به مردان می نمایند . و افرادی که دارای رحم هستند و برای تولید مثل آفریده شده اند که منظور زنان می باشند ، سوار بر زین ها می شوند ؛ پس بر آن زنان از امّت من لعنت خدا باد ».   
 قالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ

**عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟**

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! اینها از امور واقع شدنی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!»

**يَا سَلَمَانُ ! إِنَّ عِنْدَهَا تُزَخْرَفُ الْمَسَاجِدُ كَمَا تُزَخْرَفُ الْبَيْعُ وَالْكَنَائِسُ ، وَ تُحَلَّى الْمَصَاحِفُ ، وَ تُطَوَّلُ الْمَنَارَاتُ ، وَ تَكْثُرُ الصُّفُوفُ بِقُلُوبٍ مُتَبَاغِضَةٍ وَ أَلْسِنٍ مُخْتَلِفةٍ .**

«ای سلمان ! در آن وقت مساجد را زینت می‌کنند همچنانکه معبدهای نصاری و یهود را زینت می‌کنند ، و قرآن‌ها را به زیور و شکل و نقاشی‌ها آراسته و پیراسته می‌کنند ، و مناره‌ها و مآذنه‌های مساجد را بلند می‌سازند تا إشراف بر خانه‌های اطراف پیدا می‌کنند ، و صفحه‌ای نماز جماعت بسیار می‌شود و مردم در این نمازها زیاد شرکت می‌کنند ولی با دلهائی پرازکین و حسد و عداوت با یکدیگر ، و با زبانهایی منافقانه و سخن‌هایی مزورانه و آلوده به نیت‌های فاسده.»

**قَالَ سَلَمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا إِيمَانُ**

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا اینها واقع می‌شوند ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری سوگند به آنکه نفس من در دست قدرت اوست!»

**وَ عِنْدَهَا تَحَلَّى ذُكُورُ أُمَّتِي بِالذَّهَبِ ، وَ يَلْبَسُونَ الْحَرِيرَ وَ**

**الدّيَبَاجَ ، وَ يَتَخَذِّلُونَ جُلُودَ النُّمُورِ صَفَاقًا !**

«در آن وضعیت، مردان امّت من خود را به طلا زینت می‌کنند، و لباس حریر و دیبا می‌پوشند، و پوست پلنگ را برای خود جامه می‌کنند.»

**قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنِّي وَاللَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !**

سلمان گفت: آیا اینها از امور واقع شدنی است ای رسول خدا؟ رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست قدرت اوست!»

**يَا سَلْمَانُ ! وَ عِنْدَهَا يَظْهَرُ الرَّبَّا ، وَ يَسْعَامِلُونَ بِالْغَيْبَةِ وَ الرُّشَى . وَ يُوضَعُ الدِّينُ ، وَ يُرْفَعُ الدُّنْيَا .**

«ای سلمان! در آن موقع رباخوری در بین مردم ظاهر و آشکارا میگردد، و مردم با یکدگر با غیبت و رشوه معامله می‌کنند. و دین در نزد مردم ضعیف و به درجات نازلی پائین می‌آید، ولیکن دنیا قوی و به درجات عالی در بین مردم بالا می‌رود.»

**قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ**

۱- در «تفسیر علی بن ابراهیم» بجای **بِالْغَيْبَةِ** کلمه **بِالْعَيْنَةِ** آمده، و در حاشیه آن نوشته است: العینة بالكسر، السلف - ق. ولی عینه نوع خاصی از سلف است و در کتب حدیث بابی مربوط به آن است و اگر چه از طرق تخلص از ربا است ولی چون صحّت آن شرائطی دارد و اگر رعایت نشود ربا می‌شود لهذا در این حدیث شریف مورد مذمّت قرار گرفته است. و علی اُئی حال کلمه الغيبة ظاهراً غلط است و مناسبی با مورد کلام ندارد.

**عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّمَا نَفْسِي بِيَدِهِ !**

«سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها از امور واقع شدنی است؟ رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمود: آری سوگند به آنکه جان من به دست اوست!»

**يَا سَلَمَانُ ! وَ عِنْدَهَا يَكْثُرُ الطَّلاقُ ، فَلَا يُقَامُ لِلَّهِ حَدٌّ ؛ وَ لَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا .**

«ای سلمان! در آن زمان طلاق زیاد واقع میشود، و حد الهمی جاری نمیگردد؛ و اینها ابدأ به خداوند ضرری نمیرساند.»

**فَقَالَ سَلَمَانُ : إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّمَا نَفْسِي بِيَدِهِ !**

«سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این مسلمماً واقع میشود؟ رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست!»

**يَا سَلَمَانُ ! وَ عِنْدَهَا تَظْهَرُ الْقَيْنَاتُ وَ الْمَعَازِفُ ، وَ يَلِيهِمْ أَشْرَارُ أُمَّتِي .**

«ای سلمان! در آن زمان زنان آوازه‌خوان در بین مردم به هم میرسد، و استعمال آلات موسیقی رواج پیدا میکند، و بر مردم شریرترین افراد از امت من حکومت می‌کنند.»

**قَالَ سَلَمَانُ : إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّمَا نَفْسِي بِيَدِهِ !**

«سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این امر واقع میشود؟

رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آنکه  
جان من در دست اوست!»

يَا سَلَّمَانُ ! وَ عِنْدَهَا يَمْحُجُ أَغْنِيَاءُ أَمَّتِي لِلنُّزُھَةِ ، وَ يَمْحُجُ  
أَوْسَاطُهَا لِلتَّجَارَةِ ، وَ يَمْحُجُ فُقَرَاءُهُمْ لِلرِّئَاءِ وَ السُّمْعَةِ . فَعِنْدَهَا  
يَكُونُ أَقْوَامٌ يَعْلَمُونَ الْقُرْءَانَ لِغَيْرِ اللَّهِ ، وَ يَتَخَذُّونَهُ مَزَامِيرًا . وَ يَكُونُ  
أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ . وَ يَكُشُّرُ أَوْلَادُ الزَّنَاءِ . وَ يَتَغَنَّمُونَ بِالْقُرْءَانِ . وَ  
يَتَهَافَّتُونَ بِالدُّنْيَا .

ای سلمان! در آن زمان، اغنياء و ثروتمندان امت من که به حجّ  
میروند برای تفریح و تفرج است، و حجّ متواتطین از امت برای  
تجارت و خرید و فروش است، و حجّ فقراء از امت من برای  
خودنمائی و صیت و شهرت است.

در آن هنگام بسیاری از افراد مردم قرآن را برای غیر خدا یاد  
میگیرند، و قرآن را به صورت آهنگ موسیقی در مزمار و آلات  
موسیقی می‌نوازند. و دستجات و گروههای هستند که برای غیر خدا  
به دنبال علوم دینیه اسلامیه میروند و برای فقاوت تلاش می‌کنند. و  
اولاد زنا در بین مردم بسیار پدید می‌آید. و قرآن را به صورت لهو و با  
صوت تعنی غیر مشروع میخوانند. و همگی مردم برای رسیدن به  
دنیا و شؤون دنیا کوشش می‌کنند و مسابقه میدهند، و سعی می‌کنند

تا بتوانند در امور دنیا از یکدیگر پیشی گیرند.»

قَالَ سَلَّمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّی اللَّهُ  
عَلَیْهِ وَ اَلَّهِ وَ سَلَّمَ : إِی وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ !

«سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا اینها از امور حتمیه است ؟  
رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود : آری سوگند به آن کسی  
که نفس من در دست اوست !»

یا سلمان ! ذاك إذا انتهى كت المحرام ، و اكتسبت المآثر ، و  
سلط الاشرار على الاختيار ، و يفشو الكذب ، و تظهر التجاجة ، و  
تفشو الفاقة ، و يتباھون في الالباب ، و يمطرون في غير أوان  
السمط ، و يستحسنون الكوبة و المعاذف و ينكرون الأمر  
بالمعروف و النهي عن المنكر ، حتى يكون المؤمن في ذلك  
الزمان أذل من في الامة ، و يظهر قرأوهم و عبادهم فيما بينهم  
التلاؤم .

فأولئك يدعون في ملكوت السموات : الاجاس و الانجاس

«ای سلمان ! در آن زمان پرده عصمت مردم پاره میشود ، و  
محرمات الهیه به جای آورده میشود ، و حریم عفاف دریده میگردد ، و  
معصیت‌های خدارائج میگردد ، و بدان و اشرار بر اختیار و خوبان  
تسلط پیدا میکند ، و دروغ علناً رائج و در بین توده مردم شایع  
میشود ، و لجاج و خودسری و استکبار ظاهر میگردد ، و نیازمندی و  
احتیاج ، همه تودها را فرا میگیرد . مردم به لباس خود بر یکدیگر  
فخریه و مبهات میکنند ، و باران‌های فراوان در غیر فصل باران پیدا  
میشود ، و استغال به لهو و لعب از قبیل بازی کردن با باطل و تار و  
آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می‌شمند و امر به معروف و

نهی از منکر را گذشته از آنکه به جای نمی‌آورند امر نکوهیده و ناپسند میدانند.

زمانه و وضعیت محیط در آن زمان به قدری انحطاط پیدا میکند که مردمان مؤمن و استوار با ایمان راستین در آن زمان از تمام افراد امّت پست تر و حقیر تر و ذلیل تر خواهند بود.

و در بین زهاد و عباد و همچنین در بین علماء و قرائشان حس بدینی و بدخواهی ظهور نموده و پیوسته در صدد عیب جوئی و ملامت از یکدگر بر می‌آیند.

اینچنین افرادی با چین روحیه و عادتی و با چین ملکات و صفاتی در ملکوت آسمانها به ارجاس و انجاس یعنی موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده میشوند.»

**قالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَاهُ وَ سَلَّمَ : إِنِّي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !**

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها واقع شدنی است؟ رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود: آری سوگند به آن خدائی که جان من در دست اوست!»

**يَا سَلْمَانُ ! فَعِنْدَهَا لَا يَحْسَنُ الْغَنِيُّ إِلَّا الْفَقْرَ ، حَتَّى أَنَّ السَّائِلَ لَيَسْأَلُ فِيمَا بَيْنَ الْجُمْعَتَيْنِ ، لَا يُصِيبُ أَحَدًا يَضَعُ فِي يَدِهِ شَيْئًا .**

ای سلمان! در آن هنگام افراد ثروتمند و متمول بیش از همه کس از فقر نگرانند، به فقراء و ضعفاء کمکی نمی‌شود و کسی بر آنان رحمت نمی‌آورد، حتی افراد سائل در طول مدت یک هفته که از

این جمעה تا آن جمעה باشد سؤال می‌کنند و کسی پیدا نمی‌شود که در دست آنان چیزی گذارد.»

**قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِنِّي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !**

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها شدنی است؟ رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمود: آری سوگند به خدائی که نفس من در دست قدرت اوست!»

**يَا سَلْمَانُ ! عِنْدَهَا يَتَكَلَّمُ الرُّوَيْبِضَةُ . فَقَالَ : وَ مَا الرُّوَيْبِضَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِدَاكَ أَبِي وَأَمِّي ؟**

قال صلی الله علیه وآل‌ه و سلم: یتکلم فی امر العامۃ من لم یکن یتکلم. فلم یلتبوا الا قليلاً حتى تخرور الأرض خورۃ، فلا یظن کل قوم الا انہا خارت فی ناحیتهم، فیمکثون ما شاء الله ثم ینکثون فی مکثهم، فکتلقی لهم الأرض أفلاد کیدها. قال: ذهب و فضة، ثم اوما بیده إلى ااساطین، فقال: مثل هذا.

**فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ ذَهَبٌ وَ لَا فِضَّةٌ . فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ : فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا .**

ای سلمان! و در آن موقعیت «رویبضة» تکلم میکند و سخن میگوید:

سلمان گفت: فدایت شود پدرم و مادرم ای رسول خدا! مراد از رویبضة چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامه کسی تکلم میکند و ارشادات مردم را به عهده دارد که شأن او ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست.

چون این قضایا واقع گردد و این علائم تحقیق یابد دیگر مدت درازی به طول نمیانجامد، بلکه درنگ نمیکنند مردم مگر زمان اندکی که ناگهان زمین صیحه عجیبی میکشد، و این صدا و صیحه بطوری تمام بسیط زمین را فرا میگیرد که هر کس چنین میپندارد که این صیحه در ناحیه و موطن او واقع شده است. و پس از صیحه به قدری که خداوند اراده اش تعلق گیرد باز مردم در روی زمین درنگ میکنند، و در این اقامت و درنگ دچار گرفتاری ها و مشقات و تکان ها میگردند.

و زمین پاره های جگر خود را بیرون میریزد، و منظور از پاره های جگر طلاها و نقره هاست.

حضرت رسول اکرم در این حال با دست خود اشاره کردند به ستون هائی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند: پاره های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستون ها.

اما در آن روز دیگر طلا و نقره فائدہ ای ندارد، و اینست معنای گفتار خدای تعالی: **فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا**:

پس به درستی که حقاً علائم قیامت بوقوع پیوسته است.»<sup>۱</sup>

۱- «تفسیر علی بن إبراهیم» طبع سنگی، از ص ۶۲۷ تا ص ۶۲۹؛ و در تفسیر «المیزان» ج ۵، از ص ۴۳۲ تا ص ۴۳۵ در ذیل آیه ۵۴ از سوره ۵: مائده ۴۵

در بعضی از آیات قرآن آمده است : وَإِلَيْهِ تُقْلِبُونَ .

یعنی شما برای حضور در قیامت در پیشگاه پروردگار ، قلب و واژگون میشوید . و چون آن عالم ، عالم بیداری محض و عالم صدق و واقعیّت است ، معلوم میشود که مردم در این دنیا که عالم اعتبار است بر اساس غفلت و خواب و بر پایه کذب و اعتباریّات موهومنه زندگی مینمایند ، تا قلب و واژگونی اش بیداری و صدق و واقعیّت باشد .

پناه به خدا از نفس امّاره به سوء که تمام نکبت‌ها و بدبختی‌هارا به سر انسان می‌آورد ، و حقاً اگر به خود واگذارده شود در سرکشی و شِمامَست حدّ یقینی ندارد و با خیره‌سری و عجلهٔ خاصّی بسوی سر اشیب بدبختی‌ها و شقاوت سرازیر میگردد ؛ و در این صورت غیر از آن جهّنّم گداخته ، چیزی علاج وی را نخواهد نمود .

حضرت أمير المؤمنين عليه السلام امت را بر محور عزّت و شرف و ايمان حرکت ميداد ، و طبق خبر رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم با ناكثين و قاسطين و مارقين نبرد نمود . مردم کوفه آن حضرت را بسیار آزار میدادند ، و از اطاعت سرپیچی میکردند ؛ و در تجهیز لشکر و حضور در صحنه نبرد کوتاهی می‌نمودند ، و استراحت در خانه‌های خود را با اهل و عیال بر جهاد در راه خدا مقدم می‌شمردند ، و هزاران اشکال و ایراد به آن حضرت داشتند . و هر یک

« از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل کرده‌اند .  
۱- ذیل آیه ۲۱ ، از سوره ۲۹ : العنكبوت

برای خود رأیی و سلیقه‌ای انتخاب نموده و در مقابل اوامر آن حضرت اظهار انانیت و شخصیت می‌نمودند؛ و آن امام قائم به حق و حاکم به عدل و دلسوز بر رعیت و دعوت کننده به خدا را خسته و فرسوده و ملول و از زندگانی سیر کردند.

در کتاب «الغارات» با سند متصل خود از أبی الوَدّاک روایت میکند که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جنگ با خوارج نهروان فارغ شدند، در نهروان به خطبه پرداخته و پس از حمد و ثنای خداوند به آنطوریکه بایسته اوست، چنین فرمودند:

اماً بعد ، خداوند عَزَّوَجَلَّ با شما به رحمت و نیکوئی رفتار نمود و به طریق نیکو شمارا نصرت با عَزَّت و شرف عنایت فرمود؛ پس در این حال که این غائله هائله از بین رفته و مخالفین داخلی منکوب شده‌اند، فوراً حرکت کنید بسوی دشمنان خودتان از اهل شام و تتمه جنگ صفیین را خاتمه دهید و قبل از آنکه دشمن مجال و فرستی بیابد، معاویه را که دشمن سرسخت اسلام بوده و از هتك حُرمات خدا بهیچوجه خودداری نمی‌کند از پای درآورید و این دشمنان خارجی خود را سرکوب و منکوب نمائید.

أشعش بن قیس برخاست و با جملاتی سرد مردم را به بازگشت به منازل خود و استراحت، به چنین عبارتی دعوت کرد:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! نَفِدَتْ نِيَالُنَا ، وَ كَلَّتْ سُيُوفُنَا ، وَ نَصَلَتْ أَسِنَةُ رِمَاحِنَا وَ عَادَ أَكْثَرُهَا قِصَدًا .

اَرْجِعْ بِسَنَاءِ إِلَى مِصْرِنَا نَسْتَعِدُ بِأَحْسَنِ عُدَّتِنَا ، وَ لَعَلَّ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ فِي عِدَّتِنَا عِدَّةً مَنْ هَلَكَ مِنَّا ، فَإِنَّهُ أَفْوَى لَنَا عَلَى عَدُوِّنَا .

وَكَانَ الَّذِي وَلَى كَلَامَ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ .<sup>۱</sup>

«ای امیر المؤمنین ! تیرهای ما همه تمام شده است ، و شمشیرهای ما از کار افتاده ، و سرهای نیزهها و پیکانهای نیزهها همه از نیزهها جدا شده و اکثر آنها شکسته شده است .

مارا به شهر خودمان کوفه برگردان تا به بهترین تجهیزاتی خود را مجهز و آماده کنیم ، و امید است که امیر المؤمنین افرادی را به افراد ما اضافه کنند تا جای افرادی را که در این جنگ از ما هلاک شده‌اند پُرکنند و تدارک به عمل آید ، چون این عمل موجب تقویت ما بر دشمن خواهد شد .

و آن کسی که در آن روز از طرف مردم سخن می‌گفت و این پیشنهادها را مینمود ، أشعث بن قیس بود .»

و این خبر را طبری نیز در ضمن بیان وقایع سنّه سی و هفتم آورده است .

و نیز در «الغارات» با سند خود از مستظل بن حُصَيْن روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن خطبهای فرمود :

۱- «الغارات» ج ۱ ، ص ۲۳ تا ص ۲۵ ، و در پاورقی گفته است : در «شرح نهج البلاغة» ابن أبي الحدید انصَلَّتْ وارد شده ، و شاید تصحیف انصَلَّتْ باشد چنانکه میگویند : انتَصَلَ السَّهْمُ یعنی پیکان از تیر خارج شد .

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ! وَ اللَّهِ لَتَجْدُنَ فِي اللَّهِ وَ لَتُقَاتِلُنَ عَلَى طَاعَتِهِ ،  
أَوْ لَيْسُو سَنَكُمْ قَوْمٌ أَنْتُمْ أَقْرَبُ إِلَى الْحَقِّ مِنْهُمْ ؟ فَلَيَعْذِذْ بَنَكُمْ وَ  
لَيَعْذِذْ بَنَهُمُ اللَّهُ .<sup>۱</sup>

ای اهل کوفه ! باید همه شما در راه خدا کوشش و جدیت کنید  
و باید در راه اطاعت خدا کارزار کنید ، و گرنه قومی بر شما سیادت و  
ریاست خواهند کرد که شما در راه حق از آنها به حق نزدیکتر هستید ؛  
و بر اساس این إهمال و عدم کارزار ، خداوند هم شما و هم آنها را  
عذاب می نماید.»

و نیز در «الغارات» با سند متصل خود از نمیر عبیسی روایت  
کرده است که :

مَرَّ عَلَيْيِ السَّلَامُ عَلَى الشَّفَارِ مِنْ هَمْدَانَ ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَوْمٌ  
فَقَالُوا :

أَقْتُلْتَ الْمُسْلِمِينَ بِغَيْرِ جُرْمٍ ، وَ دَاهَنْتَ فِي أَمْرِ اللَّهِ ، وَ طَلَبْتَ  
الْمُلْكَ وَ حَكَمْتَ الرِّجَالَ فِي دِينِ اللَّهِ ؟! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ .  
فَقَالَ عَلَيْيِ السَّلَامُ : حُكْمُ اللَّهِ فِي رِقَابِكُمْ .  
مَا يَحْبِسُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقَهَا بِدَمٍ ؟ إِنِّي مَيَّتُ أَوْ  
مَقْتُولٌ ، بَلْ قَتْلًا . ثُمَّ جَاءَ حَتَّى دَخَلَ الْقَصْرَ .<sup>۲</sup>

۱- همان مصدر ، ص ۳۲ ؛ و نیز مجلسی در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۸ ، ص ۶۷۹ در باب جریان فتنه‌ها بیان کرده است .

۲- همان مصدر ، ص ۳۰ ؛ و مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۸ کمپانی ص ۶۷۸ آورده است .

«پس از جنگ نهروان و مقاتله با خوارج، حضرت به جماعتی از اهل همدان عبور فرمود.

جماعتی از آنها به نزد آن حضرت آمده و گفتند: آیا مسلمانان را بدون جرم و جنایت کشته؟ و در امر خدا مُداهنه و سستی نمودی؟ و طالب ریاست و حکومت شدی؟ و در دین خدا، مردان را ذی اراده و سلیقه شمردی و امور را به حکمیّت واگذار نمودی؟! حکم نیست و حکمیّت نیست مگر برای خدا.

حضرت فرمود: حکم خدا بر عهده شماست و ذمّه‌های شما متحمل آن حکم خواهد بود.

چه چیز نگهداشته است شقی‌ترین امت را که بیاید و این محاسن را از خون بالای سرش خضاب کند؟ ای مردم! من خواهم مرد یا کشته خواهم شد، بلکه کشته خواهم شد. و حضرت آمد تا داخل قصر دارالإماره شد.»

و در «نهج البلاغة» آمده است که شخصی از اصحاب آن حضرت بر خاست، فَقَالَ:

*نَهِيَّتَنَا عَنِ الْحُكُومَةِ ثُمَّ أَمْرَتَنَا بِهَا! فَمَا نَدْرِي أَيُّ الْأَمْرَيْنِ أَرْشَدُ؟*

«آن مرد گفت: ای علی! تو مارا از حکومت در امر دین و احکام الهی نهی فرمودی و سپس مارا به حکومت و پذیرش آن امر فرمودی! پس ما نفهمیدیم کدامیک از این دو کار تو مقرنون به صواب و به راستی نزدیکتر است؟»

**فَصَفَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ :**

«حضرت یکی از دستهای خود را به دیگری زدند و سپس فرمودند:» هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ .

أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمْرَتُكُمْ بِمَا أَمْرَتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ  
عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا ، فَإِنْ اسْتَقْمَضْتُمْ هَذِينِكُمْ ، وَ  
إِنْ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمَتُكُمْ ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ تَدَارَكُتُكُمْ : لَكُمْ أَنْتُمُ الْوُثْقَى .  
وَلَكُنْ بِمَنْ وَإِلَى مَنْ؟

أَرِيدُ أَنْ أُدَأِوَى بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِئِي ، كَنَاقِشِ الشَّوْكَةِ بِالشَّوْكَةِ وَ  
هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلَعَهَا مَعَهَا .

اللَّهُمَّ قَدْ مَلَأْتُ أَطْبَاءَ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِيِّ ، وَكَلَّتِ النَّزَعَةُ بِأَشْطَانِ  
الرَّكِيٍّ .<sup>۱</sup>

(چون معاویه با خدעה و حیله قرآن‌هارا بر سر نیزه‌ها کرد و خود را تابع قرآن قلمداد نمود ، و کتاب خدارا حکم قرار داده و امر جنگ را به حکمیت ارجاع داد ، امیرالمؤمنین علیه السلام با خطبه و کلام‌های پیاپی خود ، مردم را نسبت به سوء نیت او هشدار دادند ، و فرمودند: این یک خدעה‌ای بیش نیست .

به نام اینکه قرآن حاکم است میخواهند جنگ را متوقف کنند تا اوّلاً از شکست قطعی گریخته باشند و ثانیاً با ارجاع به حکمیت ، خدشه و اشکالی عملاً در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام ایجاد

۱- خطبه ۱۱۹ از «نهج البلاغة»؛ و از طبع عبده مصر ، مطبعة عيسى البابي الحلبي: ج ۱ ، ص ۲۳۳ و ۲۳۴

کنند و علی گل تقدیر از این فرصت به نفع خود سوء استفاده نمایند. لذا امیر المؤمنین علیه السلام به شدت مردم را از پذیرش حکمیّت منع میکرد و تن زیر بار این حکمیّت نمیداد. ولی چون خود مردم فریاد برآورده و تقاضای حکمیّت نمودند، و در بین لشکر آن حضرت ایجاد تفرقه کردند و با بیست هزار شمشیر کشیده اطراف آن حضرت را گرفتند که اگر به حکم قرآن و حکمیّت راضی نشوی هم اکنون تو را در زیر این شمشیرها قطعه قطعه میکنیم، حضرت هیچ چاره‌ای نداشت مگر قبول حکمیّت، و گرنه تمام لشکر آن حضرت به مخالفت بر می‌خاستند و صد در صد به نفع معاویه تمام میشد.

لذا حضرت حکمیّت را قبول فرمود و سپس که حکمیّین خدعاً کردند یعنی عمر و عاص، أبو موسی اشعری را گول زد و در حکم حکمیّین اعوجاج و انحراف حاصل شد حضرت تصمیم ادامه جنگ صفین را داشت تا کار را با معاویه مکار و خداع یکسره کند؛ در اینحال بود که طائفهٔ خوارج به عنوان اعتراض به قبول حکمیّت علیه آن حضرت قیام کردند و او را تکفیر نمودند.

حضرت برای خوابانیدن این فتنه داخلی قیام فرمود و به خوارج فهمانید که کار من صحیح بوده است، و لذا اکثر آنان توبه نمودند و از در معذرت خواهی وارد شدند، و بقیه که به سرکشی و عناد خود ادامه میدادند و دست به غارت اموال مسلمانان زده و به فتنه‌انگیزی اشتغال داشتند با جنگ نهروان کشته و متواری شدند؛ و این فتنه مهم

از ریشه از بین رفت.

در این حال بود که حضرت در صدد جمع‌آوری و تهیه لشکری مجهز برای حمله به اهل شام و معاویه علیه الهاویه بود که شمشیر نابکار ابن ملجم مرادی کار آن حضرت را ساخت و به مرحله شهادت رسانید. در اینجا این مردی که برخاسته و اعتراض دارد به امیر المؤمنین علیه السلام، حضرت جواب او را بدین قسم دادند:

«این گفتار شما جزای کسی است که بواسطه گفتار جاهلان از قوم خود، از آنچه را از رأی و فکر خود بر بقای جنگ با معاویه استوار ساخته بود و تصمیم ادامه این نبرد را داشت برگردد و ترک عزیمت کند.

(و سپس این مطلب را روشن ساخت که ترک عزیمت بر جنگ و عمل بر گفتار جاهلان، بر اساس قصور فهم و ادراک خود مردم بوده است که مُصرّاً این معنی را خواسته بودند، و گرنه در پیش‌بینی‌های عاقلانه و روش معصومانه آن امام هُمام هیچ تزلزلی حاصل نشده است؛ میفرماید):

سوگند بخدا که من در آن وقتی که شما را به ادامه کارزار که بر شما ناگوار و ناپسند بود امر کردم، اگر بر آن امر ایستادگی مینمودم، و بر جنگ که ناپسند شماست ولی خدای تعالی خیر شمارا در آن قرار داده است اصرار می‌ورزیدم، بطوریکه اگر در جنگ استقامت می‌ورزیدید شمارا هدایت مینمودم و راه راست را به شما نشان میدادم، و اگر به کجی و کاستی می‌گرویدید شمارا به تعزیر و اقامه

حدود الهیه راست مینمودم و استوار می‌ساختم ، و اگر از جنگ اباء و امتناع مینمودید به شما میرسیدم و شمارا به دست می‌آوردم و رفع اباء و امتناع از شما می‌نمودم ؛ هر آینه این عمل کار محکم و استوار بود ، که موجب فتح و ظفر اهل ایمان و منکوبیت و مغلوبیت اهل عدوان میشد .

ولیکن با معونت و کمک چه گروهی این کار را می‌کردم ؟ و در این کارزار به چه کسانی التجاء میبردم ؟ جز با قوم خودم و اصحاب خودم که شما بودید ؟

من میخواهم که با شما و به کمک شما مداوا و معالجه نمایم ؛ در حالیکه خود شما درد من هستید . عیناً مانند کسی که میخواهد خاری را از بدن خود با خار دیگری بیرون آورد ، و میداند که این دو خار هر دواز یک جنس هستند و میل و گرایش این خار به آن خار است . (پس من چگونه میتوانم با شما که درد من هستید دردم را معالجه کنم ، و با بعضی از شما که از جهت میل و گرایش عیناً مانند بعضی دیگر و دسته دیگرید آن دسته دیگر را استوار سازم.)

بار پروردگارا ! طبیبان و حاذقان معالجه امراض از مداوای این درد جانکاه عاجز شدند ، و آب کشنده‌گان ماهر و زیرک که آب را از أعماق چاه اندیشه و فکر بالا می‌آورند از بالا آوردن این آب با رسیمان‌های اندیشه و تفکر درمانندند .»

و در «الغارات» با سند متصل خود روایت میکند از أبو عون الشَّفَعِيَّ بن عُبيدة الله :

قالَ : جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي عَبَّاسٍ وَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَتْ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! ثَلَاثٌ بِلْبَلَنَ الْقُلُوبَ . قَالَ : وَمَا هُنَّ ؟

قَالَتْ : رِضَاكَ بِالْفَضِيَّةِ ، وَ أَخْذُكَ بِالدَّنِيَّةِ ، وَ جَزَّ عَكَ عِنْدَ الْبَلِيمَةِ !

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيْحَكِ ! إِنَّمَا أَنْتِ امْرَأَةً ، انْطَلَقِي فَاجْلِسِي عَلَى ذَيْلِكِ !

قَالَتْ : لَا ! وَاللَّهِ مَا مِنْ جُلُوسٍ إِلَّا فِي ظِلَالِ السُّيُوفِ .

«أبو عون میگوید : زنی از طائفه بنی عبس در حالیکه أمیر المؤمنین عليه السلام بر منبر بودند در نزد آن حضرت آمده و گفت : ای امیر مؤمنان ! سه چیزند که دلها را در اضطراب اندخته و آنها را در هم و غم فرو برده است . حضرت فرمودند : آنها چیستند ؟ زن گفت : رضایت دادن و تسليم شدن تو در امر حکمیت ، و اختیار کردن تو امر پست و زبونی را ، و فریاد و جزع برآوردن تو در موقع ابتلائات و حوادث !

حضرت فرمودند : ای وای بر تو ! (تورا به این مسائل چکار؟) تو

۱- «الغارات» ج ۱ ، ص ۳۸ و ۳۹؛ و در تعلیقه آن گوید : این حدیث را مجلسی در هشتم «بحار الأنوار» در باب ما جَرَى من الفتن ، ص ۶۷۹ سطر ۱۴ ، و ابن أبي الحديد در «شرح نهج البلاغة» بدون نسبتی به کتابی بدین عبارت نقل کرده است : روایت کرده است حافظ أبوئعیم که گفت : أبو العاصم ثقیفی ما را حدیث کرد که گفت : زنی آمد - تا آخر حدیث . (به «شرح نهج البلاغة» ج ۱ ، ص ۱۷۹ ، سطر ۳۱ رجوع شود).

زن هستی ، برو در خانه خود بنشین و به کار خود مشغول باش !  
زن گفت : نه ! سوگند بخدا که هیچ نشستی نیست مگر در سایه  
شمشیرها .»

و در «الغارات» با سند متصل خود از زید بن وهب روایت میکند  
که أمیر المؤمنین علیه السلام بعد از فراغ از نهروان و امور خوارج در  
اولین سخنان خود چنین فرمودند :

**يَا أَيُّهَا النَّاسُ ! اسْتَعِدُوا إِلَى عَدْوٍ فِي جَهَادِهِمُ الْقُرْبَةُ مِنَ اللَّهِ وَ طَلَبُ الْوَسِيلَةِ إِلَيْهِ .**

ای مردم ! خود را مجهز و آماده نماید برای نبرد با دشمنی که در  
جهاد با آنها به خدا تقرّب میجوئید و دستاویزی برای وصول به لقاء او  
در می‌یابید .

دشمنان شما گروهی هستند که دستشان از حق خالی است ،  
حیاری و سرگردان زیست می‌کنند ، و ابداً دیده بصیرت حق را ندارند  
و حق را نمی‌بینند . و به ظلم و عدوان خو گرفته‌اند ، و ستم و جور در  
دل آنان وارد شده و از آن عدول نمی‌کنند ؛ از کتاب خدا دور بوده و با  
آن آشنائی و ملائمتی ندارند ؛ و از طریق مستوی در راه مستقیم عدول  
نموده به کجروى و انحراف اشتغال ورزیده‌اند ؛ در وادی طغیان و  
سرکشی و تجاوز ، رسوخ نموده و فرو رفته‌اند ، و به نادانی و نابینائی  
گرفتار آمده‌اند ، و در گردداب‌های ضلالت و غمرات غوایت بطور دائم  
و مداوم غوطه‌ور شده‌اند .

پس برای دفاع از ایشان آماده سازید آنچه را که استطاعت دارید

و در توان شماست از قوه و استعداد و از اسباب بسته ، و بر خدا توکل کنید ؛ و خدا از جهت سپردن امور به او و از جهت یاری و نصرت کفايت است .

با اين خطبه ، برای جهاد حرکت نکردن و برای دفع دشمن کوچ ننمودند ، و از خانه‌ها بیرون نیامدند . و حضرت چندین روز آنانرا به همین منوال رها گذارد ، و چون از حرکت و کوچ آنها ناامید شد ، رؤسا و بزرگان آنان را طلبید و از نظریه آنان تفحص و جستجو فرمود ، و از علت کندي و نشست و سنگيني در حرکت استفسار نمود . بعضی از آنان به بهانه مرض از آمدن خودداری نموده و بعضی دیگر جداً از آمدن استنکار داشتند ، و افراد کمی از آنان بودند که آماده حرکت و خروج و جهاد بودند .

حضرت برای بار دوم به خطبه اистاد و فرمود :

عِبَادُ اللَّهِ ! مَا لَكُمْ إِذَا أَمْرَتُكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا إِلَى الْأَرْضِ ؟  
أَرَضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ثَوَابًا ؟ وَ بِالذُّلُّ وَ الْهُوَانِ مِنَ الْعِزَّ  
خَلْفًا ؟

أَوْ كُلَّمَا نَادَيْتُكُمْ إِلَى الْجِهَادِ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَآنَكُمْ مِنَ الْمُوْتَ  
فِي سَكْرَةٍ ! يَرْتَجُ عَلَيْكُمْ فَتَبَكُّمُونَ ؛ فَكَانَ قُلُوبَكُمْ مَالُوْسَةً فَأَنْتُمْ  
لَا تَعْقِلُونَ ؛ وَ كَانَ أَبْصَارَكُمْ كُمْهً فَأَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ !  
لِلَّهِ أَنْتُمْ ! مَا أَنْتُمْ إِلَّا أَسْوَدُ الشَّرَّى فِي الدَّعَةِ ، وَ شَعَالِبُ رَوَاغَةُ  
حِينَ تُدْعَوْنَ .

مَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُصَالِبُ بِهِ ، وَ لَا زَوَافِرَ عِزٌ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا . لَعَمْرُ اللَّهِ

لَبِسَ حُشَاشُ نَارُ الْحَرْبِ أَنْتُمْ ؛ إِنَّكُمْ تُكَادُونَ وَ لَا تَكِيدُونَ ، وَ تَنْتَقِصُ أَطْرَافُكُمْ وَ لَا تَتَحَشَّسُونَ ، وَ لَا يُنَامُ عَنْكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ .

إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْيَقْظَانُ ؛ أَوْدَى مَنْ غَفَلَ ، وَ يَأْتِي الْذُلُّ مِنْ وَادِعٍ . غُلْبَ الْمُمْتَخَازِلُونَ ، وَ الْمَغْلُوبُ مَقْهُورٌ وَ مَسْلُوبٌ - الحديث .<sup>۱</sup>

«ای بندگان خدا ! چه شده است که چون شما را امر به خروج میکنم به زمین می چسبید ؟ آیا شما به عوض حیات سرمدی و زندگی جاودانی حقیقی در پاداش خود به حیات و زندگی دنیا اکتفا نموده و راضی شده اید ؟ و پستی و ذلت را جانشین عزت پنداشتید ؟ هر وقت که شمارا به جهاد در راه خدا میخوانم چشم های شما به دُوران و گردش می افتد و از شدت ترس و نگرانی گویا در سکرات مرگ افتاده اید ! و راه های فهم و ادراک بر شما بسته شده و زبان شما لال و از کار افتاده شده است ؛ و گویا دل های شما به جنون و دیوانگی آمیخته شده و تعقل نمی کنید ، و گویا چشم های شما نابیناست و اصلاً چیزی را نمی بینید !

آفرین بر شما که مال خدا هستید !<sup>۲</sup> در حال آرامش در ادعای چون شیران شرزه بیشه فرات بوده ، و در حال جنگ و کارزار چون رو باهان دروغ زن و حیله گر از این سوراخ به آن سوراخ پنهان میشوید .

۱- «الغارات» ج ۱ ، از ص ۳۳ تا ص ۳۷

۲- معنای لِلَّهِ أَنْتُمْ اینستکه : آفرین بر شما ؛ البته بر وجه استهzae و تهکم است و شبیه لِلَّهِ دَرْكُم است ، یعنی از بس شما خوب هستید مال خدا هستید !

نیستید مانند ستون محکمی که در صولت و شدّت بدو پناه برند ، و نه مانند پایه‌های عزّت و شرف که بدانها دستاویز شوند .

سوگند بخدا که برای آتش جنگ ، بد آتش گیر انهائی هستید ؟ مورد کید و حیله واقع میشوید ولی خود برای دشمن حیله‌ای نمی‌اندیشید . و پیوسته از بزرگان شما کم میشوند و کشته میشوند و ابدآً تحاشی و باکی ندارید . و دشمن در غیبت شما نخوابیده است و بیدار و در کمین است و شما در سکرات غفلت فرو رفته‌اید .

مرد جنگ کسی است که بیدار است ؛ کسی که غفلت ورزد دستخوش بوار و هلاکت خواهد شد ، و کسی که با دشمن بسازد و مصالحه کند گرفتار ذلت و زبونی خواهد گشت . و افرادی که یکدیگر را تنها گذارند و با هم تعاون و کمک نکنند مغلوب میشوند ؛ و مغلوب ، مقهور و مسلوب میگردد . (یعنی مورد قهر و سطوت دشمن قرار میگیرد و جان و مال و عرض و ناموس او در معرض تعدّی و تجاوز واقع میگردد) . - تا آخر حدیث .

این خطبه را سید رضی رحمة الله عليه در «نهج البلاغة» با اختلاف الفاظ آورده است و از جمله ، جملهٔ مَا أَنْتُمْ إِلَّا أَسْوَدُ الشَّرَّى فِي الدَّعَةِ را به جملهٔ مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَإِبْلٍ ضَلَّ رُعَاتُهَا ، فَكُلُّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَاهِنْبَرٍ اتَّشَرَتْ مِنْ ءَاخَرَ تَبْدِيلٌ نَمُودَه است . یعنی نیستید شما مردم مگر مانند گله‌های شتری که ساربانانش گم شده‌اند و آنها در بیابان متفرق و پراکنده شده و از هر طرف جمع شوند از طرف دیگر پراکنده میشوند .

و این جملات را نیز اضافه دارد :

وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَاَظُنُّ بِكُمْ أَنَّ لَوْ حَمِسَ الْوَغَىٰ وَ اسْتَحْرَ الْمَوْتُ  
قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفَرَاجَ الرَّأْسِ .  
وَ اللَّهِ إِنَّ امْرًا يُمْكِنُ عَدُوهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْرُقُ لَحْمَهُ ، وَ يَهْشِمُ  
عَظْمَهُ ، وَ يَفْرِي جِلْدَهُ ؛ لَعَظِيمُ عَجْزُهُ ، ضَعِيفٌ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ  
جَوَانِحُ صَدْرِهِ .

أَنْتَ فَكِنْ ذَاكَ إِنْ شِئْتَ ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ  
ضَرْبٌ بِالْمَشْرِفَيَّةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَاسُ الْهَامِ ، وَ تَطِيعُ السَّوَاعِدُ  
وَ الْأَقْدَامُ ؛ وَ يَفْعُلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ .<sup>۱</sup>

«سوگند به خدا که من درباره شما چنین میدانم که اگر آتش  
جنگ افروخته گردد و تور کارزار تفته شود ، و مرگ با نهایت حدت  
خود گریبان نبرد کنندگان را بگیرد ؛ حقاً که شما در آنوقت مانند سری  
که جدا شود ، از فرزند ابی طالب جدا خواهید شد . (و دیگر با او  
پیوندی نخواهید داشت ، همچون سری که از بدن جدا شود دیگر به  
بدن ملحق نمی شود ، و یا سری که منشق شود و دو پاره گردد دیگر به  
هم نمی چسبد).

سوگند به خدا آن کسی که دشمن را به خود تمکین دهد تا  
گوشت بدنش را تا به استخوان بخورد ، و استخوانش را خرد کند و  
 بشکند ، و پوستش را پاره کند و از بدن جدا کند ؛ عجز و ناتوانی او  
بسیار شدید است ، و آنچه را که استخوان‌های سینه و اضلاعش

۱- «نهج البلاغة» خطبه ۳۴؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۸۲ تا ص ۸۴

دربرگرفته و احاطه کرده - که کنایه از قلب است - بسیار ضعیف است.

(ای آشعت!) تو چنین باش اگر دوست داری !<sup>۱</sup> و اما من ، سوگند بخدا پیش از آنکه به چنین مرتبه‌ای سقوط کنم ، با شمشیرهای بُرندۀ مَشْرَفَی چنان بر سر دشمن فرود آورم که ریزه استخوانهای جمجمه‌هارا به هوا پرتاب کند ، و دست‌ها و پاها جدا شود ؛ و خداوند هر چه اراده کند بعد از آن خواهد شد».

و سپس فرمودند :

ای مردم من بر شما حقی دارم ، و شما نیز بر من حقی دارید . اما حق شما بر من اینستکه شمارا نصیحت و راهنمائی کنم ، و حق شما

- در «أمالی» مفید ص ۸۷ آمده است که : چون حضرت خطبه را به اینجا رسانید که همه از دور ابن أبي طالب پراکنده میشوید ، آشعت بن قیس برخاست و گفت : ای امیر المؤمنین ! چرا مانند عثمان عمل نمی‌کنی ؟ حضرت فرمود : یا عُرْفَ النّارِ وَيُلَكَ ! إِنَّ فِعْلَمِ الْعَفَافِ لَمُحْزَاةٌ عَلَى مَنْ لَا دِينَ لَهُ وَلَا حُجَّةٌ مَعَهُ ، فَكَيْفَ وَأَنَا عَلَى بَيْتَهُ مِنْ رَبِّي وَالْحَقُّ فِي يَدِي ؟! و سپس فرمود : ای آشعت تو چنین باش و اما من چنانم .

و در «الغارات» ج ۲ ، ص ۴۹۵ آمده است که «تو چنین باش که میخواهی و اما من چنانم» در جواب آشعت بن قیس بوده است . و در تعلیق آن گوید :

ابن أبي الحديد در «شرح نهج» ج ۱ ، ص ۱۷۸ سطر ۲۱ گفته است : ممکن است قول امیر المؤمنین علیه السلام : تو چنین باش ، خطاب به دشمن باشد ، هر که باشد بدون تعیین ، ولیکن روایت وارد شده است که خطاب به آشعت بوده است . و ممکن است که در عین اینکه روایت صحیح باشد و مراد آشعت باشد لیکن خطاب عام باشد و شامل هر کس شود که دشمن را به خود تمکین دهد .

را از خراج و بیت المال بطور وافر برسانم ، و شمارا به معالم دین آشنا کنم تا اینکه در جهل نمانید ، و شمارا ادب کنم برای اینکه بفهمید ؛ و اما حقّ من بر شما اینستکه به بیعتی که با من نموده‌اید وفا کنید ، و در حضور و غیبت من از خیر خواهی و نصیحت دریغ نکنید ، و هر وقت شمارا میخوانم اجابت کنید ، و هر وقت امر میکنم اطاعت بنمائید .<sup>۱</sup>

و نیز در «نهج البلاغة» وارد است که در مذمّت اصحاب خود فرموده است :

كَمْ أَدَارِيْكُمْ كَمَا تُدَارِي الْبِكَارُ الْعَمِدَةُ ، وَ الشَّيَابُ الْمُتَدَاعِيْةُ ؛  
كُلَّمَا حِيَضَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهَسَّكَتْ مِنْ ءَاخِرٍ .  
أَكُلَّمَا أَطَلَ عَلَيْكُمْ مَنْسِرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ  
مِنْكُمْ بَابَهُ ، وَ انْحَجَرَ انْحِجَارَ الضَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا ، وَ الضَّبَّعِ فِي  
وِجَارِهَا ؟  
الذَّلِيلُ وَ اللَّهِ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ ، وَ مَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقَ  
نَاصِلٍ . وَ إِنَّكُمْ وَ اللَّهِ لَكُثُرٌ فِي الْبَاحَاتِ ، قَلِيلٌ تَحْتَ الرَّاَيَاتِ .  
وَ إِنِّي لِعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يُقْسِمُ أَوْدَكُمْ ، وَلَكِنِّي لَا أَرَى  
إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِيِّ .

۱- این خطبه را طبری در تاریخ خود ضمن بیان وقایع سنّه سی و هفتم ج ۵، ص ۹۰ از طبع دوم به تحقیق محمد أبوالفضل ابراهیم آورده است . و مفید در «مجالس» خود در ضمن مجلس هجدهم طبع نجف ، ص ۸۷ غالب فقرات این خطبه را آورده است . و ابن أبي الحدید در «شرح نهج البلاغة» در ضمن شرح این خطبه درج ۲ ، ص ۱۸۹ آورده است .

**أَضْرَعُ اللَّهُ خُدُودَكُمْ، وَأَتَعْسَ جُدُودَكُمْ لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ  
كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ، وَلَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَبْطَالِكُمُ الْحَقَّ.**<sup>۱</sup>

«قدّر مدارا کنم با شما مانند مدارا کردن با شتران جوانی که کوهان آنها به علت گرانی بار از داخل آسیب دیده و از ظاهر سالم می نماید (و بواسطه آن آسیب از بار کشیدن میگریزند ، و بدین جهت ساربانان از ترس گریختن با آنها مدارا می کنند).

و چقدر مدارا کنم با شما مانند مدارا کردن با جامه های کهنه که پی در پی پاره میشوند ؛ بطوریکه از هر طرف دوخته شوند ، از طرف دیگر پاره و دریده میشوند .

آیا هر بار که طلیعه سپاهی از سپاهیان شام ظاهر شود و بر شما مُشرف گردد ، هر کدام از مردان شما در خانه خود میرود و در را به روی خود قفل میکند ، و مانند سوسنار در سوراخ خود می خزد و مانند کفتار در لانه خود پنهان میگردد ؟

سوگند بخدا ، ذلیل آن کسی است که شما او را یاری می کنید ، و کسی که تیر می اندازد به کمک و معاونت شما (به جانب دشمنان) تیر می اندازد با تیر شکسته بدون پیکان .

سوگند بخدا که شما (اهل عیش و عشرتید!) در ساحت های خانه ها و باغها و مجتمع مجتمع میگردید و بسیار ظاهر میشوید ، ولی در زیر پرچمهای عز و شرف کارزار اندکید .

۱- خطبة ۶۷ از «نهج البلاغة»؛ و از طبع عبده مصر : ج ۱ ، ص ۱۱۷ و

و حقاً و تحقیقاً که من علم دارم به آنچه شما را اصلاح کند ، و اعوجاج و انحراف شمارا تبدیل به راستی و استقامت نماید ؛ ولیکن نظر من آن نیست که شمارا اصلاح کنم گرچه مستلزم خراب نمودن و ضایع و فاسد کردن خودم باشد .

خوار و ذلیل گرداند خداوند چهره‌های شمارا ، و نابود و هلاک سازد نصیب‌ها و بهره‌های شما را ؛ شما آنطوریکه به باطل معرفت دارید ، به حق معرفت ندارید ، و آن حدی که در صدد ابطال حق و اضمحلال آن هستید ، در صدد ابطال باطل و محو آن نیستید!» و نیز در «نهج البلاغة» وارد است :

«أَمّا بَعْدُ ، جَهَادُ دُرِّ رَاهِ خَدَا دُرِّي إِذْ دَرَّهَايِ بَهْشَتُ أَسْتُ كَهْ خَدَاونَدُ بَرَّا يَخْواصَ اَزْ اوْلَيَايِ خَوْدَ بازْ كَرَدَهْ اَسْتُ . جَهَادُ لَبَاسُ تَقوَى وَ جَوشَنُ مَحْكَمُ وَ نَگَاهْدَارَنَدَهْ خَدَاوَسْتُ ، وَ سَپَرْ مَتِينُ وَ مَسْتَحَكْمُ الْهَيِ اَسْتُ .

کسی که از جهاد اعراض نموده و آنرا ترک کند ، خداوند بر پیکر او لباس ذلت و جامه بلا و نکبت خواهد پوشانید ، و به مذلت و خواری و زبونی و بی‌مقداری مبتلا خواهد شد ، و بر دل او مهر زده می‌شود و راه کشف حقائق و معارف بر او بسته می‌گردد ، و دولت حق از وی روی تافته و حق در مقر خود قرار می‌گیرد ، و به تضییع جهاد ، علائم مذلت و مشقت در او به ظهور میرسد و از نصفت و عدالت محروم می‌ماند .

آگاه باشید که من کراراً و مراراً شمارا به جهاد این قوم در شب و

روز ، و در پنهان و آشکارا دعوت کردم و گفتم :

قبل از اینکه آنان با شما جنگ کنند شما به جنگ آنان بستاید ،  
که سوگند بخدا با هیچ قومی و دسته‌ای در وسط خانه‌شان جنگ  
نمی‌کنند مگر آنکه آن قوم و دسته به خاک مذلت خواهند نشست .  
**(اَغْرِيْهُمْ قَبْلَ اَنْ يَغْزُوْكُمْ ، فَوَاللهِ مَا غُزِيَّ قَوْمٌ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا  
ذُلُّوا).**

و هر یک از شما بار مسؤولیت را به دوش دیگری انداختید و  
یکدیگر را تنها گذارید و خوار و ذلیل نمودید و با هم تعاون و کمک  
نکردید و در زیر بار خذلان و ذلت رفتید ، تا حدی که غارت‌های  
پیاپی از طرف دشمن از هر سو به شما روی آورد ، و سرزمهین‌های  
شمارا ربوتدند .

و اینک **أَخْوَ غَامِد** با سپاهیان خود در شهر انبار وارد شده ،  
حسان بن حسان بکری را کشته و لشکریان شما را از سرحد اشان  
بیرون کردند .

و چنین به من خبر رسیده است که یک مرد از ایشان بر خانه زن  
مسلمان داخل شده و نیز بر خانه زن معاشه (ذمیه) وارد شده و  
خلخال پای آن زن و دستبند و گردنبند و گوشواره آن زن را بیرون  
می‌کشیده و می‌ربوده است ، و آن زن هیچ قدرت و توانی بر دفع آن  
مرد متجاوز نداشته مگر به گریه‌های پیاپی و سوگند دادن آن مرد را به  
رجیم !

و سپس تمام آن جماعت از انبار برگشتند با تمام افرادشان ،

بدون آنکه از عدد آنها کم شود و یا یک نفر از آنها جراحتی بردارد و یا خونی از آنها ریخته شود .

پس از این واقعه و وقوع این حادثه اگر از شدّت تأسف ، مرد مسلمان بمیرد سزاوار ملامت نیست ؛ بلکه در نزد من مردن او سزاوار است .

**فَيَا عَجَبًا !** سوگند به خدا که دل را می‌کشد و غصه را برای انسان پیش می‌آورد اینکه چگونه این قوم ستم پیشه در باطلشان با یکدگر اتفاق و اجتماع دارند و شما در حقّتان با یکدیگر اتحاد و اتفاق ندارید .

پس قُبح و زشتی بر شما باد ، و اندوه و غصه شمارا در خود فروبرد که خود را هدف قرار داده و از هر طرف بسوی شما تیراندازی می‌شود ؛ شمارا غارت می‌کنند و شما نشسته‌اید و آنها را غارت نمی‌نمایید ؛ و با شما جنگ می‌کنند و شما آسوده‌اید ؛ و خدارا عصیان می‌کنند و شماراضی هستید .

اگر شما را امر به جهاد نموده و در ایام گرما به حرکت و سیر بسوی آنان گسیل سازم ، می‌گوئید : این وقت شدّت گرماست ، قدری به ما مهلت ده تا گرما کاهش یابد .

و اگر در ایام سرما به شما امر کنم که بسوی دشمنان کوچ کنید ، می‌گوئید : اینک موسم شدّت سرماست به ما قدری مهلت بده تا سرما از بین برود .

و تمام این بهانه‌ها به داعیه این است که از گرما و سرما فرار کنید ؛

پس شما که از گرما و سرما بدینگونه فرار می‌کنید ، سوگند بخدا که فرارتان از شمشیر بیشتر خواهد بود .

یا أَشْبَاهُ الرِّجَالِ وَ لَا رَجَالٌ ؛ حُلُومُ الْأَطْفَالِ ، وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ ! لَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفُكُمْ ؛ مَعْرِفَةً وَ اللَّهِ جَرَّتْ نَدَمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدَمًا .

ای کسانی که شبیه به مردانید اما مرد نیستید ؛ افکار شما اندیشه‌های کودکان است ، و عقل‌های شما عقل‌های نوعروسان در حجله نشسته ! ای کاش من شمارا ندیده بودم و شمارا نشناخته بودم .

سوگند بخدا که معرفت و شناسائی شما موجب ندامت و پشیمانی است ، و غصه و اندوه را به دنبال دارد .

خدا شمارا هلاک کند ! دل مرا از چرک و خون پر کردید ، و سینه مرا کانون غیظ و غضب ساختید ، و جرجه‌های اندوه و غصه را یکی پس از دیگری به من خورانیدید ؛ و به علت عصيان و مخالفت‌های خود ، رأی مرا فاسد ساختید ، تا جائی که قریش گفتند : پسر ابی طالب مرد شجاعی است ولیکن علم کارزار ندارد .

جزای پدرانشان با خدا باد ! آیا ممارست احدی از قریش در فن رزم آزمائی از من بیشتر است ؟ و گام احدی از آنان در این صحنه‌ها از من جلوتر بوده است ؟ من برای دفاع از دین خدا قدم در میدان نبرد نهاده و براین امر نهضت کردم در وقتی که هنوز عمر من به بیست سال نرسیده بود ، و الآن سئ من از شصت سال تجاوز کرده است ؛ ولیکن

رأى و اندیشهٔ کسی متّبع نیست که مورد اطاعت قرار نگیرد.<sup>۱</sup>

و نیز در مقام شکوه از اصحاب خود در «نهج البلاغة» وارد است:

**أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَأُهُمْ ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَأُهُمْ ! كَلَامُكُمْ يُوَهِي الصُّمَ الصَّلَابَ ، وَ فِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيْكُمُ الْأَعْدَاءَ . تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَ كَيْتَ ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حَيْدِي حَيَادَ . مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ ، وَ لَا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاتَكُمْ ؛ أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلَ ، دَفَاعَ ذِي الدِّينِ الْمَطْوُلِ . لَا يَمْنَعُ الضَّيْمُ الذَّلِيلُ ، وَ لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجَدِّ .**

أَيَّ دَارَ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ ؟ وَ مَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ ؟  
الْمَغْرُورُ وَ اللَّهِ مَنْ غَرَرْتُمُوهُ ، وَ مَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ وَ اللَّهِ  
بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ ، وَ مَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقِ نَاصِلِ .  
أَصْبَحْتُ وَ اللَّهِ لَا أُصْدِقُ قَوْلَكُمْ ، وَ لَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ ، وَ  
لَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ .

ما بِالْكُمْ ؟ ما دَوَأُكُمْ ؟ ما طِبُّكُمْ ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ !  
أَقَوْلًا بِغَيْرِ عَمَلٍ ، وَ غَفَلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ ، وَ طَمَعاً فِي غَيْرِ  
حَقٍّ ؟<sup>۲</sup>

«ای مردمانی که بدنها یشان با هم مجتمع است، و آراء و افکارشان با هم مختلف! در گفتار چنان سخت و محکمید که سخنانتان سنگهای سخت و شدید را می‌شکند و خرد می‌کند، و اما

۱- «نهج البلاغة» خطبة ۲۷؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۶۷ تا ص ۷۰

۲- همان مصدر خطبه ۲۹؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۷۳ تا ص ۷۵

کردارتان به قدری ضعیف است که دشمنانتان را به طمع در شما می‌افکند. در مجالس و محافل چنین و چنان میگوئید، و چون زمان جنگ در میرسد، سرود فرار میخوانید.

خواندن کسی که شما را به کارزار میخواند مقرن به عزّت نیست، چون او را دستخوش مذلّت و خذلان میدارد. و دل کسی که شما را به قهر و عنف به حرکت در می‌آورد پیوسته در اضطراب و نگرانی است. بهانه‌هایی به گمراهی‌ها دارید. (بهانه‌های شما همه گمراهی و اباطیل است). شما این جنگی را که بر شما لازم است هرچه زودتر انجام دهید، مانند شخص مدیونی که بدون عذر اداء دین را به تأخیر می‌اندازد به تأخیر می‌اندازید. شخص ذلیل نمی‌تواند از خود دفاع کند و رفع ظلم بنماید، و حقّ را نمی‌توان بدبست آورد مگر با جدّ و استحکام.

شما اگر از خانه خود دفاع نمی‌کنید از کدام خانه از این پس دفاع می‌کنید؟ و بعد از من با معیّت و ولایت کدام امامی میخواهید جنگ کنید؟

سوگند بخدا که مغورو و فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده باشید، و کسی که به معونه و مساعدت شما ناجح و فائز و برنده شود، سهمیّه و بهره او سهمی خواهد بود که پوچ است و نصیبی ندارد؛ و کسی که تیر می‌اندازد به کمک و معاونت شما، تیر می‌اندازد با تیر شکسته بدون پیکان.

حال من فعلًاً چنین است که روزگار را میگذرانم در حالیکه گفتار

شما را تصدیق ندارم ، و در یاری شما طمعی نمی‌بندم ، و با مساعدت شما نمی‌توانم دشمنان را بترسانم .

ادرادات دل شما چگونه است ؟ دوای شما کدام است ؟ علاج شما چیست ؟

آخر این دشمنان هم افرادی هستند مثل شما ! آیا گفتار بدون کردار نتیجه‌ای دارد ؟ شما در گفتار چیره هستید بدون کردار ، و غفلت دارید بدون ذره‌ای پاکی و ورع ، و طمع می‌ورزید در غیر حق ». آنها هم افرادی هستند مثل شما !

و در ضمن خطبهٔ دیگری می‌فرماید :  
 وَ لَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَّمُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَايَهَا وَ أَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَتِي .

«امّت‌ها و ملت‌ها همه از ظلم والیان خود در هر اینست ، و من از ظلم رعیت خودم ». تا آنجا که می‌فرماید :

أَيُّهَا الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ ، الْغَائِبَةُ عُقُولُهُمْ ، الْمُخْتَلَفَةُ أَهْوَاءُهُمْ ، الْمُبْتَلَى بِهِمْ أُمْرَأَوْهُمْ ! صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعْصُونَهُ ؛ وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعْصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ .  
 لَوْدَدْتُ وَ اللَّهِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ بِالدُّرْهَمِ ، فَأَخَذَنِي عَشْرَةً مِنْكُمْ وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ .

ای گروه مردمانی که از جهت بدن حاضرید و از جهت عقل

۱- «نهج البلاغة» خطبهٔ ۹۵ ، واز طبع عبد مصر : ج ۱ ، ص ۱۸۷ و ۱۸۸

غائب ! افرادی که در آراء و افکار مختلفید ، و امراء و رؤسای شما مبتلا به شما شده‌اند . صاحب شما اطاعت خدا میکند و شما با او مخالفت می‌کنید ؟ و صاحب مردمان شام عصیان خدا میکند و آنها از او اطاعت می‌نمایند .

سوگند بخدا که چقدر دوست دارم که معاویه با من نسبت به شما معامله صرفِ دینار به درهم کند ؟ و بنابراین ده نفر از شمارا از من بگیرد و یک مرد از آنان را به من بدهد .»

امیر المؤمنین با این خطبه‌ها و سخن‌های عمیق میخواهد با جان آنها تکلم کند و حسن باطن آنرا زنده بنماید ، و با این لطائف از اشارات و کنایات و استعارات به طرق مختلفی حقیقت مطلب را به آنان بفهماند . در اول جنگ صفين که معاویه آب را بر لشکر آن حضرت بست ، در ضمن خطبه‌ای میفرماید :

فَالْمَوْتُ فِي حَيَاةٍ كُمْ مَقْهُورِينَ ، وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ  
قاھرینَ .<sup>۱</sup>

حقیقتَ یک دنیا درس ادب و اخلاق و عزّت و شرف است و اگر در شرح و تفسیر آن کتاب‌ها تدوین گردد سزاوار است .

میفرماید : «اگر زنده باشید و مقهور و مغلوب دست دشمن ، مرده‌اید ؛ و اگر بمیرید در راه غلبه و سیطره بر دشمن ، زنده‌اید .» آنقدر در اثر تکاھل و تساهل ، آن حضرت را خسته و ملول

---

۱- همان مصدر ، خطبة ۵۱ ؛ واز طبع عبده مصر : ج ۱ ، ص ۱۰۰

نمودند که حقاً انتظار مرگ می‌کشید ، و چون ضربت ابن ملجم مرادی به یافوخ<sup>۱</sup> سرشن رسید ندای فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةَ در داد و خاک محراب بر سرشن می‌نهاد و می‌گفت: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى<sup>۲</sup>.  
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ صَلَوَاتُ مَلِئَكَتِهِ الْمُقَرَّبَينَ وَ آذْبِيَّاهِ الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ يا أميرالمؤمنین.

- ۱- یافوخ ، ملاذ سر را گویند ، و آن قسمتی از مقدم سر است که در اطفال تازه متولد نرم است . و از اینجا استفاده می‌شود که شمشیر ابن ملجم از پیشانی حضرت نگذشته بود بلکه از عرض سر ، بین دو گوش عبور نموده و در ملاذ و از آنجا به مغز سر نشسته بود .
- ۲- آیه ۵۵ ، از سوره ۲۰ : طه

مجلس مسیت و کم

علاءُکم قیامت



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :  
**فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا آلَّسَاعَةِ أَنْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا . ۲**  
 (هجد همین آیه ، از سوره محمد : چهل و هفتمین سوره از قرآن کریم)  
 گفتار در مقدمات شروع ورود به عالم قیامت بود . ذکر شد که  
 اخبار ، اجمالاً توادر معنوی دارد بر اینکه وقتی میخواهد قیامت بر پا  
 شود مردم دگرگون میشوند و حالت انسانیت خود را از دست  
 میدهند . فسق و فجور و فساد در روی زمین زیاد میشود ، رحم و  
 انصاف و مروقت از بین میرود ، نوامیس مردم محترم شمرده  
 نمیشود ، بر زیرستان کمک نمیگردد ، و احترام بزرگان رعایت

- ۱- مطالب گفته شده در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان .
- ۲- «آیا این کافران و مشرکان امید و انتظاری را دارند مگر انتظار ساعت  
قیامت که ناگهان بیاید و آنها را دربر گیرد ؟ حقاً که علامات قیامت آمده است ».»

نمی‌شود، و قانون عدالت در میان افراد بشر حکومت نمی‌کند. در مجلس سابق روایت شریفهای از رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم در حجّة<sup>۱</sup> الوداع هنگامی که دستهای خود را به خانه کعبه گرفته بودند و نزدیکترین افراد به رسول خدا سلمان فارسی بود، با سند متصل از عبدالله بن عباس از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل شد، و حقاً دارای محتوائی عالی بود.

اینک روایت دیگری را که محمد بن یعقوب کلینی در کتاب شریف «روضه کافی» با سند خود از حمران بن اعین نقل کرده است در اینجا ذکر می‌کنیم.

(حمران بن اعین برادر زراره و عبدالملک و بکر بن اعین است، و تمام این افراد از رؤوات هستند.)

حمران میگوید: روزی در محضر حضرت صادق علیه السلام بودیم و سخن از وضع زمان پیش آمد و گرفتاریهای شیعیان و ملالت و خستگی آنها، و شوکت و عظمت دولت بنی عباس و ستمی که آنها به شیعیان روا میداشتند.

حضرت فرمودند: من یک روز با أبو جعفر منصور دوانیقی میرفتم، و منصور با موكب خود حرکت می‌نمود و بر روی اسبی

۱- وزن فعلة به فتح برای مرّه آید، یعنی یکبار؛ مثل ضربهٔ ضربهٔ. و اما وزن فعلة به کسر برای کیفیت و هیئت آید؛ مثل جلسهٔ جلسه العبد یعنی به کیفیت نشستن غلامان نشستم. واز اینجا استفاده میشود که حجّة الوداع به کسر صحیح است نه به فتح، یعنی آن کیفیت خاصی از حجّ که دارای وصف وداع بود.

نشسته بود و در مقابلش یک دسته از اسب سواران و در پشت سرشن  
یک دسته دیگر از اسب سواران او را احاطه کرده بودند ، و منصور در  
نهایت **أَبْهَتْ** و جلال و شوکت حرکت میکرد و من هم بر روی یک  
الاغی نشسته و در کنار منصور میرفتم .

در حال حرکت منصور روی به من نموده گفت : ای آبا عبدالله !  
سزاوار است که از این جلال و قدرتی که خدا به ما عنایت فرموده ، و  
از این در عزّت و شوکتی را که به روی ما گشوده است ، تو هم بسیار  
خوشحال و مسرور باشی ؟ ولیکن مردم را از این امر آگاه مکن و به  
مردم مگو که تو و اهل بیت تو در این ریاست و حکومت و ولایت بر  
مردم از ما سزاوارترید ، زیرا بدین گفتار ، ما را بر ضرر خودت و اهل  
بیت تحریص ، و بر اقدام علیه خود و آنها ترغیب می نمائی !

حضرت فرمود : من به منصور گفتم : هر کس چنین خبری به تو  
داده و از قول من به تو چنین سخنی گفته است حقاً دروغ گفته و کذب  
محض بوده است .

منصور گفت : آیا بر این مدعی و گفتار سوگند میخوری ؟!  
من گفتم : مردم سخنی را می شنوند و آن را تحریف نموده و  
تغییر میدهند و سپس آن گفتار مُحرَّف را نقل می کنند ؛ یعنی دوست  
دارند که نیت و نظریه تو را بمن تغییر دهنده و طرز تفکرت را نسبت به  
من خراب و فاسد کنند .

گوش به سخن آنها مده ، و گفتار آنانرا به جان و دلت مپذیر ،  
چون ما فعلًا به تو نیاز بیشتری داریم از آنچه تو به ما نیازمندی !

منصور گفت : آیا به خاطر داری که قبل از اینکه من به خلافت برسم ، روزی از تو سؤال کردم که دولت و حکومت نصیب ما خواهد شد ؟ و تو در جواب گفتی : بله دولت و حکومت عربیض و طویلی ، و قدرت و ملکیت شدیدی نصیب شما خواهد شد و پیوسته خدا به شما مهلت میدهد ، و در امر حکومت و ریاست مجال واسع پیدا میکنید ، و دنیا بر شما فراخ و گشاده خواهد شد تا جائی که دست به ریختن خونی از ما ، که حرام است در ماه حرام و در بلد حرام خواهید زد . (خون حرام یعنی خون محترم در ماه محترم و در شهر محترم). منصور چون این مطالب را ذکر کرد ، دانستم که آن حدیثی را که برای او نقل کرده بودم در حفظ دارد .

من در پاسخ منصور گفتم : من در آن حدیث ، تورا به خصوص در این جنایت مشخص نکردم ، و شاید که خداوند عزوجل تو را کفایت کند ، و آن عمل به دست تو انجام نگیرد ! از همه اینها گذشته ، آن فقط حدیثی بود که من روایت کردم و ممکن است که کسی غیر از تو از اهل بیت تو متصدی این عمل شود . منصور در مقابل سخنان من ساكت شد .

و چون از موکب منصور به منزل بازگشتم ، بعضی از دوستان و موالیان که مرا در موکب منصور دیده بودند به منزل من آمدند و گفتند : فدایت شوم ! سوگند به خدا که ما ترا امروز در موکب منصور به وضع عجیبی دیدیم ، تو روی الاغی سوار بودی و او بر روی اسب ، و در پهلوی او راه میرفتی و او نیز گهگاه از روی اسب نظری به تو نموده و با

إشرافي که پیدا می نمود با تو به سخن می پرداخت ، بطوریکه چنین  
می نمود که گویا تو در زیر او قرار گرفته ای . و من با خود گفتم : این  
حجّت خداست در روی زمین و بر تمام افراد مردم ، و صاحب این امر  
و مقام ولایت است که مقتدى و پیشوای مردم بوده و باید همه به او  
اقتفا کنند ؛ و اما آن دیگری با مردم به جور و ستم رفتار میکند و  
فرزندان پیامبران را به قتل میرساند و خون های بیگناهان را که خدا  
دوست ندارد به روی زمین میریزد . و با این حال او با موكب و با جلال  
و عظمت حرکت می نمود ، و تو روی الاغی سوار بودی !  
از این منظره شکی در دل من وارد شد ، بطوریکه من بر دین  
خودم و بر نفس خودم ترسیم .

حضرت فرمودند : من به آن شخص گفتم : اگر تو آن صفوف  
فرشتگان الهی را که در گردآگرد من حرکت میکردند میدیدی ! و آن  
ملائکه ای را که در اطراف من بودند ، در جلوی من و در پشت سر من  
و از طرف راست من و از طرف چپ من ، می نگریستی ، هر آینه  
منصور را با آن عظمت بسیار حقیر و کوچک می شمردی ! و آن موكب  
و اسب تازان را که با آن کیفیت همراه او بودند نیز کوچک و حقیر  
می شمردی !

آن مرد گفت : اینک دل من آرام گرفت . و سپس گفت : دولت این  
دسته تا به کی به طول می انجامد و مردم چه وقت از دست اینها  
راحت میشوند ؟

من گفتم : آیا نمیدانی که هر چیزی یک مدت و زمان خاصی

دارد؟

گفت: آری.

گفتم: آیا میدانی که این امر (امر ما که همان ظهور و قیام است) اگر فرا رسد، از یک چشم به هم زدن سریع‌تر است؟ اگر تو بدانی که حال آنها در نزد خداوند عزّ و جلّ چگونه است و چگونه در سختی و عذاب و نکبت بسر میبرند، هر آینه بغض و عداوت تو نسبت به آنها افزون خواهد شد؛ و اگر تو و تمام افراد روی زمین کوشش کنید که آنها را در حالی خرابتر و شدیدتر و بدتر از آن گناهانی که آنها فعلاً بدان دست به گریبانند درآورید، نمی‌توانید!

**فَلَا يَسْتَغْرِفَنَّكَ الشَّيْطَانُ : إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ .**

«شیطان تو را نلغزاند؛ چون حقاً عزّت اختصاص به خدا و به رسول خدا و به مؤمنان دارد ولیکن منافقان نمیدانند».

آیا تو نمیدانی کسی که انتظار ظهور امر ما و فرج مارا بکشد و بر مراتب و درجات خوف و اذیتی که بر او وارد میشود شکیبائی کند، فردای قیامت در گروه و دسته ما خواهد بود؟

آن وقت حضرت شروع می‌کنند به بیان علائمی که در

۱- اقتباس از آیه ۶۴، از سوره ۱۷: الإسراء است: وَ آسْتَغْرِزُ مَنِ آسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ .

۲- اقتباس از آیه ۸، از سوره ۶۳: المنافقون است: وَ لِلَّهِ الْأَعْزَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ أَمْنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ .

آخرالزَّمان برای ظهور حضرت ولیٰ عصر و مقدمه رجعت و قیامت باید اتفاق بیفتد؛ مفصلًا بیان میفرمایند که در آخر زمان چه اتفاق خواهد افتاد؛ تمام جزئیات اخلاقی و رفتار مردم و بدبختی و بیچارگی آنها و ظلمی که به آنها وارد میشود و معاصی که بدانها مبتلا میگرددن یک یک بیان میکنند که به همین صفحه‌های معمولی کتاب‌های خشتی از چهار صفحه متجاوز است.

و سپس حضرت او را دلداری میدهنند که خدا همیشه با ماست؛

إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَرْجٌ مَا رَا خَدَاوَنْدَ عَزَّ وَجْلَ نَزَدِيْكَ خَوَاهَدَ نَمُودَ .

وَاعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيغُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ،١ وَأَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ  
قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٢ .

صدقوق رحمة الله عليه در کتاب «خصال» از أبوالطفیل از حذیفة ابن اوسید روایت کرده است که او گفت: ما جماعتی بودیم که از شرائط و علامات قیام قیامت بحث و مذاکره میکردیم. رسول خدا صلی الله عليه وآلہ وسلم که در غرفه‌ای نزدیک به ما بود، بر ما اشراف نموده و از بحث ما مطلع شد و سپس فرمود:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُونَ عَشْرُ ءَايَاتٍ : الدَّجَالُ ، وَ

۱- اقتباس است از آیه‌ای که در سه جای قرآن بدین الفاظ وارد است:  
اول: آیه ۱۲۰، از سوره ۹: التوبه: إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيغُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ . دوم:  
آیه ۱۱۵، از سوره ۱۱: هود: وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيغُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ . سوم:  
آیه ۹۰، از سوره ۱۲: یوسف: إِنَّهُوَ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيغُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ .  
۲- اقتباس از آیه ۵۶، از سوره ۷: الأعراف است.

۳- «روضه کافی» طبع مطبوعه حیدری، ص ۳۶ تا ص ۴۲

الدُّخَانُ، وَ طَلْوَعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَ دَابَّةُ الْأَرْضِ، وَ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ ثَلَاثُ خُسُوفٍ : خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْدَنَ تَسْوُقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ، تَنْزِلُ مَعَهُمْ إِذَا نَزَلُوا وَ تَقِيلُ مَعَهُمْ إِذَا قَالُوا .<sup>۱</sup>

«ساعت قیامت فرا نمیرسد مگر آنکه ده آیه از آیات الهیه به ظهور می‌پیوندد : دجال ، و پیدایش دودی در آسمان ، و طلوع خورشید از مغرب ، و پیدا شدن دابة الأرض ، و خروج یاجوج و ماجوج ، و سه شکاف و فرو رفتگی در زمین : یک فرو رفتگی در ناحیه مشرق و یک فرو رفتگی در ناحیه مغرب و یک فرو رفتگی در جزیره العرب ، و آتشی از آخر و نهایت عدن پیدا میشود که مردم را بسوی محشر سوق میدهد ؛ هر جا که مردم پائین آیند آن هم با مردم پائین می‌آید ، و هر جا که مردم قیلوله کنند (یعنی برای استراحت قبل از ظهر بیارمند) آن هم با آنان قیلوله می‌نماید».

این حدیث در «خصال» مطبوع به طبع سنگی ، افتاده است . ولی مجلسی در «بحار» در باب أشراط الساعة از «خصال» با سند متصل خود از أبوالطفیل از حذیفة بن أسید آورده است . ولیکن به جای جمله آخر ، این جمله را آورده است : وَ تُقْبِلُ مَعَهُمْ إِذَا أَقْبَلُوا . یعنی «هر جا که مردم روی آورند آن آتش هم با ایشان روی می‌آورد».<sup>۲</sup>

۱- «خصال» باب العشرة ، حدیث ۱۳ و از طبع حیدری : ص ۴۳۱ و ۴۳۲

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۶ ، ص ۳۰۳

باری ، از علائم ظهرور قیامت در این حدیث ۹ عدد بیان شده است ، و البته دهمی نزول حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهم السلام است . و شاهد بر این گفتار آنکه این حدیث را در «صحیح مسلم» از أبوالطفیل از حذیفة بن أَسِید غفاری آورده است و علاوه بر نه فقره‌ای که ما در اینجا ذکر کردیم نزول عیسی بن مریم را ذکر کرده است .<sup>۱</sup>

و شاهد دیگر آنکه در «خصال» صدوق با سند متصل خود روایت میکند از حذیفة بن أَسِید یقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَهْلِهِ يَقُولُ : عَشْرُ إِيمَانٍ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ : خَمْسٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَمْسٌ بِالْمَغْرِبِ . فَذَكَرَ الدَّآبَةَ ، وَ الدَّجَالَ ، وَ طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا ، وَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ يَأْجُوجَ وَ مَاجُوجَ ، وَ أَنَّهُ يَغْلِبُهُمْ وَ يُغْرِقُهُمْ فِي الْبَحْرِ ؛ وَ لَمْ يَذْكُرْ تَمَامَ الْأَيَاتِ .<sup>۲</sup>

«حذیفه میگوید : از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود : ده آیه قبل از قیامت به وقوع خواهد پیوست : پنج آیه در جانب مشرق ، و پنج آیه در جانب غرب . و سپس رسول خدا

۱- «صحیح مسلم» طبع محمد فؤاد عبد الباقي - بیروت ، ج ۴ ، کتاب الفتن و اشراط السّاعة ، صفحه مسلسل ۲۲۲۵ و ۲۲۲۶

۲- «خصال» باب العشرة ، حدیث ۴۶ و از طبع حیدری : ص ۴۴۶ و ۴۴۷ ; و نیز در حدیث ۵۲ از همین باب ، همین روایت را با مختصر اختلافی در لفظ و با سند متصل از ابی الطّفیل از حذیفه آورده و در آن خروج عیسی بن مریم علیهم السلام را هم بیان نموده است ؛ مگر اینکه در آن دخان را ذکر نکرده است .

قضیه دابه ، و قضیه دجال ، و طلوع خورشید از سمت مغرب ، و قضیه عیسی بن مریم عليه السلام و یاجوج و ماجوج را و اینکه برایشان غلبه پیدا میکند و آنها را در دریا غرق میسازد را ذکر فرمود ؛ و بقیه آیات را ذکر نفرمود .»

این روایتی را که با این إسناد ذکر کردیم ، راجع به فقرات مختلفه آن درباره دجال و نزول عیسی بن مریم و آمدن یاجوج و ماجوج و انحلال زمین و غیرها ، روایات بسیاری وارد شده است ، با سندهای مختلف و مضامین متفاوت ، و میتوان اجمالاً آنها را از آیات قرآن کریم نیز استنتاج کرد :

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيهِمُ الْمَلَكِةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ  
بَعْضُ إِعْلَمٍ رَبِّكَ يَوْمًا يَأْتِيَ بَعْضٌ إِعْلَمٍ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا  
إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ إِيمَانَتُ مِنْ قَبْلٍ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ  
آتَنَّهُمْ رُؤْبَةً إِنَّا مُتَظَرِّفُونَ ۖ

«چرا این مردم ایمان نمیآورند و منتظرند که فرشتگان آسمانی بسوی آنان فرود آید ، و یا آنکه پروردگار تو بسوی آنان بیاید ، و یا پارهای از آیات پروردگار تو بسوی آنها بیاید و مشاهده این غرائب را بنمایند ؟

در روزی که برخی از آیات پروردگار تو بیاید و بر مردم ظهرور کند ، در آن وقت که به علت مشاهده آن آیات خود را مضطرب و مجبور به ایمان و اذعان و اعتراف مینگرند ؛ در آن روز ، برای نفووسی که سابقاً

ایمان نیاورده‌اند و یا ایمان آورده ولی با ایمان خود کسب فضیلت ننموده و کار خیری نکرده‌اند، ایمان هیچ فائدہ و اثری ندارد؛ ایمان اضطراری مثمر ثمر و مفید فائدہ نخواهد بود.

ای پیامبر! به این دسته از مردم بگو: شما به انتظار آمدن چنین روزی باشید؛ ما هم در انتظار مواعید پروردگار و مشاهده آمدن چنین روزی که ایمان برای شما دردی را دوا نمی‌کند هستیم.»

در این آیه شریفه پیداشدن آیات پروردگار منحصر در این آیات ظاهریه که فعلاً پیدا شده است از زمین و آسمان و باد و ابر و نزول باران و امثالها نیست؛ زیرا که اینها و مشابه اینها را مردم دیده و می‌بینند و ایمان نمی‌آورند، بلکه دنبال مشاهده یک نوع آیات خاصه خارق عادت می‌روند، و در جستجوی یک نوع عجائب و غرائبی هستند که آنها و امثال آنها را به چشم ندیده‌اند.

بنابراین، آن آیات یک نوع آیات استثنائی است که قدرت حضرت پروردگار را در زاویه‌های خرق عادات و امور غیر متعارف و نامأتوس نشان میدهد، و دیگر در برابر ظهور چنین آیاتی، منکران و کافران و مشرکان و معاندان نمی‌توانند سریچی کنند.

میتوان این آیه شریفه را بر نزول حضرت عیسیٰ علی نبیّنا و آله و علیه السلام و طلوع شمس از ناحیهٔ مغرب و یا بعضی از نشانه‌ها و علام خارق العاده تطبیق کرد.

در سورهٔ کهف می‌فرماید:

**قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً وَكَانَ**

وَعْدُ رَبِّي حَقًا \* وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمْوِجُ فِي بَعْضٍ وَنُفَخَ فِي الْصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمِيعًا .

«(ذوالقرنین که سدر را برای آن قوم در مقابل هجوم و آزار یا جوج و مأجوج بنادر) بدان قوم چنین گفت : بنای این سدر حتمی است از جانب پروردگار من که به من عنایت فرموده است . و این سد پایدار و استوار خواهد بود تا زمانیکه وعده پروردگار من راجع به قیام قیامت برسد . و چون وعده پروردگار من در رسدا آنرا خرد و بی مقدار و ارزش خواهد نمود ؛ و البته وعده پروردگار من حق است .

و ما مردم را در آن زمان چنان به حال خود و ایگذاریم که از شدت تحیر و اضطراب گوئی مانند موج دریا بعضی به روی بعضی دگر میریزند . و در آن هنگام در صور دمیده خواهد شد و ما تمام افراد بشر را بدون استثناء در محشر گرد می آوریم .»

و به دنبال آن فرماید :

وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا \* الَّذِينَ كَانُتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا . ۲

«و ما در آن هنگام جهنّم را به مردمان کافر عرضه خواهیم نمود عرضه داشتن هر چه بیشتر و کاملاً .

و کافران آن گروهی هستند که چشم‌های بصیرتشان در پرده و پوشش از یاد من و ذکر من فرو رفته و این غطاء و پرده چون سدی بین آنها و معارفشان حائل شده ، بطوریکه ابداً قدرت و استطاعت

شندن آیات مرا ندارند ، و تحمّل استماع حقائق و مواعظ را  
نمی‌نمایند.».

و برای آنکه معنی آیه شریفه - که از علائم قیامت و از ملاحم  
قرآن شمرده شده است - کاملاً مشخص گردد باید در سه موضوع  
بحث نمائیم : اوّل ذوالقرنین ، دوم طائفه يأجوج و مأجوج ، سوم  
سدّ .

اما ذوالقرنین در قرآن مجید فقط یکجا از آن یاد شده و آن در  
سوره کهف است ، و مطالبی که از آن یاد شده چند چیز است :  
۱ - ما او را در روی زمین تمکن و استقرار دادیم ، و از تمام  
وسائل و اسباب در اختیارش قرار دادیم .

۲ - از آن اسباب استفاده نموده یک بار حرکت به سمت مغرب  
نمود تا جائی که (چون به آخر معموره رسید در کنار دریای بیکران)  
چنین به نظر می‌آمد که خورشید در چشمهاي از گل و لای فرو می‌رود.  
و در آنجا جماعتي را یافت و ما به او گفتیم : در چنین موقعیت و  
وضعیتی که با آنها داری ، اختیار داری آنها را عذاب کنی و به سزای  
خود برسانی ، و یا طریقه نیکوئی درباره آنها اتخاذ کنی !

ذوالقرنین به آنها گفت : کسی که ستم ورزد ، ما او را بزودی در  
این دنیا به عذاب خود پاداش داده و سپس بسوی پروردگارش می‌رود  
و خداوند او را به عذاب غیر مأنوس و غیر منظر و غیر معهودی  
معدّب میفرماید . و کسی که عمل صالح انجام دهد ، جزا و پاداش او  
نیکو خواهد بود و ما از امر خود با او به آسانی گفتگو خواهیم نمود .

۳- باز از آن اسباب استفاده نموده و به سمت مشرق آفتاب حرکت کرد تا به مردمی رسید که در بیابان زندگی میکرده و از طلوع و تابش خورشید پرده و پوششی نداشتند و ستر و حفاظی برای آنان نبود؛ برهنگان و عریانانی بودند که ساتر و لباس نداشتند.

۴- همچنین از آن اسباب استفاده نموده و حرکت کرد تا رسید به بین دو سدّی که در آنجا جماعتی بودند که از تمدن و انسانیّت بهره‌ای نداشته و گفتاری را بهیچوجه تعقّل نمی‌نمودند.

آن جماعت به ذوالقرنین گفتند: یأجوج و مأجوج در روی زمین فساد می‌کنند؛ آیا قبول میکنی که ما مخارج سدّی را به تو بدهیم که بین ما و بین آنها سدّ محکمی بنا کنی؟

ذوالقرنین گفت: آنچه پروردگار من از اموال و عُده به من داده بسیار پسندیده و نیکوست؛ فقط شما با افراد و عِدَه خود به من کمک دهید تا من سدّی محکم و استوار برای شما بکشم. شما قطعات بزرگ آهن را بیاورید و بین این دو کوه بچینید تا بر فراز دو کوه، این فرجه و شکاف را پر کند. و چون چنین کردند گفت: اینک با دمهای آهنگری قطعات آهن را داغ و تفته کنید.

و در اینحال گفت قطعات مس را ذوب نموده و در خُلل و فُرج قطعات آهن بریزند تا همه شکافها پر شود و یک سدّ محکم و یکپارچه تشکیل گردد و بین دو کوه کاملاً مسدود شود.

و در اینصورت دیگر یأجوج و مأجوج نتوانستند از فراز آن سدّ بیایند و آن قوم را آزار کنند، و نیز نتوانستند که آن سدّ را سوراخ کنند و

بواسطه نقیبی که در زیر آن ایجاد کنند باز برای خود امکان رفت و آمد داشته باشند.

در اینحال ذوالقرنین گفت: این رحمت از پروردگار من است که به من عنایت فرمود و من توانستم برای شما چنین سدّی بسازم ، اما در آن زمانی که وعده پروردگار من برای قیامت برسد ، دیگر این سدّ خراب و مندک و بدون ارزش و اثر خواهد شد.

این است آنچه قرآن کریم درباره ذوالقرنین بیان فرموده است .  
اما ذوالقرنین کیست و آیا در کتب سماوی دیگر و یا در تواریخ از او نامی به میان آمده است ؟

احتمالات بسیار است . مورخین و مفسّرین بحث‌های طولانی درباره این موضوع نموده‌اند و نهایت کوشش خود را با استمداد از روایاتی که درباره ذوالقرنین آمده است مبذول داشته و هر یک برای خود آیه را به نحوه‌ای تفسیر و بعضی از ملوك را مورد و مسمّای لقب «ذوالقرنین» دانسته و این عنوان را برابر او منطبق نموده‌اند .

درباره تعیین ذوالقرنین و علت تسمیه او بدین لقب در «مجمع البحرين» در ماده «ق ر ن» و در خامس «بحار الأنوار» در احوالات ذوالقرنین مفصلًا بیاناتی شده است .

علّامه طباطبائی مدّ ظله در تفسیر این آیه شریفه میفرماید :  
«روایات مرویه از طریق شیعه و سنّی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، واز طریق شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام و اقوال صحابه و تابعین در قضیه ذوالقرنین به قدری مختلف است که

حقیقتَ موجب شگفت است . چون علاوه بر آنکه آنها با هم معارضند مشتمل بر غرائب و عجایبی است که عقل آنها را محال می‌شمرد و ذوق سليم آنها را باطل می‌کند و عالم وجود و هستی آنها را انکار دارد .

و چون شخص باحثِ ناقد بعضی از آنها را با بعضی دیگر قیاس کند و پس از آن در آنها تدبیر نماید ، می‌یابد که از وضع و دس و جعل سالم نمانده ، و مبالغات و غرائی که در آنها آمده است در اثر جعل راویان صورت گرفته است . و غریب‌ترین روایاتی که در این مقام آمده است آنهاست هستند که از علماء یهود تازه مسلمان شده مانند و هب ابن مُنبئه و کعب الْ حبار روایت شده است ، و یا آنهاست که از فرائے استفاده می‌شود که انتظار و آراء این تازه مسلمانان در وضع و دس آنها مؤثر و دخیل بوده است .<sup>۱</sup>

و ما مختصرًا در اینجا آنچه را ایشان در تفسیر «المیزان» آورده‌اند ذکر می‌کنیم :

در قرآن مجید ذکری از اسم ذوالقرنین و تاریخ ولادت و حیاتش و نیز از نسبش و سائر مشخصاتش برده نشده ، کما اینکه دأب قرآن درباره قصص گذشتگان بطور کلی اینچنین است ، بلکه قرآن کریم فقط از سه سفر او ذکری به میان آورده است .

و آنچه از خصوصیات و جهات جوهریَّه این داستان استفاده می‌شود آنست که صاحب این قضیَّه قبل از نزول قصَّه در قرآن ، بلکه

۱- تفسیر «المیزان» طبع سنه ۱۳۸۶ هـ، ج ۱۳، ص ۲۹۷

حتّی در زمان حیات خود به ذی القرنین معروف بوده است ، چون  
قرآن میفرماید :

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ .١ قُلْنَا يَعْلَمُ ذِي الْقَرْنَيْنِ .٢ قَالُوا  
يَعْلَمُ ذِي الْقَرْنَيْنِ .٣

و دیگر آنکه مؤمن به خدا و روز قیامت بوده و متدين به دین حق  
بوده است .

و سوّم آنکه از کسانی بوده که برای او خیر دنیا و آخرت جمع  
شده بود . اما خیر دنیا ، همان حکومت عظیمی که بین مشرق تا  
مغرب خورشید امتداد داشته و عالمگیر بوده است و چیزی در مقابل  
او مانع و سد راه نبود ، و اسباب پیشرفت را خداوند عز و جل به او  
عنایت کرده بود ؛ و اما خیر آخرت همان بسط عدل و اقامه حق و  
صفح و عفو و رفق و کرامت نفس و بی خیر و دفع شر بود .  
پس او از دو نقطه نظر جسمانیت و روحانیت سیطره داشت .

و چهارم آنکه با بعضی از مردمان ستمگر در مغرب برخورد  
نموده و آنانرا عذاب کرد . و سفری به مشرق نموده ، و در سفر  
دیگرش سد محکمی بنا کرد ، و این سد در مغرب یا مشرق آفتاب  
نبود ، چون بعد از آنکه سفر مغرب و مشرق را طی کرد ، حرکت کرد  
بسی قومی که از تمدن دور بودند و برای آنان سد را بنا کرد .

و از مشخصات سد او علاوه بر آنکه محلش در مشرق و مغرب

۱ و ۲ و ۳-در آیات ۸۳ ، ۸۶ و ۹۴ از سوره ۱۸ : الکهف

نیست آنستکه در بین دو کوه که مثل دو حائط و دیوارند قرار دارد . و ذوالقرنین بین شکاف آن دو کوه را بست و در بناء آن از قطعات آهن و مس گداخته بکار برد ، و بنابراین لامحاله باید آن سد در مضيق و تنگه‌ای باشد که بین دو ناحیه از نواحی ارض مسکونه را بربط دهد . باری ، در اخبار سابقین و تواریخ قدماء از مورخین نیامده است که پادشاهی در عهد خود به نام ذوالقرنین نامیده شده باشد و نه آنکه اسمش در غیر زبان عرب معنای ذوالقرنین دهد ، و نه خصوص لفظ یأجوج و مأجوج و نه بنای سدی به او نسبت داده شده باشد .

بلی به بعضی از ملوک حمیر از یمنیین اشعاری در مقام مباراک نسبت داده شده است که در آنها ذوالقرنین را از اسلاف خود که تباععه بوده‌اند شمرده و سفر او به مشرق و مغرب و سد یأجوج و مأجوج را بیان کرده است .

از کتاب «کیهان شناخت» للحسن بن قطّان مروزی - طبیب منجم متوفی ۵۴۸ هجری - وارد است که آن کسی که سد را بنا کرده یکی از ملوک آشور بوده به نام بليش و او را ایضاً اسکندر نامیده است . چون در حوالی<sup>۱</sup> قرن هفتم قبل از میلاد اقوامی ، که در نزد

۱- لفظ حوالی که در لغت عامه فارسی زبانان به معنای اطراف و جوانب استعمال می‌شود غلط است ، چون در لغت عرب حوالی به کسر لام و تشديد ياء ، جمع حَولَى است و حَولَى يعني گاو و گوسفندی که یک حَول (یک سال) از آن گذشته است ؛ و صحیحش حَوالَى به فتح لام است چون حَولَى و حَولَى و حَوالَى به معنای جهات مختلف است ولی چون حَولَى و حَوالَى را اضافه کنند ألف تبدیل به ياء می‌شود و می‌گویند : حَولَيْه و حَوالَيْه ، و بعضی گویند ۷۰

غربی‌ها به نام سِیت و در بین یونانی‌ها به نام میگاک نامیده میشوند، از تنگه کوههای قفقاز به ارمنستان و به نقاط غربی ایران حمله می‌نمودند، و چه بسا به بلاد آشور و پایتخت آن که نینوا بود می‌رسیدند و می‌کشتند و اسیر میبرند و غارت میکردند؛ پادشاه آشور برای دفع آنان سَدَ را بنا نمود.

ولیکن اشکال این کلام در انطباق خصوصیات داستان بر اوست. و در «روح المعانی» آورده است که چنین گفته شده است که ذوالقرنین، فریدون، فرزند اثیان، فرزند جمشید، پنجمین پادشاه از سلسله پیشدادیان میباشد؛ او پادشاهی عادل و مطیع خدا بوده است، و در کتاب «صور أقاليم» أبي زيد بلخی آمده است که مؤید به وحی الهی بوده است.

و اشکال این گفتار آنست که تاریخ اعتراف به چنین مطلبی ندارد.

و بعضی گفته‌اند که ذوالقرنین إسکندر مقدونی بوده است و اوست که سَدَ را بنا کرده است؛ و سَدَ إسکندر مَثَل معروف و مشهور در زبانها شده است. و در «قرب الأسناد» روایتی از موسی بن جعفر علیه السَّلَام و نیز در «الدَّرُّ المُنْثُر» دو روایت از عُقبة بن عامر و وهب بن منبه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این موضوع

---

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ إِذْ تُنذَرُونَ لَا يَمْنَعُونَ رَبَّهُمْ وَلَا هُمْ يُنَعَّذُونَ وَلَا يَمْنَعُونَ رَبَّهُمْ وَلَا هُمْ يُنَعَّذُونَ﴾  
یعنی تثنیه است و جوهری گوید قلب است. بنابراین در لغت عرب حَوْلَه و حَوَالَه و حَوَالَيْه و حَوَالَيْه گویند و در لغت فارسی باید «حَوْلِ آن» و «حَوَالَیِ آن» استعمال شود.

وارد است.

و بعضی از قدماء مفسران از صحابه و تابعین مثل معاذ بن جبل بنا به نقل «مجمع البیان» و قتادة بنا به نقل «الدر المنشور» به این قول قائل شده‌اند.

و براین مطلب بوعلی سینا در کتاب «شفاء» - که سخن از اُرسطو که استاد اسکندر بوده به میان آورده است و او را ذوالقرنین دانسته است - تصریح نموده؛ و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود براین معنی اصرار ورزیده است.

لیکن این معنی با لسان قرآن سازش ندارد. چون اولًاً قرآن میگوید ذوالقرنین مؤمن به خدا و روز قیامت بوده است و دین او دین توحید بوده است؛ ولی ما میدانیم که إسکندر مشرک بوده و از وَثَنَیٰ ها و از صابئین بوده است، و در تاریخ آمده است که ذبیحه خود را برای ستاره مشتری ذبح نموده است.

و ثانیاً قرآن ذوالقرنین را مرد صالح از عباد خدا و صاحب عدل و رفق می‌شمارد؛ و تاریخ برای إسکندر خلاف آنرا بیان میکند. و ثالثاً در هیچیک از تواریخ نیامده است که إسکندر مقدونی سدّیاجوج و مأجوج را بنا کرده باشد.

و جمعی از مورخین گفته‌اند که ذوالقرنین یکی از ملوک تابعه اذواء یمن بوده است، از ملوک حمیر. و از قائلین به این معنی اصمَعی است در تاریخ «عرب قبل از اسلام» و ابن هشام در «سیره» و «تیجان الملوك» و أبوريحان بیرونی در «الأثار الباقية» و نَشوان بن

سعید حِمیری در «شمس العلوم» .

و مقریزی در «خطط» بحث مفصلی در این موضوع نموده که از مجموعش استفاده میشود که : اوّلاً لقب ذوالقرنین به بسیاری از ملوک حِمیر اطلاق میشده است ، و ثانیاً آن ذوالقرنین اوّل که سدّ یاجوج و مأجوج را بنادرده است قبل از إسکندر مقدونی به چندین قرن بوده است .

ولیکن در کلام او دو اشکال است : یکی آنکه موضع سدّی که تبع حِمیری بنا کرد کجاست ؟ و دوم اینکه این امت مفسد فی الأرض که یاجوج و مأجوج هستند کیانند که ملوک حمیر برای دفع آنان سدّ بنا کرده‌اند ؟

آیا این سدّ در یمن و اطراف آن بنا شده مثل سدّ مَارِب ؟ این صحیح نیست ، چون سدّ مَارِب برای جمع آوری آب ساخته شده ، نه برای دفع دشمن . و دیگر آنکه در سدّ مَارِب قطعات آهن و مس گداخته بکار نرفته است . و سوم آنکه اطراف تبع از حِمیر ، امثال قبط و آشور و کلدان از اهل تمدن بوده‌اند نه از قبائل وحشی که نیاز به سدّ داشته باشند .

و علامه سید هبة الدین شهرستانی در تأیید این گفتار فرموده است : ذوالقرنین که در قرآن مجید آمده است به چندین قرن قبل از إسکندر مقدونی منتهی میشود . و او یکی از پادشاهان صالح از تابعه اذواء یمن بوده ، و عادت طائفه‌ای از آنان این بوده است که خود را به لقب «ذی» مُسمی کنند مثل ذی همدان ، ذی غمدان ، ذی المَنَار ،

## ذی الأذعار ، و ذی یَرَن .

و این مرد ، مسلمان و موحد و عادل و حسن السیره بوده و سفری به جانب مغرب نموده و به بحر أبيض رسید و سفری به مشرق نموده و سپس به جانب شمال رفت تا به مدار سرطان رسید . و شاید آنچه در زبانهار ارجح است که داخل در ظلمات شد همین باشد . و اهل آن بلاد از او تقاضای سدّ کردند و او ساخت . پس اگر این سدّ ، دیوار بزرگ چین باشد که بین چین و طائفه مغول کشیده شده است پس باید گفت که ذوالقرنین تعمیر و مرمت قسمتهایی از آن را نموده است که به مرور ایام خراب شده و نیاز به مرمت داشته ، چون اشکالی نیست در آن که اصل دیوار چین را پادشاهان چین قبل از این تاریخ بنا کرده‌اند ، و اگر سدّ دیگری باشد که اشکالی در آن نیست .

و سید هبة الدین برای تأیید مطلب خود شاهدی آورده است و آن اینکه : بودن ذوالقرنین پادشاه صالحی از عرب که اعراب از رسول خدا صلی الله علیه وآلله وسلم درباره چنین مرد عرب سؤال کنند ، و قرآن برای تذکر و اعتبار ، آن را ذکر کند ، این قابل قبول‌تر است و به مذاق عرب و سؤال آنها نزدیکتر است تا سؤال از ملوک روم و عجم و چین که از امّت‌های دوری هستند که با تاریخ عرب تماسی نداشته و اعراب میل و هوای شنیدن اخبار و عبرت گرفتن از آثار آنان را نداشته‌اند و لذا قرآن کریم متعرض ذکر اخبار جماعت‌های دور و طوائفى که با اعراب سروکاری ندارند نشده است . - انتهی ملخص کلام شهرستانی .

لیکن اشکالی که بر این نظریه هست آستکه بهیچوجه نمی‌توان سد ذوالقرنین را منطبق بر دیوار چین نمود چون ذوالقرنین چندین قرن قبل از اسکندر بوده ، و دیوار چین را بعد از نیم قرن از زمان اسکندر بنا نموده‌اند . و اما از دیوار چین گذشته ، در ناحیه شمال غربی چین سدهای دیگری وجود دارد لیکن آنها را از سنگ ساخته‌اند و اثری از آهن و مس در آنها نیست .

و در تفسیر «جواهر» گفته است که با شواهد تاریخی که از نقوش خرابه‌های یمن در آثار باستانی آنجا بدست آمده است استفاده می‌شود که در یمن سه دولت حکومت کرده است :

۱ - دولت **مُعین** و پایتختش **قرناء** بوده است ، و زمان حکومتشان از ۱۴ قرن قبل از میلاد تا ۷ قرن و یا ۸ قرن قبل از میلاد مسیح بوده است .

۲ - دولت **سَبا** و ایشان از **قَحْطَانِيَّين** هستند و ابتداء دولتشان از ۸۵۰ قبل از میلاد تا ۱۱۵ سال قبل از میلاد بوده است .

۳ - دولت **حِمِيرِيَّين** و آنها دو دسته هستند : اوّل ملوک **سَباورِيدان** که از ۱۱۵ سال قبل از میلاد تا ۲۷۵ سال بعد از میلاد بوده‌اند .

دوّم ملوک **سَباورِيدان** و **حَضْرَمَوت** و **غَيْرَهَا** ، و حکومت آنها از ۲۷۵ میلادی تا ۵۲۵ میلادی بوده است .

و پس از توضیحاتی گفته است : و از آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که لقب داشتن به ذی ، مثل

ذی القرنین راجع به ملوک یمن بوده و در غیر آنها مانند ملوک روم دیده نشده است ؛ پس ذوالقرنین از ملوک یمن است ؛ و در تاریخ ، بعضی از ملوک یمن را به نام ذی القرنین یاد کرده ولی آیا ذو القرنینی که در قرآن بیان شده است همان ذو القرنین است یا نه ؟ جواب میگوئیم : نه .

چون این ذی القرنین را که در تاریخ از او یاد میکنند ، قریب العهد به زمان رسول الله و قرآن بوده و نامی از سدّ با چنین خصوصیاتی و نیز نامی از سفرهای او در تاریخ نیامده است مگر در اخباری که قصه پردازان ذکر کرده‌اند ؛ و ابن خلدون تمام این اخبار را تکذیب کرده و آنها را به نشانه‌های مبالغه و گزارگوئی متهم ساخته است و با ادله جغرافیائی و تاریخی آنها را نقض نموده است . - انتهی ملخص آنچه را که در «جواهر» آورده است .

و اخیراً سرِ احمد خان هندی گفته است که ذوالقرنین ، کورش که یکی از پادشاهان هخامنشی بوده و تاریخش از ۵۶۰ سال قبل از میلاد تا ۵۳۹ سال قبل از میلاد است میباشد .

و اوست که تأسیس امپراطوری ایرانی نموده و بین مملکت فارس و ماد را جمع کرد ؛ و بابل را به تصرف درآورد . و یهود را اجازه داد تا از بابل به اورشلیم بازگشت کنند ، و در بنای هیکل یهود مساعدت کرد . و مصر و یونان را تسخیر نمود ؛ و تا مغرب پیش تاخت و سپس بسوی مشرق سیر نمود تا به آخرین نقاط معموره رسید .

و این مدعی را محقق خبیر باحت **أبوالكلام آزاد** پذیرفته و برای تبیین و توضیح آن نهایت کوشش را به عمل آورده است:<sup>۱</sup>

اولاًًا اوصافی که در قرآن مجید درباره ذوالقرنین بیان فرموده همه بر این ملک عظیم منطبق است، از ایمان به خدا و به توحید، و عدالت در بین رعیت و بارافت و رفق و احسان با آنان رفتار کردن، و با اهل ظلم و ستم به مجازات و سیاست رفتار کردن. و خداوند سرنشسته همه امور را بدو سپرده، و او جامع بین کمالات دین و عقل و فضائل اخلاق، و بین عدّه و قوه و شوکت و ثروت و مطاوعه مردم و پذیرش اسباب و امور بوده است.

و او یکبار همانطور که قرآن بیان کرده است به سمت مغرب حرکت کرد تا بر لیدیا و حوالی آن استیلا یافت. و برای بار دوم به سمت مشرق رفت و تا به مطلع الشّمس رسید و در آنجا گروهی از مردم وحشی و بیبانی را یافت که در صحراءها و بیابان‌ها زیست میکردند، و پس از آن به بنای سدّ همت گماشت.

و این سدّ همانطور که شواهد گواه است سدّی است که در تنگه داریال بین کوههای قفقاز در نزدیک شهر تفلیس بنا شده است.

اما ایمانش به خدا و روز قیامت، در کتب عهد عتیق مثل کتاب **عِزْرَا** (اصحاح ۱) و کتاب **دانیال** (اصحاح ۶) و کتاب **أشعياء** (اصحاح ۴۴ و ۴۵) آمده است.

۱- شماره اول و دوم و سوم نشریه «ثقافة الهند»

و با قطع نظر از وحی الهی ، یهود با همان عصیّت مذهبی که دارند ، مرد مشرک مجوسی و یا وثنی را نمی‌ستایند ؛ و اگر کورش چنین مردی بود ، او را مسیح خدا و مهدی مؤید و راعی پروردگار نمی‌گفتند .

علاوه بر اینها ، نقش‌ها و نوشتگاتی که از زمان داریوش به خط میخی کشف شده است - و بین کورش و داریوش به قدر هشت سال فاصله بوده است - دلالت دارد بر آنکه کورش مشرک نبوده است ؛ و معنی ندارد که بگوئیم در این زمان کوتاه عقیده درباره کورش تغییر کرده و بعداً او را بعنوان مردی مؤمن و موحد ستوده‌اند .

و اما فضائل نفسانیه او : کافی است که به اخبار و سیره اورجوع شود که چگونه با طاغیان و جباره که بر او خروج کرده بودند یا او با آنها محاربه نمود مانند پادشاهان ماد و لیدیا و بابل و مصر و طاغیان بیابان در اطراف بگذریا که بلخ است جنگید ؛ و چون بر قومی غلبه می‌یافت از مجرمین آنها می‌گذشت و عفو می‌نمود و کریم آنانرا اکرام می‌کرد و بر ضعیف‌شان رحمت می‌آورد و مفسد و خائن را سیاست می‌نمود .

كتب عهد قدیم از او تجلیل می‌کند ، و طائفه یهود او را با شدیدترین درجات احترام محترم میدارند ؛ چون آنها را از اسارت بابل که توسط بُخت نَصَر (نبوکد نصر) <sup>۱</sup> انجام گرفته بود و معبدشان را

۱- در «شرح قاموس» در ماده «بُخت» گوید : «بُخت نَصَر بضمّ اول و فتح نون و تشديد صاد مهممه ، اسم پادشاه جابر معروف است .»

خراب کرده بود آزاد ساخت و به شهرهای خودشان عودت داد ، و اموال بسیاری برای تجدید بنای هیکل به آنها داد ، و نفائس غارت شده هیکل را که در خزان شاهان بابل بود به آنها رد کرد .

و این نیز شاهدی است بر آنکه ذوالقرنین همان کورش است .

چون سؤال از ذوالقرنین در قرآن کریم همانطور که در روایات آمده است به تلقین یهود بوده است ؛ و قرآن در لغت عبری و عربی به یک معنی آمده است .

و مورخین یونان قدیم مثل هرودوت و غیره با آنکه دشمن ایران و پادشاهان ایران هستند او را به مروت و فتوت و سماحت و کرم و صفح و قلت حرص و رحمت و رأفت یاد کرده و وی را ثناء و تمجید نموده‌اند .

و اما نامیدن کورش را به ذوالقرنین ، گرچه تواریخ از این معنی خالی است لیکن مجسمه سنگی او که اخیراً در مشهد مُرغاب در

« و در «سفينة البحار» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۶۰ آورده است : «رُوئَ أَنَّهُ سُمِّيَ بذلك ، بدين اسم نامیده شده است چون با شیر سگی در طفویلت ، شیر خورد و اسم آن سگ بُختٌ ، و اسم صاحبیش نَصَر بوده است . و بخت نصر مردی مجوسوی بود که ختنه هم نشده بود و بیت المقدس را غارت کرد و با ششصد هزار سرباز در آنجا وارد شد .» - إلخ .

و در «معجم البحرين» گوید : « و بخت نصر با تشديد ؛ اصل آن بخت است ، بمعنى پسر ، و نصر بر وزن بَقَم است ؛ و وجه تسمیه‌اش اینستکه چون پدرش شناخته نشد و هنگامیکه از مادرش متولد شد او را در کنار بُتی یافتدند که اسم آن بت نَصَر بود لذا به او پسر آن بت گفتند . اینطور در «قاموس» گفته است .» - انتهی .

جنوب ایران بدست آمد تمام دریچه‌های شکّ و تردید را بر انسان مسدود می‌سازد که کورش همان ذوالقرنین است.

این مجسمه بنا بر گفتار دی لافوای نمونه بسیار پر ارزش و گرانبهائی از حجاری قدیم است که با بهترین مجسمه‌های یونانی برابری میکند، و یگانه نمونه از هنر آسیائی‌ها است. این مجسمه که در زمان اردشیر ساخته و نصب شده است و چندین بار علمای بزرگ آلمان فقط به قصد تماشای آن به ایران آمدند، در قرن نوزدهم میلادی در مرغاب کشف شد.

این مجسمه به قدر قامت انسان است و کورش را در وضعی نشان میدهد که دو بال بزرگ مانند دو بال عقاب از دو جانبش گشوده شده است، و دو شاخ به صورت شاخ‌های قوچ روی سر دارد، و شاخ‌ها در دو طرف سر نیست بلکه در وسط سر و پشت سر هم قرار دارند؛ و با همان لباسی که شاهان بابل می‌پوشیدند.

این مجسمه بدون تردید ثابت میکند که تصوّر معنای صاحب دو شاخ بودن (ذوالقرنین) در نزد کورش و در تفکّر وی وجود داشته است و بدینجهت در تصویر مجسمه بصورت دو شاخ حکّاکی شده است.

دو شاخ در وسط سر روئیده شده و از رستنگاه واحد، یکی از شاخ‌ها به طرف جلو و دیگری به طرف پشت سر رفته است.<sup>۱</sup>

۱- دانشمند معظم آقای سید صدرالدین بلاعی در «فرهنگ قصص قرآن» از ص ۳۵۹ تا ص ۳۷۴ (از طبع ششم انتشارات امیرکبیر) در پیرامون نظریه ⇝

و این تقریب به گفتار بعضی از قدماء که می‌گفتند : ذوالقرنین را بدین لقب نامیده‌اند چونکه در سر او تاج یا کلاه‌خودی بوده که دو شاخ داشته است ، نزدیک است .

باری ، معنای دو شاخ که در مجسمه کورش است و لقب او به ذوالقرنین ، همان تشکیل دولت واحده از فارس و ماد بوده است که تا آن زمان دو حکومت مستقل بود و هر کدام یک حاکمی داشت ولی کورش بر هر دو غلبه کرد و تشکیل حکومت واحدی داد ؛ و همین معناست که در رؤیای دانیال پیغمبر آمده است :

در کتاب دانیال (اصحاح هشتم از ص ۱ تا ص ۹) آمده است که :  
در سال سوم از سلطنت بیلشاصر پادشاه ، به من که دانیال هشتم رؤیائی نمایانده شد ، بعد از رؤیائی که اولًا به من نمایانیده شده بود .

من در رؤیا دیدم مثل اینکه گوئی من در قصر شوشان که در کشور ایلام است میباشم ، و در خواب دیدم که من در کنار نهر اولای هستم . پس چشمان خود را بلند کردم که ناگهان دیدم قوچی در برابر نهر ایستاده و دو شاخ دارد ، و شاخ‌هایش بلند بود لیکن یکی از دیگری بلندتر بود ، و آن شاخ بلندتر عقب‌تر بر آمده بود .

و دیدم که آن قوچ به جانب مغرب و شمال و جنوب شاخ میزد و هیچ حیوانی در برابر او ایستادگی نمی‌نمود و از دست او راه رهائی

---

« أبوالکلام آزاد بحث بلیغی نموده و در ص ۳۶۴ گراور مجسمه را تصویر نموده است که شایان ملاحظه و دقّت است .

نبود ، لهذا آن قوچ طبق میل و اراده خود عمل میکرد و بزرگ میشد .  
و در این حال که من در تأمل و تفکر بودم ناگهان دیدم یک بُزَّرَی  
از جانب مغرب آمد و بر روی تمام زمین استیلا یافت بطوریکه زمین  
را مسّ نمی نمود ؛ و این بُزَّرَی یک شاخ معتبری در پیشانیش و میان دو  
چشمش بود .

و این بُزَّرَ آمد بسوی آن قوچی که دارای شاخ بود و من آن را در  
کنار نهر ، ایستاده دیده بودم ؛ و با شدّت قوتی که داشت بسوی او  
میدوید . و دیدم که به آن قوچ رسید و به حال غضب بر او بر آمد و  
قوچ را زد و دو شاخش را شکست ، و برای آن قوچ هیچ قدرتی برای  
مقاومت در برابر او نماند ؛ و لذا او را بر روی زمین انداخته و پایمالش  
کرد و برای آن قوچ هیچ گریزگاهی از دست آن نبود ؛ و بنابراین آن بُزَّرَ  
نر جدّاً بزرگ شد .

و سپس دانیال بعد از تمامیت این رؤیا ذکر میکند که جبرائیل به  
او نمایانیده شد و رؤیای او را تعبیر نموده به تعبیری که در آن ، قوچ  
صاحب دو شاخ ، منطبق بر کورش میشد و دو شاخش دو کشور  
فارس و ماد بود و آن بُزَّرَ که صاحب یک شاخ بود إسکندر مقدونی  
بود .

در رؤیای دانیال آمده است که قوچی که به نظر او آمده ، دو شاخ  
داشته ولی نه مانند شاخ سائر قوچ‌ها ، بلکه یکی از آن دو شاخ در  
پشت دیگری بوده است و این معنی بعینه همان است که در صورت  
مجسمه باستانی کورش مشاهده میشود .

و اما آن دو بالی که مانند بالهای عقاب در مجسمه کورش است، آن تصویر خواب **أشعیاء** است که کورش را در رؤیا ، عقاب شرق خوانده است ، و به همین مناسبت مجسمه کورش به مرغ شهرت یافته ؛ و رودی که در زیر پای کورش در مجسمه تصویر شده است مرغاب نامیده میشود .

یهود از بشارت دانیال چنین دریافتند که پایان اسارت آنها در بابل منوط به همان پادشاه صاحب دو شاخ است که بر مملکت فارس و ماد استیلا خواهد یافت که بر ملوک بابل چیره میشود و بالنتیجه آنانرا از اسارت بیرون میآورد .

چند سال پس از رؤیای دانیال ، کورش که یهود او را خورس و یونانیان سائرس می نامند ظهر نمود و بر دو مملکت فارس و ماد مسلط شد و حکومتی عظیم پیدا کرد . و همانطور که در رؤیای دانیال آمده که به مغرب و شمال و جنوب شاخ میزد ، کورش نیز فارس و ماد را تسخیر کرد و در جنوب که همان بابل بود پیشرفت کرد و یهود را آزاد ساخت . و لذا وقتی یهود کورش را در بابل بعد از تسخیر آن ملاقات کردند و رؤیای دانیال را برای او بیان کردند خوشحال شد و بنابر مساعدة و مهربانی با یهود گذارد و آنانرا به اورشلیم عودت داد و معبدشان را تعمیر نمود .

باری ، اینها همه شواهد صدقی است بر اینکه کورش نیز خود را ذوالقرنین میدانسته (یعنی صاحب دو کشور فارس و ماد ، که در رؤیا به صورت دو شاخ متصل به هم بر مغز سرش روئیده بود) و لذا در

تاج یا کلاه خودش این دو شاخ را که علامت و نشانه دوکشور است می‌نهاده و در مجسمه‌اش نیز منعکس شده است.

و اما سیر و مسافرتش به مغرب برای رفع طغیان لیدیا بوده است. لیدیا علیرغم قربت و پیمانی که باکورش داشت بدون هیچ مجوزی، از روی ظلم و عدوان به طرف کورش لشکرکشی نمود و سلاطین اروپارا نیز علیه او تحریک کرد. کورش با او جنگ نموده و او را فراری داد و سپس او را تعقیب نمود و پایتختش را محاصره نمود و پس از محاصره فتح کرد و لیدیا را اسیر نموده و پس از اسارت او را عفو کرد و سائر همیارانش را نیز عفو کرد و اکرام نمود و به آنها نیکوئی نمود، با آنکه میتوانست آنها را سیاست نموده و نابود کند؛ و این قصّه منطبقٌ علیه این آیه است:

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الْشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ (و)  
شاید مراد ساحل غربی از آسیای صغیر باشد) وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا  
قُلْنَا يَلْدَأُ الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَخَذَ فِيهِمْ حُسْنًا . ۱

ما در اینجا به ذوالقرنین گفتیم: نسبت بدین جماعت که ستم کرده و فعلًا در دست توگرفتارند، اختیار داری آنانرا به پاداش خود عذاب کنی، یا از آنها درگذری و طریقه نیکوئی درباره آنان اتخاذ کنی!

ذوالقرنین گفت: آن کسانی که از این به بعد ستم کنند، آنها را مجازات نموده و عذاب می‌کنیم؛ و اما کسانی که ایمان بیاورند و

عمل صالح انجام دهند گذشته از جزای اخروی آنان ، ما به طریق نیکو با آنان رفتار خواهیم نمود .

و پس از سفر غرب ، به سمت صحرای بزرگ در مشرق در حوالی بکتریا برای خوابانیدن غائله قبائل بدوى و بیابانی که پیوسته هجوم نموده و فساد میکردند حرکت کرد :

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلَعَ الْشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِترًا .

و اما طائفه یاجوج و مأجوج در دو مورد در قرآن کریم آمده است .

اول : در سوره کهف که داستان ذوالقرنین را بیان میکند و شرحش گذشت .

دوم : در سوره الأنبياء ، آیه ۹۶ و ۹۷ :

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجٌ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ \* وَ أَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاهِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَأْوِيلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَلَمِينَ .

در مواضعی از کتب عهد عتیق ، نامی از این دو طائفه برده شده است . در توراه به «مأجوج» و «جوج و مأجوج» ذکر شده‌اند .

در إصلاح دهم از سفر تکوین و کتاب حزقيال ، إصلاح ۳۸ و ۳۹ ، و در رؤیای یوحنا در إصلاح ۲۰ مطالبی آمده است که دلالت دارد بر آنکه مأجوج یا جوج و مأجوج یک امت یا امّت‌هائی بوده‌اند که در شمال آسیا در اراضی معموره ساکن و قاطن بوده‌اند ، و آنان

افرادی بودند که اهل جنگ و حرب بوده و به جنگ و فتنه و غارت استغال داشته‌اند.

و بنابراین ، چنین به نظر میرسد که کلمه **يأجوج و مأجوج** عربی باشد ولیکن اصل این دو کلمه عربی نیست بلکه از لغات خارج به عربی وارد شده است ، زیرا این دو کلمه در یونانی به گاگ و ماگاگ تلفظ میشود و در ترجمه سبعینی تورات و سائر لغات اروپائی نیز بدین قسم آمده است .

و از مسلمات تاریخ است که ناحیه شمال شرقی آسیا که دشت‌ها و مرتفعات شمال چین است ، محل توطئه طائف بزرگی از بیابانی‌های وحشی بوده که پیوسته بر عددشان اضافه میشده و بر نفراتشان افروزه می‌گشته است . و آنگاه بر امت‌های مجاور خود مثل چینی‌ها حمله میکردند و چه بسا از چین گذشته و به کشورهای وسط آسیا و کشورهای نزدیک آسیا میرسیدند و از آنجا به شمال اروپا میرفتند . و بعضی از آنان در همان اراضی غارت شده توطئه می‌نمودند مانند اغلب ساکنین اروپای شمالی که آنجا را شهر خود انتخاب نموده و کم‌کم متمند شده و به زراعت و صناعت مشغول میشدنند ، و برخی دیگر پس از غارت مراجعت نموده و سپس حمله و غارت میکردند .

و بعضی گفته‌اند : **يأجوج و مأجوج** امّتی هستند که در جزء شمالی از آسیا ساکن بوده‌اند ، و شهرهای آنان از تبت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی ادامه داشته و غرباً تا بلاد ترکستان میرسیده

است.

و این قول از «فاکهه الْخُلْفَاء» و «تهذیب الأَخْلَاق» ابن مِسْكُویه و «رسائل إخوان الصّفا» نقل شده است.

اما از نقطه نظر بحث در تطوارات الفاظ می‌توان گفت که اصل چينی آن، مُنْگوک یا مُنچوگ بوده است و سپس به عبراني و عربي به ياجوج و مأجوج درآمده و در یونانی به گوگ و ماگوگ آمده است. و از مشابهت كامل بین ماگوگ و منگوگ می‌توان حکم کرد که اين کلمه از لفظ چينی منگوگ تطور یافته است، همچنانکه منغول و مغول از تطوارات آنست.

پس ياجوج و مأجوج همانا طائفة مغول هستند که از روزگاران قدیم در شمال شرقی آسیا سکونت داشته و این امت بزرگ گاهی بر چین هجوم میبردند و گاهی از طریق داریال قفقاز به ارمنستان و شمال ایران حمله میآوردند، و گاهی بعد از بنای سدّ به شمال اروپا حملهور میشدن و در نزد آنها به سیت معروفند. و از ایشانند جماعتی که به روم حمله میبردند و در این مرتبه دولت رومان ساقط شد و یونانیان آنها را سی تهین میگویند و همین نام در کتبیه داریوش در استخر فارس ذکر شده است.

و سابقاً گفتیم که از کتب عهد عتیق استفاده میشود که این امت مفسد از سکنه دورترین نواحی شمالی بوده‌اند.<sup>۱ و ۲</sup>

۱- تفسیر «المیزان» ج ۱۳، از ص ۴۲۶ تا ص ۳۸۷؛ و در اینجا علامه فرموده‌اند: این ملّخّص کلام أبوالکلام آزاد بود که ما آوردیم، و اگر چه از ۲۵

## و اما سدّ کجاست؟

در تفسیر «الدرّ المنشور» از ابن عبّاس ، در تفسیر حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ الْسَّدَّيْنِ وارد است که مراد دو کوه ارمنستان و آذربایجان است.<sup>۱</sup> و در پیدا کردن این سدّ باید دو جهت را در نظر داشت : یکی آنکه سدّ در جائی ساخته شده است که کوهها از اطراف آن مانند دیوار بلندی بالا رفته‌اند ؛ یعنی سدّ در تنگه کوهستانی واقع شده است . دیگر آنکه در ساختمان این سدّ ، قطعات آهن و مس گداخته بکار رفته است . زیرا قرآن کریم این خصوصیات را در مشخصات سدّ ذکر میکند .

و بنابراین ، آنچه به بعضی نسبت داده شده که گفته‌اند این سدّ ذوالقرنین دیوار چین است صحیح نیست .

دیوار چین دیواری است طولانی که بین چین و بین منغولیا (مغولستان) بنا شده است ، و بنا کننده آن شین هوانگ تی یکی از خاقانهای چین است که آنرا برای دفع طائفه مغول و جلوگیری از هجوم آنها بنا کرده است . طول این دیوار سه هزار کیلومتر و عرضش نه متر و ارتفاعش پانزده متر است و با سنگ ساخته شده است .

شین هوانگ تی حاکم چین ، ساختن آنرا در سنه ۲۶۴ قبل از

⇒ فی الجمله اشکال و ایرادی در بعضی از گوشه‌های مطلب خالی نیست ، ولی انطباقش با آیات قرآن بهتر از دیگر اقوال بوده و بیشتر قابل قبول است .

⇒ ۲- بخشی از مطالب گذشته از «فرهنگ قصص قرآن» نقل شده است .

۱- «المیزان» ج ۱۳ ، ص ۴۰۶

میلاد مسیح شروع کرد و در مددت ده سال یا بیست سال خاتمه یافت.

و بنابراین ، سدّ ذوالقرنین نمی‌تواند دیوار چین بوده باشد . زیرا اولًا در تاریخ چین نیامده است که این خاقان سفری به مغرب زمین نموده است . و ثانیاً دیوار چین بین دو کوه قرار ندارد بلکه دیواری است به طول سه هزار کیلومتر که در مسیر آن از کوهها و دشت‌ها عبور می‌کند . و ثالثاً از سنگ ساخته شده و در ساختمان آن ابدآهن و مس بکار نرفته است .<sup>۱</sup>

و بعضی گفته‌اند که دیوار دربند است و در عربی باب الأبواب نامیده شده است . بیضاوی در تفسیر خود این قول را اختیار کرده است و گوید : انوشیروان او را تعمیر و مرمت کرد ولی اصل بنای آن به دست ذوالقرنین بوده است .

**باب الأبواب** دیوار بلند و طویلی است که در ساحل بحر خزر بنا شد ، و با سدّ تنگه داریال در جوار هم قرار دارند .

این قول نیز صحیح نیست ، چون هیچیک از اوصافی که قرآن مجید درباره سدّ ذوالقرنین ذکر می‌کند در آن نیست .

و برخی از مورّخین معاصر نیز دچار این اشتباه گردیده و دیوار دربند را سدّ ذوالقرنین پنداشته‌اند . و از طرف مورّخین اسلام ثابت شده است که اصل دیوار دربند در زمان ساسانیان و به دستور انوشیروان ساخته شده است ، و معنی ندارد که یوسف یهودی

۱- همان مصدر ، ص ۴۱

جهانگرد معروف اسرائیلی که قرن‌ها قبل از انوشیروان میزبسته است از آن دیدن کرده باشد، زیرا مسلم است که این جهانگرد در سفرهای خود از سدّ ذوالقرنین دیدن کرده و خصوصیات آن را بیان کرده است. بنابراین سدّ ذوالقرنین همان سدّ موجود در تنگه کوههای قفقاز است که این کوهها از بحر خزر تا بحر اسود امتداد دارد و تنگه، داریال نامیده میشود.

(داریال محرّف داریول است که به زبان ترکی به معنای تنگه است، و این سدّ را به لغت محلّی دمیرقاپو که به معنای در آهنین است می‌نامند.)

این تنگه واقع است بین **تفلیس** و **بین ولادی کیوکز**، و این سدّ در بین دو کوه بلند واقع است که آن دو کوه از دو طرف امتداد دارند و فقط این تنگه فاصله بین آن سلسله جبال است. تنها راهی که رابطه بین نواحی شمالی و نواحی جنوبی است همین تنگه است. چون آن سلسله جبال به همراه بحر خزر و بحر اسود، خود به خود یک مانع و حاجز طبیعی هستند که هزاران کیلومتر ادامه داشته و جنوب آسیا را از شمال آن جدا می‌کنند.

و در آن اعصار اقوام شروری از سکنه شمال شرقی آسیا از این تنگه قفقاز وارد قسمت‌های جنوبی آن از ارمنستان و سپس وارد ایران شده و حتی به آشور و کلده میرفتند و غارت میکردند و در هجوم‌های خود از هیچ قتل و سبی و نَهْب<sup>۱</sup> دریغ نمی‌نمودند. و یک بار در

۱- سَبْيٌ : اسیر گرفتن ؛ نَهْبٌ : غارت نمودن .

حوالای قرن هفتم قبل از میلاد هجوم آورده و تا به نینوا که پایتخت آشور است رسیدند . و این واقعه تقریباً در قرن سابق بر عهد کورش است .

مورخین یونانی مثل هردوت مسافت کورش را به شمال ایران برای خاموش نمودن نائزه‌ای که مشتعل بود ذکر کرده‌اند . و ظاهراً در همین سفر بود که کورش سد را در تنگه داریال در مسیرش به استدعای اهل شمال و تظلم آنها ساخت و آن را با سنگ و مس و آهن بنا نمود ؛ و آن یگانه سد محکمی است که در آن آهن بکار رفته است ؛ و آن سدی است بین دو کوه که منطبق میشود بر آن گفتار خدای تعالی :

فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا \* ءَانُونِي زُبَرَ  
الْحَمْدِ يَدِ .

واز شواهدی که این امر را مسلم‌باشد کورش متسب می‌سازد ، یکی نهری است در نزدیکی این سد که سایروس نامیده شده است و سایروس در نزد غربی‌ها کورش است ؛ و دیگر اینکه در آثار باستانی ارمنی‌ها ، این دیوار هاگ گورائی نامیده شده و معنای این لفظ تنگه کورش یا معبر کورش است . و معلوم است که نوشتگات ارمنی‌ها در این موضوع از نظر قرب ارمنستان به محل تنگه ، به منزله شهادت محلی محسوب می‌گردد .

و همانطور که گفتیم ، یوسف یهودی از آن دیدار کرده و پس از او مورخ معروف ، پروکوپیس در قرن ششم میلادی آن را دیده و

شرحی درباره آن نوشته است.<sup>۱</sup>

تا اینجا بحث ما راجع به ذوالقرنین و یأجوج و مأجوج و بنای سدّ به پایان میرسد. حال باید ببینیم معنای دکّ چیست که در قرآن کریم دکّ سدّ ذوالقرنین را از عالائم قیامت شمرده است:

**فَإِذَا جَاءَءَ وَعْدُ رَبِّيْ جَعَلَهُ دَكَّاءَ.**

و دیگر آنکه بازشدن راه یأجوج و مأجوج از هر جانب و سرازیر شدن آنها را بسوی شهرها و بلاد از عالائم می‌شمرد؛ و شکستن سدّ و سرازیر شدن آنها، از ملاحِم و اخبار غیبیّه قرآن است.

**حَتَّىٰ إِذَا فُتَحَتْ يَأْجُوْجُ وَ مَأْجُوْجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ \* وَ أَقْرَبَ الْوَعْدَ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَحِصَةٌ أَبْصَرُ الْأَذْيَنَ كَفَرُوا يَوْلِدُنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَلَمِينَ .<sup>۲</sup>**

«تا زمانی که یأجوج و مأجوج گشوده میشوند، و آنها از هر مکان مرتفع کوه و تپه‌ای با سرعت سرازیر میشوند و وعده حق پروردگار نزدیک میگردد. پس در آن هنگام دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند از شدّت خوف و وحشت به بالاگر ائیده میشود؛ و میگوینند: ای وای بر ما! ما از بروز چنین حادثه‌ای در غفلت بودیم، و حقاً ما از ستمکاران بوده‌ایم.»

**عالّمه طباطبائی مُدّ ظَلَّه فرماید :**

۱- «المیزان» ج ۱۳، ص ۴۲۵ و «فرهنگ قصص قرآن» ص ۳۷۴؛ هر دو از قول أبوالکلام آزاد

۲- آیه ۹۶ و ۹۷، از سوره ۲۱: الأنبياء

«اهل تفسیر و تاریخ در اطراف داستان ذوالقرنین و یأجوج و مأجوج با دقّت ، نظر نموده و سخن را در بحث در اطراف و جوانب آن به سرحدّ إشیاع رسانیده‌اند ، و اکثريّت آنان بر آنند که یأجوج و مأجوج امّت بسیار بزرگی هستند که در شمال آسیا زندگی دارند؛ و بسیاری از آنان متّحد الكلمه برآنند که آنچه را که قرآن کریم از خروجشان در آخرالزمان خبر داده است ، همان حمله تاتار در نصف اول از قرن هفتم هجری بر مغرب آسیا است که در این حمله از هیچ نوع قتل و غارت و از ریشه کنند نسل و خراب کردن شهرها خودداری ننموده و در این جهت به قدری افراط کردند که تا آن زمان بی‌سابقه بوده است .

در هجوم خود در مرحله اول چین را تسخیر کردند و از آنجا به ترکستان حمله برداشتند ، و به ایران و عراق و شام و فرقاًز تا آسیای صغیر روانه شدند ؛ و هر شهر و قریه و هر حصن و قلعه‌ای که در برابر آنها مقاومت کرد ، مانند سمرقند ، بخارا ، خوارزم ، مرو ، نیشابور ، ری و غیرها ، را بکلی خراب و با خاک یکسان نمودند . شهرهائی بود که صبحگاه صدھا هزار نفر از نفوس بشری در آنجا زندگی میکردند ، و در یک روز چنان کشتن و خراب کردند که شبانگاه در آنجا یک نفر نبود که در آتش بدمند ، و نه از بناها و ساختمان‌ها یک سنگ روی سنگ دیگری باقی مانده بود .

پس از این به شهرهای خود مراجعت کردند ، و سپس بر روس هجوم آوردند ، و اهالی بولونیا ( لهستان) و مجارستان را هلاک

کردند ، و بر روم حمله برداشت و آنانرا مجبور به پرداختن خراج و مالیات نمودند ؛ اینها فجایعی بود که شرح و تفصیلش به طول می‌انجامد .

لیکن مورخین و مفسرین ، بحث در امر سد را مهم‌گذارده‌اند که چگونه آنها از سد خارج شدند ، و در این ابحاث خود مشکله سد را حل نکرده‌اند ؛ چون در قرآن که آمده است :

فَمَا أَسْطَلْعُوا أَن يَظْهِرُوهُ وَ مَا أَسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا \* قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَ عُدْ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَاءَ وَ كَانَ وَ عُدْ رَبِّي حَقًا \* وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِنْ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ .<sup>۱</sup>

«یأجوج و مأجوج نمی‌توانند از این سد بالا آیند و از فراز آن حمله کنند و نیز نمی‌توانند آن را سوراخ نموده و از نقب آن وارد شوند

ذوالقرنین گفت : این رحمتی است از جانب پروردگار من . اما چون وعده پروردگار من در رسید ، این سد را خُرد و با خاک یکسان خواهد ساخت ؛ و در آن هنگام که سد شکست و این دو طائفه خارج شدند ، ما بعضی را مانند موج بر روی بعضی دیگر خواهیم ریخت ». از این آیات همانطور که در تفاسیر آمده استفاده می‌شود که این امت مفسد فی الأرض در پشت سد محبوس شده‌اند ، و هیچ راهی برای خروج به سائر نقاط زمین تا وقتی که سد باقی است ندارند ؛ ولی چون وعده خدا بررسد ، خداوند آن سد را منهدم نموده و یا سوراخ و

۱- آیه ۹۷ و ۹۸ و صدر آیه ۹۹ از سوره ۱۸ : الکهف

شکافی در آن ایجاد میکند و بدینوسیله این قوم از زندان خارج و به روی مردم برای فساد و شرّگسیل خواهند شد.

بنابر آنچه ذکر شد بر عهده باحثین و مورّخین است که بیان کنند که این قوم مغول که از شمال چین بسوی ایران و عراق و شام و قفقاز و آسیای صغیر آمده‌اند، کجاست آن سدّی که دارای چنان او صافی است که از روی آن عبور کردند؟ و چگونه آنرا خُرد کردند تا توانستند از آن بگذرند و شهرها را واژگون و زیر و زبر کنند؟

اگر مراد از یأجوج و مأجوج، قوم مغول و تاتار هستند این اشکال باقی است؛ اگر تاتار و غیر تاتار از امّت‌های مهاجم نبوده‌اند، پس این سدّی که مشیید به آهن است و در پشت آن از هزاران سال پیش، این امّت مفسد زندانی هستند که نتوانند هجوم آورده و بشر را دستخوش هلاک و تبار سازند کجاست؟

و ما امروز میدانیم که تمام نقاط زمین بواسطه خطوط زمینی و هوائی و دریائی به هم پیوسته است و هیچ سدّ و مانع طبیعی چون کوهها و دریاهای مانع صناعی چون سدّها و دیوارهای بلند قلعه‌ها و خندق‌ها نمی‌تواند امّتی را از امّت دیگر جدا سازد؛ پس معنای منسدّ بودن و جدا بودن قومی چون یأجوج و مأجوج از دنیا بواسطه تنگه‌ای که مسدود به سدّی شده باشد چه خواهد بود؟

و آنچه را که من برای دفع این اشکال میدانم - والله أعلم - آنستکه قول خدا که می‌فرماید دَكَاءُ، از دَكَ است به معنای ذلت؛ چنانچه در «لسان العرب» آمده است: و جَبَلُ دَكَ يعني ذليل.

و مراد از اینکه ما سدّ را دکاء قرار میدهیم آنستکه آنرا ذلیل یعنی غیر مقاوم می‌نماییم بطوریکه دیگر به آن اعتنای نمی‌شود، و از جهت اتساع راهها و طرق ارتباط و تنوع وسائل حرکت برّی و بحری و جوّی از آن استفاده‌ای نمی‌شود.

پس در حقیقت وعده خدا به دکاء قرار دادن سدّ، وعده خدا به ترقی مجتمع بشری و نزدیک شدن امّتها و ملتّهاست بطوریکه سدّی نمی‌تواند بین آنان حائل شود و دیواری آنانرا از یکدگر پنهان دارد و مانع انتقالشان از هر ناحیه از نواحی دنیا به غیرش بوده باشد. و این نیز یکی از ملاحم قرآن است.

و مؤید این معنی آنکه در آیه دیگر حتّی إذا فُتَحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ (یعنی زمانی که یأجوج و مأجوج گشوده شوند) از هجوم یأجوج و مأجوج یاد کرده و ذکری از سدّ در آن هنگام به میان نیاورده است.

واز برای دکّ معنای دیگری هست و آن دفن کردن در زیر خاک است. در «صحاح اللغة» آمده است: دَكْكَتُ الرَّكَيْ، یعنی چاه را به خاک انباشتیم.

و معنای دیگری نیز دارد و آن این است که کوه بصورت تلّی از گل و لای در آید. در «صحاح» گفته است: تَدْكُدَكَتِ الْجِبَالُ أَيْ صَارَتْ رَوَابِيَ مِنْ طِينٍ ، وَاحِدَتُهَا دَكَّاءً . «تَدْكُدَكَتِ الْجِبَالُ یعنی کوهها بصورت تلّ هائی از گل و لای در آمد، و مفردش دکاء است.» بنابراین ممکن است که این سدّ ذوالقرنین از جمله بناهای

قدیمی باشد که در اثر سالها و قرن‌ها بواسطه وزش بادها و طوفانهای شدید در زیر زمین مدفون شده، و یا به علت تغییر محل دریاها یا گشادی بعضی از آنها بنا بر آنچه ابحاث رئولوژی امروز ثابت کرده است در زیر آنها غرق شده باشد.

و با این بیان اشکال سدّ بکلی مرتفع خواهد شد؛ لیکن وجه اول از دو وجه اخیر که بیان شد بهتر است.<sup>۱</sup>

و این کلام علامه طباطبائی ناظر است به ابحاث أبوالکلام و سرأحمدخان که با آنکه تحقیق در امر سدّ نموده و با شواهد تاریخی و قرآنی و آثار باستانی نشان داده‌اند که بانی آن کورش بوده است ولیکن معذلک مشکله اندکاک سدّ را که از علائم قیامت است حل نکردنده، و به فضل خدا با این بیان حل شد.

در بسیاری از روایات که از طریق شیعه و سنّی روایت شده است، أمیر المؤمنین علیه السلام را «ذوالقرنین امت» خوانده است. این روایات به حدّ استفاضه میرسد، اگر نگوئیم که به حدّ تواتر رسیده است.

صدق در «إكمال الدين» با سند متصل خود روایت میکند از أبوبصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که :

قالَ: إِنَّ ذَالْقَرْنَيْنِ لَمْ يَكُنْ تَبِيَا وَلَكِنْ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا؛ أَحَبَ اللَّهَ فَأَحَبَهُ اللَّهُ، وَنَاصَحَ اللَّهِ فَنَاصَحَهُ. أَمَرَ قَوْمًا بِتَقْوَى اللَّهِ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ فَعَابَ عَنْهُمْ زَمَانًا، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ

۱- «المیزان» ج ۱۳، ص ۴۲۶ تا ص ۴۲۸

الآخرِ وَ فِي كُمْ مَنْ هُوَ عَلَى سُنْتِهِ ۖ ۱

حضرت فرمود: ذوالقرنین پیغمبر نبود، لیکن بنده صالح خدا بود؛ خدارا دوست داشت، پس خدا هم او را دوست داشت. برای تقریب به خدا با مردم به پند و نصیحت رفتار میکرد، و خداوند هم او را پاکیزه و خالص گردانید. قوم خود را به تقوای پرور دگار امر نمود، قوم بر قرن سرش زدند؛ مددتی از آنها غیبت کرد. و سپس رجوع به آنها نمود و قوم بر طرف دیگر سرش زدند. و در میان شما کسی هست که بر آن سنت و روشن باشد.»

و نیز با سند متصل خود از أصبغ بن ثباته روایت کرده است که:

قَامَ ابْنُ الْكَوَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ عَلَى الْمِسْبِرِ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! أَخْبِرْنِي عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ أَنْبِيَا كَانَ أَوْ مَلَكًا ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَرْنَيْهِ ، أَذْهَبَا كَانَ أَوْ فِضَّةً ؟

فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَ لَا مَلَكًا ، وَ لَا قَرْنَاهُ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةً ؛ وَ لَكِنَّهُ كَانَ عَبْدًا أَحَبَّ اللَّهَ فَأَحَبَّهُ اللَّهُ وَ نَصَحَ اللَّهَ فَنَصَحَهُ اللَّهُ ، وَ إِنَّمَا سُمِّيَ ذَالْقَرْنَيْنِ لِأَنَّهُ دَعَا قَوْمَهُ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنَهِ فَغَابَ عَنْهُمْ حِينًا ، ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ فَضَرَبَ عَلَى قَرْنِهِ الْآخِرِ . وَ فِي كُمْ مِثْلُهِ ۲ وَ ۳

۱- «إِكمال الدِّين» طبع سنگی، باب ۴۰، ص ۲۲۰

۲- عَلَّامَةَ امِينِی در «الغدیر» ج ۶، ص ۳۱۳ در تحت شماره ۷ در ردّ عمر که پنداشته است ذوالقرنین از اسماء ملئکه است میگوید:

«در حالیکه أمیر المؤمنین عليه السلام بر فراز منبر خطبه میخواندند ، ابن کوَا بر خاست و عرض کرد : ای أمیر المؤمنین ! مرا از حالات ذوالقرنین خبر بده ؛ آیا او پیغمبر بود یا فرشته ؟ و نیز از شاخهایش مرا خبر کن ؛ آیا از طلا بود یا از نقره ؟

حضرت فرمود : نه پیغمبر بود و نه فرشته ، و نه شاخهایش از طلا بود و نه از نقره ؛ ولیکن بنده دوستدار خدا بود که خدا هم او را دوست میداشت ، و خود را برای خدا خالص نموده بود و خدا هم او را پاک و خالص نموده بود .

و او را ذوالقرنین گویند به علت آنکه قوم خود را به خدا خواند ، قوم او بر قرن او زدند (یعنی بر کنار سر از پهلو) و از آنان غیبت کرد زمانی ، و سپس بسوی آنها مراجعت نمود ، آنگاه بر قرن دیگر ش

«در خاطر او نبوده است که بنا بر نقل طبری ، ذوالقرنین غلام رومی بوده است که به او سلطنت داده شده است . و در روایت صحیحه وارد است که حضرت أمیر المؤمنین عليه السلام گفته‌اند : إِنَّهُ كَانَ رَجُلًا أَحَبَّ اللَّهَ فَاحْبَبَهُ ، وَ ناصحَ اللَّهَ فَتَاصَحَّهُ ؛ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَ لَا مَلِكًا . (فتح الباری) ج ٦ ، ص ٢٩٥ و «كتنز العمال» ج ١ ، ص ٢٥٤ و در قرآن کریم ، آیات کریمه‌ای درباره ذی القرنین وارد است که گویا همگی آنها از ذهن خلیفه دور بوده است . و نیز از ذهن او دور بوده است که رسول خدا صلی الله عليه وآلہ وسلم ، علی امیر المؤمنین عليه السلام را ذوالقرنین نامیده‌اند و در ملأ عام و علی رؤوس الأشهاد فرموده‌اند : يا أئيَّهَا النَّاسُ ! أوصِيكُمْ بِحُبِّ ذِي قَرْنَيْهَا : أَخْرِي وَ أَبْنِ عَمَّى عَلَيْ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ؛ فَإِنَّهُ لَا يُحِبُّ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبَغِّضُ إِلَّا مُنَافِقٌ . مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي ؛ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي . («الرّياض النّضرة» ج ٢ ، ص ٢١٤ ، تذكرة السبط» ص ١٧ ؛ «شرح ابن أبي الحديدة» ج ٢ ، ص ٤٥١)»

زدند . و در میان شما مثل او هست.» و مراد نفس شریف اوست که یکبار عمرو بن عَبْدَوَدْ بر قرنش شمشیر زد ، و برای بار دیگر خبر میدهد که ابن ملجم مرادی بر قرنش شمشیر خواهد زد ؛ و این از ملاحم آن حضرت است صلوات الله عليه .

این حدیث را در «علل الشرائع» با سند دیگر و در تفسیر «برهان» از صدقه با سند «علل الشرائع» و در «تفسیر علی بن ابراهیم» بدون ذکر سند روایت کرده‌اند .<sup>۱</sup>

و در کتاب «الغارات» (ج ۱ ، ص ۱۸۲) ضمن حدیث طویلی که ابن کوَا از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال میکند آورده است .  
و این حدیث را مجلسی در رابع «بحار» (در باب ما تفضلَ علىِ علیه السلام به علی النّاس ، ص ۱۲۰ ، س ۱۹) از «الغارات» آورده ، و نیز حسن بن سلیمان حلّی شاگرد شهید اول در کتاب «مختصر البصائر» (ص ۲۰۴) از «الغارات» نقل کرده ، و نیز مجلسی در سیزدهم «بحار» در باب رجعت (ص ۲۲۷ ، س ۲۱) از «مختصر البصائر» آورده است .<sup>۲</sup>

و در تعلیقه ۳۱ از کتاب «الغارات» گوید :

این حدیث را ابن عساکر در تاریخ خود (ج ۷ ، ص ۳۰۰) با مختصر اختلافی در لفظ آورده ، و مجلسی (ره) در پنجم «بحار»

۱- تفسیر «برهان» ج ۱ ، طبع سنگی ، ص ۶۴۱ ؛ و «علل الشرائع» ص ۳۹ و ۴۰ ؛ و «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۴۰۲  
۲- «الغارات» ج ۱ ، تعلیقۀ اول از ص ۱۸۲

ص ۱۶۰ از علی بن ابراهیم به إسناد خود از أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام آورده است.

و محمد بن علی بن شهر آشوب در کتاب «مناقب» در فصل اینکه أمیر المؤمنین شاهد و شهید (مشهود) و ذوالقرنین هستند (در جزء ۳، از طبع بمیئی، ص ۶۳) از أبو عبید در کتاب «غريب الحديث» آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

إِنَّ لَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ؛ وَ إِنَّكَ لَذُو قَرْنَيْهَا.

«از برای تو خانه‌ای است در بهشت؛ و بدرستیکه تو ذوالقرنین آن هستی».

و سپس حدیثی آورده است که سوید بن غفلة و أبوالطفیل همان روایتی را که ما از ابن کوآ آوردیم از أمیر المؤمنین علیه السّلام با مختصر اختلاف لفظی روایت کرده‌اند.

و این روایت را محمد بن مسعود عیاشی در تفسیرش در تفسیر آیه يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ آورده، و أحمد بن أبي طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» روایت کرده است.

أبو عبید قاسم بن سلام هروی (متوفی در ۲۴ هجری) در کتاب «غريب الحديث» ج ۳، ص ۷۸ و ۷۹ چنین گفته است که: بعضی از اهل علم میگویند: اینکه رسول خدا به علی فرموده است که إِنَّكَ لَذُو قَرْنَيْهَا (بدرستیکه تو ذوالقرنین آن هستی)، مراد دو جانب بهشت است؛ و این تفسیر به جهت آن آمده است که در اوّل حديث،

ذکری از جنّت شده است و ضمیر **ذو قَرْنَيْهَا** را به بهشت ارجاع داده‌اند، ولیکن من چنین نمی‌پندارم - والله أعلم - بلکه رسول الله اراده فرموده است **إِنَّكَ ذُو قَرْنَيْهَا لَهُذِهِ الْأُمَّةِ** یعنی تو ذوالقرنین این امّت هستی . پس امّت در نیت گرفته شده و ضمیر به آن ارجاع می‌گردد ، و این نحوه از ارجاع ضمیر در قرآن مجید بسیار است .

و پس از آن که چند مثال از قرآن می‌زنند<sup>۱</sup> می‌فرماید :

من این تفسیر را بر تفسیر اول مقدم داشتم چون حدیثی از علیؑ رسیده است که در نزد من مفسّر آن روایت است ؛ و آن حدیث این است که چون ذوالقرنین را ذکر کردند فرمودند :

کسی بود که قوم خود را به عبادت خدا خواند ، قومش در دوبار، دو ضربه بر دو قرنش زدند . و **فِي كُمْ مِثْلُهِ** ، و در بین شما مثل او

۱- مثل آیه شریفه : **وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ الْأَنَّاسُ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهَرَهَا مِنْ دَآبَةٍ**. (صدر آیه ۴۵ ، از سوره ۳۵ : فاطر) و در جای دیگر فرماید : ما تَرَكَ عَلَيْهَا . (قسمتی از آیه ۶۱ ، از سوره ۱۶ : التحل) که در هر دو جا ضمیر به «ارض» برمنی گردد با آنکه ذکر نشده ؛ و مانند آیه شریفه : **إِنَّى أَحَبِبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَثْتُ إِلَّا حِجَابِ** . (قسمتی از آیه ۳۲ ، از سوره ۳۸ : ص) یعنی توارث الشَّمْسُ با آنکه شمس ذکر نشده است .

و نظیر این در گفتار عامه بسیار است مثل اینکه کسی می‌گوید : ما بِهَا أَعْلَمُ مِنْ فُلَانٍ ، یعنی در آن قریه یا بلدۀ و یا مدینه ؛ و نظیر این ، قول حاتم طائی [طويل] است :

**أَ مَاوِيَّ مَا يُعْنِي الشَّرَاءُ عَنِ الْفَتَىِ إِذَا حَسْرَجْتُ يَوْمًا وَ ضَاقَ بِهَا الصَّدْرُ** که ضمیر حَسْرَجْتُ به نفس بر می‌گردد با آنکه ذکر نشده است .

وجود دارد.

ما از این حديث چنین میدانیم که مرادش خود نفس شریفش بوده است؛ یعنی من مردم را به حق میخوانم تا سرحدی که بر سر من دو ضربت وارد میشود و کشته شدن من در آن خواهد بود.

و زمخشری در «فائق» در ماده قرن (ج ۲، ص ۳۲۷) نیز ضمیر را به امّت برگردانیده است.

و ابن أثیر در «نهاية» در ماده «ق ر ن» از أبو عبید، مطلب سابق را نقل کرده و سپس میگوید: مراد آن حضرت از دو ضربه‌ای که بر فرش چون ذوالقرنيين وارد میشود یکی ضربه‌ای است که در روز خندق وارد شد و دیگر ضربه ابن ملجم مرادی است.

و ابن منظور در «لسان العرب» در ماده قرن نظیر همین مفاد کلام ابن أثیر را آورده است.

و زبیدی در «تاج العروس» بعد از بحث مفصل نیز این حديث را ذکر کرده و تفسیر أبو عبید را آورده است. و سپس مطلب لطیفی از أبوالكمال السید أحمد عاصم در «اقیانوس بسیط» در ترجمه «قاموس محیط» راجع به قول رسول الله به أمير المؤمنين عليهمما صلوات الله :  
إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا وَ إِنَّكَ لَذُو قَرْنَيْهَا بیان کرده است.<sup>۱</sup>

و بنابراین، بر مبنای مفاد این روایات مستفیضه بلکه متواتره که قسمتی از آن را در اینجا ذکر کردیم و شیعه و سنّی روایت کرده‌اند و در آنها ذوالقرنيين را به معنای کسیکه به دو قرن او ضربت خورده است

۱- خلاصه تعلیقۀ ۳۱ از تعلیقات «الغارات» ج ۲، ص ۷۴۰ تا ص ۷۴۵

تفسیر نموده ، و مثالش را در این امّت أمير المؤمنین عليه السلام معین فرموده است ؛ تطبیق آیات واردہ درباره ذوالقرنین به کورش مشکل است .

یکی از علائم قیامت پیدایش دودی است بر فراز آسمان ، این دود آشکار است و علامت عذاب .

**فَأَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي الْسَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ \* يَغْشَى الْأَنَاسَ هَذَا عَذَابُ أَلِيمٍ \* رَبَّنَا أَكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ \* أَنَّى لَهُمْ الْأَلِدِكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ .<sup>۱</sup>**

«پس در انتظار باش که آسمان در خود دود آشکاری پدید آورد .

این دود تمام افراد مردم را فرا میگیرد ، و این عذاب در دنای برای آنها خواهد بود . میگویند : ای پروردگار ما این عذاب را از ما برگردان ، ما از مؤمنان به تو خواهیم بود . این یادآوری‌ها و تذکرها کجا برای آنان فائده دارد در صورتیکه پیامبر آشکاری بسوی آنها آمد ، او را نپذیرفتند و از وی روی تافتند و گفتند : دیوانه‌ای است که این مطالبی که میگوید به او تعليم داده شده است .»

یکی از علائم قیامت خروج دابة الأرض است ، یعنی جنبنده زمین .

**وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ الْأَنَاسَ كَانُوا بِأَيْتَنَا لَا يُوقِنُونَ .<sup>۲</sup>**

۱- آیات ۱۰ تا ۱۳ ، از سوره ۴۴ : الدخان

۲- آیه ۸۲ ، از سوره ۲۷ : النمل

«و چون گفتار بر آنها واقع شود و حجت تمام گردد ، ما جنبندهای را از زمین بیرون می‌آوریم که با آنها به سخن پردازد ؛ که بدرستیکه حقاً این مردم افرادی هستند که هیچگاه به آیات ما ایمان نمی‌آوردند.»

در این آیه مراد از **دایمی ارض** که یکی از علائم قیامت است و رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم در آن روایت شریفه بیان کرده و اخبار بسیار در این باره وارد شده است چیست ؟

جنوبندهای که از زمین بر می‌خیزد ، و با مردم تکلم می‌کند ، و مردم معاند و معارض و کافران را نشان میدهد ، و مردم مؤمن و متعهد را نشان میدهد ، و آنها را از هم جدا می‌کند و در دو صفت متمایز قرار میدهد کدام است ؟

در اینکه قرآن کریم اسم اورا نبرده نکتهای است ، مانند اینکه در تمام قرآن مجید اسم علی برده نشده است ؛ این نکتهای دارد . با آنکه در تمام قرآن از اول تا به آخر راجع به مقامات أمیر المؤمنین و صفات و اخلاق او که همان مقام ولایت است گفتگو شده است ، ولی ولایت در باطن نبوت است ، و نبوت ظاهر ولایت است ، و قرآن مجید کتاب نبوت یعنی ظاهر ولایت است .

ولایت ، تفسیر و تأویل قرآن است ، و تفسیر و تأویل در باطن است ، چون بنا به فرض تفسیر و تأویل است . بنابراین اسم علی اصولاً در قرآن نمی‌تواند بوده باشد ، و لذا در اخبار و آثار بسیار وارد شده است که تفسیر و تأویل آیات قرآن راجع به أمیر المؤمنین

علیه السلام است . و لذا اگر دیدیم در بعضی از تفاسیر از ائمه علیهم السلام آیه‌ای را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که مفاد و معناش به خود آنها و یاراجع به دشمنان آنها می‌گردد این راجع به تأویل قرآن است نه بیان ظاهر ، و هیچ تنافی بین این دو مقام و مرحله نیست . از جمله این آیه شریفه است که در اخبار بسیاری ، که اغلب آنها را در تفسیر «برهان» در ذیل این آیه شریفه آورده است ، ذکر شده است . در «مجمع البیان» از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است که از علیّ صلوات الرّحمن علیه سؤال شد که مراد از دابه چیست ؟ حضرت فرمود :

أَمَا وَاللهِ مَا لَهَا ذَنْبٌ وَ إِنَّ لَهَا لِذِحْيَةً<sup>۱</sup>.

«سوگند به خدا که دابة الأرض جنبنده‌ای است که دُم ندارد بلکه ریش و محاسن دارد .»

علیّ بن إبراهیم قمی در تفسیرش از پدرش از ابن أبي عمیر از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میرفتند تا به أمیر المؤمنین علیه السلام رسیدند و دیدند که ریگ‌ها و شن‌ها را در مسجد زیر سر خود جمع نموده و سر بر آن گذارده و خوابیده است .

رسول خدا با پای خود او را حرکت دادند و فرمودند : قُمْ يَا دَآبَةَ اللَّهِ ! «ای جنبنده خدا برخیز .»

یکی از صحابه حضرت که حضور داشت عرض کرد : یا

---

۱- «مجمع البیان» طبع صیدا ، مجلد چهارم ، ص ۲۳۴

رسول الله ! آیا ما اجازه داریم که بعضی از ما دیگری را بدین نام که  
شما علیّ را صدا زدید نام بنهد ؟

رسول خدا فرمود : لَوَاللهِ ، نه سوگند به خدا ! این لقب  
اختصاص به او دارد ، و او دابّه‌ای است که خداوند در کتاب خود ذکر  
آن را نموده است :

وَإِذَا وَقَعَ الْفَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ  
أَنَّ الْأَنَاسَ كَانُوا بِئَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ .

و سپس فرمود : یا علیّ ! در آخرالزمان خداوند تورا به بهترین  
صورتی خارج میکند و با تو آلتی است که با آن دشمنان خود را نشان  
میگذاری و داغ میکنی . (وَ مَعَكَ مِيسَمٌ تَسِمَ بِهِ أَعْدَاءَكَ .)

در اینحال مردی به حضرت صادق عليه السلام عرض کرد :  
إِنَّ الْعَامَةَ يَقُولُونَ هَذِهِ الدَّآبَةُ إِنَّمَا تَكْلِمُهُمْ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَلَمَهُمُ اللَّهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ؛ إِنَّمَا هُوَ يُكَلِّمُهُمْ  
مِنَ الْكَلَامِ .

«عامّه میگویند : معنای این آیه این است که آن دایّة الأرض مردم  
را زخم میزند و جریحه‌دار میکند .

حضرت فرمودند : خداوند ایشان را در جهنّم جریحه‌دار کند ؛  
آن دابّه با مردم سخن میگوید و کلمه يُكَلِّمُهُمْ از مادّه کلام است .»  
و این آیه درباره رجعت است . و دلیل آن این است که به دنبال  
این آیه میفرماید :

وَ يَوْمَ نَحْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِئَاتِنَا فَهُمْ

يُوْزَعُونَ \* حَتَّىٰ إِذَا جَاءُ وَقَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِأَيْتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا  
عِلْمًا أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .<sup>۱</sup>

«روزی میرسد که ما از هر امّتی یک گروه و دسته‌ای را بر می‌انگیزانیم از آنهایی که آیات ما را تکذیب می‌کنند، و آنها نگاهداشته می‌شوند. تا زمانی که می‌آیند خداوند به آنها می‌فرماید: آیا شما آیات مرا تکذیب نمودید در حالیکه علم و دانش شما به آن آیات نرسیده و احاطه علمی به آنها نداشتید؟ شما با اینها چکار می‌کردید؟»

سپس حضرت فرمودند: مراد از آیات الهیه که تکذیب شان می‌کنند امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند.

آن مرد به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: عامه چنین می‌پنداشند که این راجع به قیامت است و نه رجعت.

حضرت فرمودند: مفاد این آیه این است که خداوند از هر امّتی، دسته‌ای را برابر می‌انگیزاند و بقیه را رهای می‌کند، و البته این در رجعت است؛ و امّا درباره قیامت، این آیه وارد است:

وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا .<sup>۲</sup>

«ما تمام افراد مردم را محشور می‌نماییم و از آوردن و برانگیختن یک تن از آنها خودداری نمی‌کنیم.»

علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم مرا حدیث کرد از ابن أبي عمیر از

۱- آیه ۸۳ و ۸۴، از سوره ۲۷: النمل

۲- ذیل آیه ۴۷، از سوره ۱۸: الكهف

مفضل از حضرت صادق عليه السلام که در تفسیر قول خداوند متعال : وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا فرمود : هیچ فرد از افراد مؤمنین نیستند که کشته شده باشند مگر اینکه رجعت می‌کنند و پس از زندگی مجدد دوباره می‌میرند . و رجعت نمی‌کنند مگر دو دسته : اول آنهاei که به ایمان خالص رسیده باشند ، دوم آنان که در کفر مُمحَض شده باشند که آنها نیز رجعت می‌کنند .

حضرت صادق عليه السلام فرمودند : مردی به عمار بن یاسر گفت یا أبا اليهُ ظان ! یک آیه‌ای در کتاب خدا آمده است که افکار مرا پریشان نموده و مرا به شک انداخته است !

عمران گفت : آن آیه کدام است ؟ آن مرد گفت : این آیه :

وَإِذَا وَقَعَ الْفَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِأَيَّتِنَا لَا يُوْقِنُونَ .

آن جنبنده کدام است ؟ و او صافش چیست ؟

عمران گفت : سوگند بخدا نمی‌نشینم و نمی‌خورم و نمی‌آشامم مگر آنکه آن داینه الأرض را به تو نشان دهم .

عمران با آن مرد به نزد أمیر المؤمنین عليه السلام آمدند ، و حضرت مشغول خوردن خرما باکره بود . فرمود : ای أبا یقظان ! بفرما بشین و بخور !

عمران نشست و با آن حضرت شروع به خوردن کرد ؛ آن مرد تعجب نمود و از عمل عمران در حیرت آمد . چون عمران برخاست ، گفت : سبحان الله ! مگر تو سوگند یاد نکردی که نخوری و نیاشامی

مگر آنکه دایّة الأرض را به من نشان دهی ؟  
عُمَّار گفت : من او را به تو نشان دادم ، اگر فهم نموده و تعقّل  
میکردم !<sup>۱</sup>

این روایت را در «مجمع البیان» و تفسیر «برهان» از علیّ بن  
ابراهیم آورده‌اند.<sup>۲</sup>

و در تفسیر «برهان» با سند متّصل از أصبغ بن ثباته آورده است  
که او میگوید : روزی بر أمیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم و آن  
حضرت مشغول خوردن نان با سرکه و روغن زیتون بود ، و این آیه را  
بر آن حضرت قرائت کردم و سؤال کردم : این دایّة کدام است ؟  
حضرت فرمود : دایّة ایست که نان و سرکه و روغن زیتون  
میخورد.<sup>۳</sup>

و نیز با سند متّصل خود از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
روایت کرده است که فرمود :

**تَخْرُجُ دَائِبَةُ الْأَرْضِ وَ مَعَهَا عَصَامُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاؤَدَ ؛ تَجْلُو وَ جَهَ المُؤْمِنِ بِعَصَامُوسَى ، وَ تَسِّمُ وَ جَهَ الْكَافِرِ بِخَاتَمِ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .<sup>۴</sup>**

«دایّة الأرض خروج میکند و با اوست عصای موسی و انگشتی  
سلیمان بن داود ؛ با عصای موسی چهره مؤمن را جلامیده و روشن

۱- «تفسیر علیّ بن ابراهیم» طبع سنگی ، ص ۴۷۹ و ۴۸۰

۲- «مجمع البیان» مجلد ۴ ، ص ۲۳۴ ؛ و تفسیر «برهان» ج ۲ ، ص ۷۸۱

۳ و ۴- تفسیر «برهان» ج ۲ ، ص ۷۸۱ و ص ۷۷۲

میکند، و با انگشت سلیمان چهره کافر را نشانه میزند و داغ می‌نهد.»  
این مقام ظهور ولایت است. چون ولایت مطلقهٔ امیر المؤمنین  
علیه السلام مُلک و ملکوت را گرفته است ولی وقتیکه مقدمات  
قیامت بر پا میشود، آن ولایت ظهور میکند و بروز می‌نماید، و از  
خفاء و کمون به عالم شهادت تجلی میکند.

الآن هم آن ولایت هست ولی برای عامّه مردم ظهور ندارد،  
محتفی است و مردم او را حسّ نمی‌کنند و ادراک نمی‌نمایند؛ بلی  
برای خواص از مردم که به جهاد اکبر رفته‌اند و منازل اخلاص را طی  
نموده و از بندگان مقرب و مخلص پروردگار شده‌اند ظهور دارد، آنان  
تمام حرکات و سکنات در عوالم را تحت سیطره و هیمنه ولایت  
می‌بینند؛ اما در رجعت، ظهور ولایت برای عموم مردم است.

در روایات بسیار داریم که: **عَلَىٰ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ**. «علی  
قسمت کننده بهشت و آتش است.» و **لَا يَجُوزُ أَحَدٌ عَلَى الصَّرَاطِ إِلَّا  
وَ كَتَبَ عَلَيْهِ لَهُ الْجَوَازَ**. «هیچکس از صراط عبور نمی‌کند مگر آنکه  
علی برای او پروانه عبور نوشته باشد.»

علی دایة الأرض است، و با عصای موسی چهره مؤمنان را جلا  
میدهد و روشن میکند، و با میسم خود صورت کافران را داغ می‌نهد،  
و یکایک از افراد مؤمن را از کافر و منافق جدا میکند. حق را از باطل  
متمیّز میگرداند، بهشتی و دوزخی را مشخص میکند.

یک جلوه مختصر در این دنیا نموده همه را مبهوت و متحیر کرده؛  
گبر و ترسا و یهودی بر عظمتش معترف، و کاروان وجود برای پیدا

کردن مقام و منزلتش در حرکت .

**جُبَرَانُ خَلِيلُ جُبَرَانُ مِيكُوِيدُ : وَ فِي عَقِيدَتِي أَنَّ عَلَىَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَوَّلُ عَرَبِيٍّ جَاوَرَ الرُّوحَ الْكُلُّيَّةَ وَ سَامَرَهَا .**

«و در عقیده من علی بن ابی طالب اوّلین عربی است که با روح کلی و ولایت مطلقه عالم مجاورت کرد و با او به خلوت نشست .»  
ونیز میگوید : **عَلَىٰ مَاتَ وَ الصَّلْوةُ بَيْنَ شَفَتَيْهِ . «علی جان داد در حالیکه نماز در میان دو لبس بود .»**

ونیز میگوید : **عَلَىٰ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوْقَ زَمَانٍ خَوْدَشَ بُودَ ، وَ مَنْ إِذْ أَنْتَ رَمْزَ آَكَاهِ نَيْسَتَمْ كَهْ چَرَارُوزَگَارِ گَاهِي از اوقات افرادی را به وجود می آورد که متعلق به آن زمان نیستند .<sup>۱</sup>**  
خود أمیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که ضربت خورده و در فراش افتاده ضمیم وصیت کوتاهی به این امر اشاره میکند ؛ آنجا که میفرماید :

**غَدَّا تَرَوْنَ أَيَّامِيِّ ، وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِيِّ ، وَ تَعْرِفُونَنِيِّ  
بَعْدَ خُلُّ مَكَانِيِّ وَ قِيمَامِ غَيْرِيِّ مَقَامِيِّ .<sup>۲</sup>**

«فردا خواهید دید روزهای زندگانی مرا ، و سرائر نیات من بر شما مکشوف خواهد شد ، و مرا خواهید شناخت پس از آنکه جای

۱- مضمون این مطالب را در کتاب «علی صوت العدالة الانسانیة» از جبران خلیل جبران نقل کرده است .

۲- «نهج البلاغة» خطبه ۱۴۷، ج ۱، ص ۲۶۹ از طبع عبده مصر ، مطبعة عيسى البابی الحلبي

من خالی شود و غیر من بر جای من بنشیند».

و نیز میفرماید: وَ اللَّهِ مَا فِي جَهَنَّمِ مِنَ الْمَوْتِ وَ أَرْدُكَرْهُتُهُ، وَ لَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ؛ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَفَارِبٌ وَرَادٌ، وَ طَالِبٌ وَجَدٌ، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلأَبْرَارِ<sup>۱</sup>.

قبل از رحلت خود در وقتی که ضربت خورده ضمن کلامی فرموده است:

«سوگند بخدا که از ناحیهٔ مرگ چیز ناگهانی به من وارد نشده است که او را ناپسند دارم و مکروه شمارم، و چیز تازه‌ای بر من ظهور ننموده و پیدا نشده که او را غیر مأنوس بدانم. و من نبودم مگر مثل جویندهٔ آبی که به دنبال آب در بیابان خشک به این طرف و آن طرف میگردد پس آب را می‌یابد و در آبخوار وارد میشود. و نبودم من مگر مانند طالبی که به دنبال گمشده و مطلوب خود میدود و آن را می‌یابد، و آنچه در نزد خداست مورد اختیار و پسند است برای ابرار».

آری آن امامی که یکجا میفرماید: وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةٍ عَمْزٍ<sup>۲</sup>. (و سوگند بخدا که هر آینه می‌یافتدید که این دنیای شما در نزد من از آب بینی بُزبی ارزش‌تر است). و در یکجا میفرماید: وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهُونُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ

۱- همان مصدر، کلام ۲۳، ج ۲، ص ۲۱

۲- همان مصدر، خطبه ۳، ج ۱، ص ۳۷ از طبع عبده مصر

**جَرَادَةٌ تَقْضِيمُهَا.** <sup>۱</sup> «و بدرستیکه دنیای شما در نزد من پست‌تر است از یک برگی که در دهان ملخی مشغول جویدن آن است.» و در یکجا میفرماید : وَ اللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عَرَاقٍ <sup>۲</sup> خَنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ . <sup>۳</sup> «و سوگند بخدا که هر آینه دنیای شما این دنیا ، در چشم من پست‌تر است از امعاء و احشاء خوکی که در دست شخصی که مبتلا به مرض خوره است ، بوده باشد.»

و آن امامی که یکجا از رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم روایت میکند که : مَوْتَهُ عَلَى الْفِرَاشِ أَشَدُ مِنْ ضَرْبَةِ الْفِسْيَفِ . <sup>۴</sup> «مردن بر روی رختخواب سخت‌تر است از هزار بار ضربه از دم شمشیر خوردن.»

و خودش در این مکتب الهی چنان تربیت شده است که سوگند یاد میکند : وَ الَّذِي نَفْسُ أَبِنِ أَبِي طَالِبٍ بَيْدَهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَىَ مِنْ مِيَةَ عَلَى الْفِرَاشِ ! <sup>۵</sup> «سوگند به آن کسی که جان پسر ابوقطالب در دست اوست هرآینه هزار بار با شمشیر بران ضربت خوردن در نزد من آسانتر است از مردن در رختخواب!» جا دارد که عاشق مرگ و لقای خدا باشد ، و جا دارد که افراد بشر را

۱- «نهج البلاغة» خطبه ۲۲۲، ج ۱، ص ۴۵۳

۲- در بعضی از نسخ «نهج البلاغة» عراق به ضم عین آورده‌اند و معنای آن استخوانی است که گوشت آنرا خورده باشند .

۳- «نهج البلاغة» حکمت ۲۳۶، ج ۲، ص ۱۸۸

۴- «الغارات» ج ۱، ص ۴۳

۵- «نهج البلاغة» خطبه ۱۲۱، ج ۱، ص ۲۳۷

متحیر و بشریت را در مقابل عظمتش که همان عظمت خداست  
خاضع و خاشع سازد.

**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ عَلَى رُوحِكَ الطَّيِّبِ وَ بَدْنِكَ  
الظَّاهِرِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَ كَاتُهُ .**

دادیم به یک جلوه رویت دل و دین را

تسليم تو کردیم همان را و همین را

من سیر نخواهم شدن از وصل تو آری

لب تشهه قناعت نکند ماء معین را

میدید اگر لعل ترا چشم سلیمان

میداد در اوّل نظر از دست نگین را

در دائرة تاجوران راه ندارد

هر سر که به پای تو نسائید جبین را<sup>۱</sup>

از خلیل بن احمد عروضی وارد است که :

**إِنَّهُ سُئِلَ لِمَ يَهْجُرُ النَّاسُ عَلَيَا ؟ وَ قُرْبُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَ إِلَيْهِ وَ سَلَّمَ قُرْبُهُ ، وَ مَوْضِعُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَوْضِعُهُ ، وَ عِيَادُهُ  
فِي الْإِسْلَامِ عِيَادُهُ ؟**

«از او سؤال شد که چرا مردم از علی دوری کردند و او را مهجور گذاشتند ، در حالیکه تقرّب و نزدیکی او به رسول خدا آن قرب و نزدیکی بوده است ، و موضع و موقعیتش در میان مسلمانان آن موضع و موقعیت بوده است ، و اعتصام و پناهش در اسلام آن

۱- «دیوان فروغی» طبع انتشارات صفحی علیشاه ، ص ۲۰ و ۲۱

اعتراض بوده است؟»

**فَقَالَ : بَهْرَ وَ اللَّهِ نُورُهُ أَنْوَارَهُمْ ، وَ غَلَبَهُمْ عَلَى صَفْوِ كُلِّ مَنْهَلٍ ؛  
وَ النَّاسُ عَلَى أَشْكَالِهِمْ أَمْيَلُ .**

«خلیل در پاسخ گفت : سوگند بخدا که نور علی بر تمامی انوار آنان غلبه یافت ، و برای بدست آوردن آب حیات و زندگی حقیقی در تمام آبخسخوارها ، علی بر آنان استیلا نموده و آن آب حیات پاک و پاکیزه و خالص را حائز شد ؛ اما مردم میل به همشکلان و همقطاران خود دارند.»

سپس گفت : آیا نشنیده‌ای که اول چنین گفت :  
**وَ كُلُّ شَكْلٍ إِلَى شَكْلِهِ إِلْفٌ أَمَا تَرَى الْفَيْلَ يَأْلُفُ الْفَيْلَ**  
«و هر شکلی بسوی همشکل خودش میروند و الفت میگیرد ؛ آیا نمی‌بینی که فیل با فیل انس میگیرد و الفت می‌ورزد؟»  
و در همین مضمون ریاسی برای ما از عباس بن احلف انشاد کرده است :

**وَ قَائِلٌ كَيْفَ تَهَاجِرْتُمَا فَقُلْتُ قَوْلًا فِيهِ أَصْنافُ<sup>۱</sup>  
لَمْ يُكُّ مِنْ شَكْلِي فَهَاجِرْتُهُ وَ النَّاسُ أَشْكَالٌ وَ إِلَافُ**  
«و چه بسا گوینده‌ای به من می‌گفت : چگونه شما دونفر از یکدیگر دوری جستید ؟ من جوابی به اودادم که در آن انواع معانی

۱- ظاهراً إنصاف باشد ، كما اینکه مرحوم محدث قمی در «الکنی والألقاب» ج ۱ ، ص ۳۴۶ این دو بیت را به ابن عقدہ نسبت داده و در آن انصاف آمده است .

گنجانده بود: او از شکل و ردیف من نبود، بنابراین از او دوری جستم؛ چون مردم به اشکال مختلفه بوده و هر دسته، الیف و همنشینی مختصّ به خود دارد.»

و سُئِلَ أَيْضًا : مَا هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ عَلَيْاً إِمَامُ الْكُلِّ فِي الْكُلِّ ؟  
فَقَالَ : احْتِياجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَغِنَاهُ عَنِ الْكُلِّ .

«و نیز از خلیل سؤال شد : دلیل آنکه علی بن أبي طالب امام بر

همه است در همه امور چیست ؟

در پاسخ گفت : نیازمندی همه به او و بی نیازی او از همه کس.»

و نیز از خلیل درباره فضائل علی بن أبي طالب سؤال شد .

فَقَالَ : مَا أَقُولُ فِي حَقٍّ مَنْ أَخْفَى الْأَحِبَاءَ فَضَائِلَهُ مِنْ خَوْفِ الْأَعْدَاءِ ، وَ سَعَى أَعْدَاؤُهُ فِي إِخْفَانِهَا مِنَ الْحَسَدِ وَ الْبَغْضَاءِ ؛ وَ ظَهَرَ مِنْ فَضَائِلِهِ مَعْذِلَكَ كُلِّهِ مَا مَلَأَ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ . ۱

«در پاسخ گفت : چه گوییم در حق کسی که دوستانش فضائل او را از ترس دشمنان مخفی داشتند ، و دشمنانش از روی حسد و عداوت در پنهان داشتن فضائل او کوشیدند ؛ و معذلك فضائل او مشرق و مغرب عالم را پر کرده است.»

و چه عالی صاحب بن عباد در این معنی سروده است :

۱- «روضات الجنات» طبع سنگی ، ص ۲۷۵؛ و طبع حروفی ، ج ۳ ، ص ۲۹۹ و ۳۰۰؛ و مؤلف آن گفته است : از جمله افرادی که تصريح به تشیع خلیل نموده‌اند قاضی نورالله شوشتاری در «مجالس المؤمنین» است . و به وجوهی استدلال کرده از جمله مطالبی است که مادر اینجا آورده‌یم تاگفتارش که می‌گوید : احْتِياجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَغِنَاهُ عَنِ الْكُلِّ .

ما لِعَلَى الْعُلَى أَشْبَاهُ لَا وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ(۱)  
 مَبْنَاهُ مَبْنَى النَّبِيِّ تَعْرِفُهُ وَابْنَاهُ عِنْدَ التَّفَاخِرِ ابْنَاهُ(۲)  
 إِنَّ عَلِيًّا عَلَى عَلَى شَرَفٍ لَوْ رَامَهُ الْوَهْمُ زَلَّ مَرْقَاهُ(۳)

۱- برای علی بن أبي طالب که حائز تمام مراتب علو و بلندی است، هیچ شبیه و نظیری نیست. سوگند به ذات اقدس حضرت احادیث که هیچ معبدی و مقصودی جز او نیست، علی هیچ شبیه و نظیری ندارد.

۲- مبني و ريشه او مبني و ريشه رسول خداست، و دو پسر او در هنگام تفاخر میدانی که دو پسر رسول خدا هستند.

۳- بدرستیکه علی بر پایه‌ای و مرتبه‌ای از شرف بالا رفته است که اگر قوای وهمیه و متخیله بخواهد خود را به آن مقام برساند و درجات او را در فکر و وهم خود پیدا کند، نردهان صعودش لغزیده و در رکاب عجز و زبونی سقوط خواهد نمود.

---

۱- «الكُنْيَةُ وَالْأَلْقَابُ» ج ۱ ، ص ۳۰۱ از طبع صیدا

مجلس سبّت و دوم

نفح صور و زنده شدن مُردگان



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال اللهُ الحكيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزَعَ مَنِ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنِ فِي أَلْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَنْوَهٌ دَخْرِينَ \* وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعُ اللَّهِ الَّذِي أَنْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ \* مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ إِمْمُونَ \* وَمَنْ جَاءَ بِالْسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي الْنَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُتُّتُمْ تَعْمَلُونَ .

(آیات ۸۷ تا ۹۰ ، از سوره نمل : بیست و هفتین سوره از قرآن

کَرِيم)

«و در روزی که در صور دمیده شود ، تمام کسانیکه در آسمانها و

---

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و دوم ماه مبارک رمضان .

کسانیکه در زمین هستند به فزع و هراس و ترس می‌افتنند ، مگر افرادی را که خداوند بخواهد . و همه با حال ذلت و انکسار بر خداوند وارد میشوند .

و در آن حال می‌بینی که کوهها جامدند ، و چنین گمان میکنی که آرام و بدون حرکت در جای خود ایستاده‌اند ، ولی چنین نیست و آنها مانند ابرهای سریع السیر در گردش و حرکت هستند . و این صنع و حکمت خدادست که هر موجودی را متقن و مستحکم نموده و بر اساسی راستین و استوار قرار داده است ، و حقاً که پروردگار به آنچه شما بجا می‌آورید خبیر و داناست .

هر کس کار پسندیده و نیکوئی انجام دهد آن عمل از او مقبول و مورد پسند و اختیار بوده و در پاداش ، از آن کردار بهتر و والاتر به او داده خواهد شد ؛ و این گروه از فزع و هراس آن روز ایمن خواهند بود .

کسانیکه کار زشت و نکوهیده‌ای انجام دهنند ، با چهره و سیمای خود به رو در آتش می‌افتنند و چنین خطاب به آنها میشود که : این جزا و پاداش مگر غیر از کردار و افعالی است که خود شما در دنیا انجام میداده‌اید؟

این آیه مبارکه به آیه **نفح فَزَع** معروف است ؛ یعنی بواسطه دمیده شدن در صور ، تمام افرادی که در آسمانها و در زمین هستند در خوف و هراس و خشیت و ترس می‌افتنند .

در سوره زُمر داریم :

وَ نُفْخَ فِي الْصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي الْسَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ  
 إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفْخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظَرُونَ \* وَ  
 أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رِبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ حِيَاءَ بِالنَّبِيِّينَ  
 وَ أَشْهَدَ أَهْرَافَهُ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ।

«و در صور دمیده میشود و تمام کسانیکه در آسمانها و در زمین  
 هستند هلاک میشوند مگر افرادی را که خداوند بخواهد . پس بار  
 دیگر در صور دمیده میشود ، در این هنگام تمام موجودات هلاک  
 شده زنده میشوند و به حال قیام و وقوف در آمده ، در انتظار امر  
 پروردگار هستند .

در آن وقت زمین به نور پروردگار خود روشن میشود ، و کتاب و  
 نامه عمل حاضر و قرار داده میشود ، و پیغمبران و گواهان را برای  
 ادائی شهادت میآورند ، و در میان آنها به حق قضاؤت و داوری  
 خواهد شد ، و ایشان مورد ظلم و ستم واقع نمی شوند .»

این آیه مبارکه به آیه **نفح صاعق** معروف است . صور صاعق یعنی  
 در بوقی دمیده میشود که بدآن جهت همه هلاک میگردند ، چون  
 صاعق به معنای هلاکت است .

ولی از این آیه اخیره استفاده میشود که دو صور داریم ، یعنی به  
 دو گونه نفح ، در آن دمیده میشود :

یک نفحی که تمام زندگان آسمانها و زمین بواسطه آن نفح و  
 دمیدن میمیرند . دوم نفحی که تمام مردگان آسمانها و زمین بواسطه

آن پس از مردن زنده میشوند.

چون میفرماید: **ثُمَّ نُفَخَ فِيهِ أُخْرَى**، پس از نفح اول نفح دیگری در صور به وجود میآید.

اما صعق و فرع ظاهرًا هر دو یک معنی دارد و هر دو برای ارائه یک حالت خاص آمده‌اند. فرع آن خوف و خشیتی را گویند که غالباً متنه‌ی به مرگ است، و صعق هم بمعنای هلاکت است که از ترس و دهشتی خاص ناگهان بر انسان وارد گردد.

پس مفاد صدر دو آیه: آیه وارده در سوره نمل و آیه وارده در سوره زمر، همان دمیدن در صور است که بواسطه آن همه زندگان در خوف و هراس افتاده و هلاک میشوند.

و مفاد ذیل آیه دوّم: آیه وارده در سوره زمر، زنده شدن مردگان است بعد از هلاک شدن و فانی شدن.

شیخ طبری‌سی در «مجمع البیان» گوید:

«و گفته شده است که إسرافیل در صور سه مرتبه میدمد: نفحه اولی نفحه فرع است، و نفحه ثانیه نفحه صعق است که بواسطه آن تمام افراد آسمانها و زمین هلاک میشوند، و نفحه ثالثه نفحه قیام و حضور در پیشگاه رب العالمین است و در این حال همه مردم از قبور خود بر می‌خیزند.»<sup>۱</sup>

ولی ما به خواست خداوند متعال بیان خواهیم نمود که از آن خوف و ترسی که مردم در دنیا بواسطه نفح در صور پیدا می‌کنند

۱- «مجمع البیان» در تفسیر آیه نفح فرع در سوره نمل، مجلد ۴، ص ۲۳۶

به «صيحة» تعبير شده است :

**إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ حَمِدُونَ ۖ ۱**

«يك صيحة واحد بيش نخواهد بود که ناگهان بر اثر آن تمامی مردم خاموش و پژمرده و بی حرکت و بی اثر خواهند شد.» و در آیه دیگر وارد است :

**مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَعْصِمُونَ \* فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ۲**

«يك صيحة واحد بيش نیست که ناگهان بر اثر آن تمام افراد در نزد ما حضور پیدا می کنند ، پس در آن هنگام هیچکس قادر بر وصیت نیست و نمی تواند بسوی اهل خود برگردد.»

حتی در روایت وارد است که : در وقتیکه ساعت قیام قیامت فرامیرسد ، چنان ناگهانی و دفعی است که دو مرد فروشنده و خریدار مشغول مبایعه هستند ؟ فروشنده مثلاً پارچه و لباس را برای خریدار باز کرده است ، آنان مهلت جمع کردن و پیچیدن را نداشته و قیامت بغته فرا میرسد . و مردی لقمه را برداشته تا به دهان خود گذاشد ، هنوز لقمه به دهانش نرسیده که قیامت میرسد . و مردی حوض منزل خود را که سوراخ شده و آب از آن میرود مشغول سد شغور و گرفتن روزنه های آن است که مواشی خود را از آن آب دهد ، هنوز مواشی را

۱- آیه ۲۹ ، از سوره ۳۶ : یس ؛ و این آیه گرچه درباره هلاک کردن اهل انطاکیه است ، ولی می توان از آن استفاده عموم نمود .

۲- آیه ۴۹ و ۵۰ ، از سوره ۳۶ : یس

آب نداده قیامت در میرسد.<sup>۱</sup>

شاید مراد از گفتار کسی که طبرسی قول او را نقل کرده است از نفح فزع همان صیحه‌ای باشد که در دنیا زده می‌شود، و مردم در اثر آن هلاک می‌شوند.

اما صیحه‌ای که در هنگام قیامت زده می‌شود دو صیحه بیشتر نیست: یک صیحه که مردم بزرخی را برای ورود به قیامت می‌میراند، و یک صیحه برای خود مردم بزرخی است که پس از مردن بواسطه آن زنده می‌شوند.

و بنابراین نفح فزع و نفح صعق راجع به مردمان بزرخی است نه اهل دنیا، و یک نفح بیشتر نیست؛ و اما نفح دیگر راجع به إحياء و زنده شدن مردگان است.

و علی کُل تقدیر، نفخی که به علت آن مردم می‌میرند و زنده می‌شوند دو نفح بیشتر نیست: یک نفح إماته و دیگر نفح إحياء؛ دمیدن برای میراندن، و دمیدن برای زنده کردن.

حال باید دید «صور» چیست؟

صور بمعنای شاخ است، شاخ گاو یا بُز یا حیوانات دیگر که یک طرف آن باز و طرف دیگر شسته و جمع است و چه بسا در آن سوراخی می‌کنند و از آن جا میدمند و از طرف دیگر که باز است صدا بلند و منتشر می‌گردد، این را می‌گویند صور که در لسان فارسی به آن بوق می‌گویند.

۱- «مجمع البيان» مجلد چهارم، ص ۴۲۷

و با این بوق اعلام مرگ ، و اعلام آماده باش و زندگی می‌نمایند .  
در قرآن کریم در ده جا نفخه صور آمده و در سیزده جا صَيْحَه استعمال شده است .

و اما آن صوری که با آن می‌میرانند ، فقط در همین دو آیه است :  
آیه فرع و آیه صعق که در سوره نمل و زُمر است ؛ و در جاهای دیگر  
نفخ در صور برای احیاء و زنده کردن است .

مرحوم شیخ طبرسی و قبل از او شیخ مفید رضوان الله علیہما احتمال داده‌اند که صور در این آیات جمع «صورت» باشد ، و **نُفخَ فِي الْأَصْوَرِ** یعنی دمیده می‌شود در صورت‌ها و بواسطه آن دمیدن ، صورت‌ها زنده می‌شوند . همانطور که در رحم مادر جنین را صورت‌بندی می‌کنند و بعد از صورت‌بندی در آن میدمند و آن صورت حیات می‌گیرد و زنده می‌شود و حرکت می‌کند ؛ خداوند عزّ و جلّ در میان قبر ، مردگان را صورت بندی می‌نماید و در آن صورتها میدمد و آنانرا زنده می‌کند ؛ پس صور جمع صورت است .  
یا اینکه میتوان گفت : صورت‌هائی که در عالم برزخ متعلق به افرادی است که از دنیا رفته‌اند و آن افراد دارای صُور بزرخی هستند ، در آن صورتها دمیده می‌شود و آدم‌ها زنده می‌گردند .  
بنابراین احتمال ، صور به معنای بوق و اعلام و اعلان موت و حیات نیست .

ولی این احتمال صحیح نیست . زیرا اوّلاً مخالف ظواهر آیات قرآن بلکه صریح آیات است ، چون در نفخه اولی صورت‌هائی

نیست که در آن بدمند . و ثانیاً این احتمال منافات دارد با مفرد آوردن ضمیر در قول خدای تعالیٰ **ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى** ؛ چرا که در صورت صحّت این احتمال باید گفت : **ثُمَّ نُفِخَ فِيهَا أُخْرَى** یعنی در آن «صورت‌ها» دمیده می‌شود . و ثالثاً این احتمال ایجاب می‌کند که نصوص صریحه صحيحة وارده از ائمه متصوّمين عليهم السلام را که در آن صور به معنای بوق است بدون جهت و بدون حاجت طرح کنیم .

و ما میدانیم که حضرت سید السّاجدین صلوات الله عليه در سوّمین دعای خود از ادعیه «صحیفه کامله سجادیه» فرموده است :

**وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّاهِقُ الَّذِي يَتَظَرَّرُ مِنْكَ إِلَذْنِ وَحْلُولَ الْأَمْرِ ، فَيُنَبِّهُ بِالنَّفَخَةِ صَرْعَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ .<sup>۱</sup>**

«و ای پروردگار ! درود و تحيّات خود را بفرست بر إسرافیل که دارای صور است ، و چشم گشوده آماده است و در انتظار اذن و فرود آمدن فرمان تست ؛ تا بدینوسیله افتادگان گرو قبرهارا آگاه کند و بیدار و زنده گرداند .»

بنابراین ، صور در این آیات به معنای بوق است . و آن همان آلتی است که برای بلندی و انتشار صدا از آن استفاده می‌کنند ، و در میان جاده‌ها و کوهستان‌ها و بیابان‌ها و در موقع نبرد و جنگ که همهمه زیاد است و صدا به همه نقاط نمی‌رسد از آن استفاده می‌کنند .

---

۱- «بحار الأنوار» ج ۶ ، ص ۳۳۶ طبع حروفی ، با توضیحی که پیرامون آن داده‌ایم .

ولی یک مطلب را باید تذکر داد ، و آن اینستکه چرا این آلت ، معروف به صور و بوق شده است ؟ و آیا صور و بوقی که در دست إسرافیل است و در آن میدمد ، همین بوق‌های معمولی است که یک طرف آن کوچک و طرف دیگر بزرگ است ؟ و آیا از جسمی مادّی متشکّل شده که آن ملک مقرّب مانند سربازان حکّام و ملوک در دست میگیرد ، و در آن با حنجره و نفس که از شُش بیرون می‌آید میدمد ، و بادی چون نفس انسان که موجب به صدا در آمدن است از إسرافیل بیرون آمده و موجب تصویت آن میگردد و تمام فضای عالم دنیا و برش را پُر میکند ، و آن موج به هر کسی اصابت کند از موجودات عالم برش هلاک میشود و در وهله دیگر زنده میشود ؟ یا نه چنین نیست ؟ مطلب ، مطلب دیگری است ؟

برای توضیح و روشن شدن حقیقت امر ناچار از ذکر مقدّمه‌ای هستیم ؛ و آن اینکه تمام موجوداتی که در عالم برش اند و یا در عالم قیامت اند ، بهیچوجه من الوجه مشابهتی با موجودات این عالم که سرای طبع و مادّه است ندارند ، و با اعتباریات و توهمات و محجوبیّت‌های این عالم مشابه نیستند .

شخصی که از این عالم میرود ، تمام مصلحت اندیشی‌ها و اعتبارات این عالم را زمین گذارده و در پشت سر به خاک نسیان می‌سپارد ، و در یک عالم دیگر که هیچ شباهتی با این عالم ندارد وارد میشود . و نیز موجودات برشیّه چون میخواهند وارد قیامت گردند ، خصوصیّات عالم برش را رها نموده عاریاً عنّها و عن لوازِمها وارد

عالمند قیامت میگردد.

ولی چون از عالم بزرخ و یا قیامت برای ما که هیچ آشنائی و انسی با آن عوالم نداریم بیان شود ، و آیات قرآن کریم و روایات واردہ از معصومین سلام الله علیهم أجمعین چون بخواهند آن معانی برای ما قابل تفہم و ادراک شود ، ناچار از باب تشییه معقول به محسوس وارد شده و آن معانی عالیه و دقائق سنتیه را در لباس محسوسات درآورده و در قالب آنها ریخته و قالبگیری میکنند .

مثالاً در عالم رؤیا و خواب ، انسان خواب میبیند که دارد به او رزق معنوی میرسد ؛ ولی چون آن رزق پاک و طاهر که در عالم بیداری برای او مفید است و بسیار سهل التناول است و همه افراد از زن و مرد و پیر و جوان و صغیر و کبیر و سالم و مریض از آن استفاده میکنند شیر است ، در عالم رؤیا آن روزی معنوی روحانی را به صورت شیر میبیند و چنین برای او مصوّر میگردد که شیر میخورد .

چون نزد معتبر میرود و میگوید : من خواب دیده‌ام که شیر میخورم ، و از تعبیرش استعلام میکند ، معتبر به او میگوید : به تو روزی معنوی و روحانی میرسد .

این از باب آشنا بودن ذهن معتبر است به روابط غذای معنوی و روحانی با غذای مادی لطیف ، و ادراک حالات خواب بیننده و کیفیّت تداعی معانی در نفس او .

چون ذهن خواب بیننده به علّت انس و الفت با عالم ماده از

ادراك حقائق مجرّده محروم شده است ، و هر غذای لطيف و بي ضرر و مفيدی را در قالب شير و مفهوم آن تصوّر می نموده است ، لذا در عالم خواب آن غذای معنوی به صورت شير مجسم و ممثل و مصوّر خواهد شد ، وگرنه در عالم بزرخ شير مادّی نیست .

يا انسان در رؤيا می بیند که در دریائی شنا میکند ، چون به معبر رجوع میکند معبر میگوید : در علوم پاک وارد خواهی شد و از آن استفاده خواهی نمود . چون علم بدون غش و بدون جهل در دنيا به صورت آب زلال بدون گرد و غبار و بدون لرد و گل و لای ممثل میشود ؛ اين از باب تنزل معقول به محسوس است .

در آيات قرآن مجید از اين قبيل مسائل بسيار داريم :

**الْرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوْى .<sup>۱</sup>**

«خداؤند بر روی اريکه و تخت قرار گرفت .»

**وَسِعَ كُرْسِيُّهُ الْسَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ .<sup>۲</sup>**

«كرسي و تخت خدا تمام آسمانها و زمين را فرا گرفته است .» آيا خداوند جسم است و بدني محسوس دارد که محتاج است بر روی كرسي و تخت بنشيند ؟ تخت سلطنت دارد که بر فراز آن رود و امر و نهي کند ؟

خداوند جسم نیست ، و حدّ ندارد . ابتداء و انتهاء ندارد . مكانی و زمانی نیست . بسيط و مجرّد و محض الوجود و وجود محض بدون

۱- آية ۵ ، از سوره ۲۰ : طه

۲- قسمتی از آية ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

کمیّت و کیفیّت به هر عنوان است . تمام آسمانها و زمین در حضور اوست ، و در مُشت او و در تحت قدرت او ؛ و **وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِسَمِيمِنَه** .<sup>۱</sup>

«آسمانها پیچیده در دست جلال و عظمت او هستند».

اما در این عالم طبع و سرای اعتباریات ، چون پادشاهی بخواهد امر و نهی کند ، حکم دهد و فرمان دهد ، در جائی میرود که مظهر قدرت اوست ، بر تخت می‌نشیند ، بر تختی که با جواهرات - که نمایشگر تعیین و اعتبار اوست - زینت شده می‌نشیند و از فراز این تخت فرمان میدهد و حکم صادر میکند ، در حالیکه تمام اجزاء دولت و افسران در دو طرف ، صَفَّ کشیده و آماده انجام فرمان او هستند ؟ از باب تشبیه معقول به محسوس ، فرمان و امر و نهی و احکام صادره از حضرت ذوالجلال نیز به همین مضامین و با همین الفاظی که نماینده این معانی هستند برای ما بیان شده است .

اما تخت و کرسی خدا جسم نیست ، و جهت ندارد ؛ و خداوند جسم نیست که بر آن محل قرار گیرد . کرسی خداوند محیط بر تمام آسمان و زمین است ، و عرش خداوند محیط بر کاخ وجود و تمام عالم امکان و همگی مخلوقات و بلکه اسماء و صفات اوست ؛ یعنی با اراده و اختیار و مشیّت مطلقه خود ، بر تمامی آنها مسيطر و مهیمن و مسلط گشته و بر تمام کاخ آفرینش سیطره دارد و حکم میکند ، و یگانه حاکم و پادشاه عالم وجود است .

۱- قسمتی از آیه ۶۷ ، از سوره ۳۹ : الزمر

تمام موجودات عالم طبع زیر کرسی خداست که ملکوت اُسفَل است ، و همه در تحت عرش خداست که ملکوت اُعلَى است . پس عرش خدا یعنی مشیّت و قدرت خدا ، و کرسی خدا یعنی تمام موجوداتی که در تحت آن قدرت و مشیّت قاهره ظهور پیدا کرده و به لباس وجود ملبّس شده‌اند .

**وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفَّا صَفَّا .<sup>۱</sup>**

«در روز بازپسین پروردگار تو می‌آید ، و فرشتگان نیز صَفَّ در صَفَّ با صفوف مرتب و منظم می‌آیند».

اگر کسی از این آیه مبارکه چنین بپندارد که آمدن پروردگار مانند آمدن حُكَّام و سلاطین است که در روز بُروز قدرت ، با طنطنه و طمطراق می‌آیند ، و افسران و سربازان نیز با هیئتی مخصوص در دو طرف صَفَّ می‌کشند؛ این مسلّماً پنداری غلط و دوراز حقیقت است . بلکه چون عظمت و جلال شاهان در عالم اعتبار بدین کیفیّت آمدن و اظهار جلال و قدرت نمودن است ، قدرت و عظمت پروردگار جلّ شأنه و علا قدره در روز قیامت بدین صورت برای ما تشییه شده است ، از باب تشییه معقول به محسوس ؛ و الا ورود ملائکه ورود مادّی نیست ، و آنان در جهت مادّی و مکان مادّی نیستند ؛ فرشتگان موجودات مقرّبی هستند که تمام عوالم را فرا گرفته‌اند .<sup>۲</sup>

۱- آیه ۲۲ ، از سوره ۸۹ : الفجر

۲- مراد از مادّی نبودن ملائکه اینستکه اصل خلقت آنها از زمین نیست ، و همچون انسان که آفرینش او از خاک است و همچون جنّ که آفرینش او از ۴

صفّ در صفّ بودن آنها قدرت در پشت قدرت ، و علم در پشت علم ، و حیات در پشت حیات است . و آمدن فرشتگان با پای مادّی نیست ، بلکه نزدیک شدن تدریجی و ظهور نمودن است . آمدن پروردگار با جسم و هیكل نیست ، و خدا پا ندارد ؛ آمدن خداوند ظهور تجلیات جمال و جلال اوست که در قیامت چون به تدریج صورت میگیرد و لقای حضرت احديّتش به وقوع میبیوندد ، از آن به «آمدن» که در لغت عرب «مَجْهِيء» است تعبیر شده است .

باری ، از این نوع تعبیرات در کتاب خدا و بیانات رسول الله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین بسیار زیاد است .

و بنابر آنکه الفاظ برای معانی عامّه و کلّیه وضع شده باشند كما هو الحقُّ المُحقَّقُ فِي مَحْلِهِ ، این مطلب مسلم و جای تردید نیست ، و برای رساندن و فهماندن معانی نیز احتیاج به تشییهات و استعارات و کنایات نداریم ، بلکه خود الفاظ به خودی خود متکفل ایفاء این معانی هستند .

و آنچه این إشكال را حلّ میکند ، و این معمماً را میگشاید ، روایتی است که از حضرت رسول صلی الله علیه وآلہ وسلم وارد شده است مبنی بر اینکه پیغمبران پیوسته با مردم به میزان عقل‌ها و ادراکاتشان گفتگو دارند .

---

۷ آتش و دود و گاز است نمیباشد ؛ نه آنکه آنان از آثار و خواص ماده چون کم و کیف بهرمند نمیشوند ، و گرنّه تلبیس فرشتگان به لباس صورت و تشکّل آنها به اشکال مختلف جای تردید نیست .

در «اصول کافی» از جماعتی از اصحاب ، و در «روضه کافی» از محمد بن یحیی ، و در هر دو سند از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از بعضی از اصحاب از حضرت صادق عليه السلام روایت میکند که :

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا كَلَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَالَهُ وَسَلَّمَ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ . وَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَالَهُ وَسَلَّمَ : إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرٍ عُقُولِهِمْ ۱ .

«حضرت صادق عليه السلام فرمودند که : رسول خدا صلی الله عليه وآلله وسلم هیچگاه با مردم با کنه عقل خود و با حقیقت و واقعیت ادراکات خود تکلم ننموده اند . و رسول خدا صلی الله عليه وآلله وسلم فرموده است : بدرستیکه ما جماعت پیغمبران مأموریم که با مردم به میزان عقلها و ادراکات خودشان سخن گوئیم.»

۱- «اصول کافی» ج ۱ ، ص ۲۳ ؛ و «روضه کافی» ص ۲۶۸ ؛ و در «تحف العقول» ص ۳۷ ؛ و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، جلد هفدهم (روضه) ص ۴۱ از «تحف العقول» آورده است که : قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَالَهُ وَسَلَّمَ : إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرٍ عُقُولِهِمْ . وَ در طبع حروفی از «بحار» درج ۷۷ ، ص ۱۴۰ میباشد.

در «محاسن» برقی ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ ، با إسناد خود از سلیمان بن جعفر بن ابراهیم الجعفری مرفوعاً روایت کرده است که : قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَالَهُ وَسَلَّمَ : إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرٍ عُقُولِهِمْ .

إِسْرَافِيلُ از ملائِكَةِ مَقْرَبٍ پُرورِدَگَار است و فرشَتَهُ مَأْمُورُ حَيَاةِ و زَنْدَةِ كَرْدَن . وجود او تمام عوالم امکان را که نیاز به حیات دارند فراگرفته ، و بوق او قدرت اوست ، و صور او بالهای ملکوتی و معنوی اوست . بوق او قابلیت و استعدادی است که حضرت رب جل و علا به او عنایت فرموده است ، و او را بدین تجهیزات خاصّ مجھّز نموده و امکان احیاء و زنده کردن را به او داده است .  
بوق او سرمایه علمی و قدرت است که در تحت اختیار او بوده ، و اختیار او در تحت اختیار خداست .

إِسْرَافِيلُ در بوق خاصّ خود میدمد ، و تمام موجودات هلاک میشوند ، چون فرشَتَهُ مَقْرَبٍ است .  
و نیز پس از آن در بوق خاصّ خود میدمد و تمام مردگان را و هلاک شدگان را زنده میکند .

بوق او جسم نیست ، و صورت ندارد ؛ شرقی و غربی نیست ؛ تمام آسمانها و زمین و مابینهما را فراگرفته ؛ و صاحب چنین قدرتی که از طرف پُرورِدَگَار به او افاضه شده است بر تمام عوالم علوي و سفلی استیلا و احاطه دارد ، و هر لحظه به امر پُرورِدَگَار خود به مأموریت خود عمل میکند .

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه و **نُفْخَ فِي الْصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي الْسَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ** از ثوبیر بن أبي فاخته از حضرت سجاد علیه السلام روایت شده و در ضمن روایت حضرت میفرمایند : **وَ لِلصُّورِ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَ طَرَفَانِ ، وَ بَيْنَ طَرَفِ كُلِّ رَأْسٍ مِنْهُمَا**

## مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۱.

«و از برای صور یک سر و دو طرف است ، و میان طرف هر سری از آن دو طرف به اندازه بزرگی آسمانها و زمین است.» از این صور در بعضی از آیات قرآن به الفاظ دیگری نیز تعییر شده است . یکجا به «ندای منادی» تعییر میکند :

وَ آسْتَمْعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٌ \* يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْمُحْرُوجِ ۲.

«استماع کن در آن روزی که منادی به حق ندا میکند از فاصله نزدیکی . در آن روزی که صیحه آسمانی را به حق میشنوند آن روز ، روز خروج است.»

در آن روز از قبرها خارج میشوند ، و از عالم بربزخ به قیامت رهسپار میگردند . آن روز ، روز حشر است .

«نداء» دارای معنای اصلی است ، و استماع آن نیز دارای حقیقت و واقعیتی است . کسی میتواند استماع کند و از سمع ندا بهرمند شود که زنده باشد ؛ مرده که نمیتواند استماع کند و چیزی را بشنود .

و از طرفی میدانیم که این ندا به مردمان مرده میشود و بواسطه آن زنده میگردند .

از اینجا بدست میآید که ندا همان کلمه **إحياء** است ، و

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۵۸۰

۲- آیه ۴۱ و ۴۲ ، از سوره ۵۰ : ق

إِسْرَافِيل بِوَاسْطَةِ اسْمٍ مُّحِيطٍ كَهْ زَنْدَهْ كَتْنَدَهْ أَسْتَ نَدَارْ مِيدَهَدْ ، وَ آنْ حَيَاةْ وَ زَنْدَگَى عَيْنَ اسْتَمَاعَ وَ شَنِيدَنْ أَسْتَ .

پس در آن صوری که دمیده میشود و مردم میمیرند ، کلمه مُحِيط است و در آن صوری که دمیده میشود و مردم زنده میشوند کلمه مُحِيط است که به دست إِسْرَافِيل صورت میگیرد .

**هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ .<sup>۱</sup>**

«اوست خدائی که زنده میکند و میمیراند ؛ پس زمانی که بخواهد امری را اجرا کند فقط میگوید به او : باش ! پس او خواهد بود .»

اراده خدا بر احیای موجودات ، احیای آنهاست ؛ و اراده خدا بر اماته موجودات اماته آنهاست .

ولی در اینجا یک نکته را نباید فراموش کرد ، و آن اینستکه چرا در این آیه مبارکه صعق ، موت را به لفظ موت نگفته و به لفظ صعق آورده است :

**وَ نُفَخَ فِي الْصُّورِ فَصَعَقَ مَنِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنِ فِي الْأَرْضِ .**

«و در صور دمیده میشود و همه زندگان آسمانها و زمین هلاک و

فانی میشوند .»

چرا نگفت : فَمَا تَأْوِ فَيَمُوتُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ (همه زندگان آسمانها و زمین میمیرند)؟

۱- آیه ۶۸ ، از سوره ۴۰ : غافر

برای آنکه موت ، خروج روح است از بدن ؛ و موجوداتی که در عالم بزرخ هستند بدن ندارند که روح از آن بدن خارج گردد ، و لذا تعبیر به موت نکرده است .

اما فناء و هلاکت اختصاص به خروج روح از بدن ندارد ، بلکه شامل این مورد و موارد دیگر که موجودات زنده‌ای هستند و بدن ندارند می‌شود . و بر همین اساس خداوند درباره افراد بهشتی می‌فرماید :

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى .<sup>۱</sup>

«هیچگاه طعم مرگ را نمی‌چشند ، مگر همان مرگ دفعه اول که بر آنان وارد شده است .»

این مرگ همان مرگی است که در دنیا بدانها رسیده است . با آنکه بهشتی‌ها نیز از بزرخ به قیامت رهسپار می‌شوند ، و در اینجا خلع و لبس صورت می‌گیرد بلکه فقط خلعی به وجود می‌آید ؛ ولیکن این خلع تعبیر به موت نشده است ، و گرنه باید بهشتی‌ها نیز دو موت داشته باشند .

و علّت آنستکه نفس آنها در عالم بزرخ گرفتار صورت نبوده و مقید و محبوس در آن نیست تا برای اخراج و رهائی آن نیازی به زحمت و نگرانی و فزع و ترس و تحمل آلام و لوازم این خلع شود ؛ نفس آنها خود به خود از صورت خارج شده و به قیامت می‌روند ؛

يَدْ خُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ .<sup>۲</sup>

۱- صدر آیه ۵۶ ، از سوره ۴۴ : الدّخان

۲- ذیل آیه ۴۰ ، از سوره ۴۰ : غافر

اما غیر بهشتیان دو مرگ دارند و دو حیات : اول مرگ از دنیا و عالم طبع و ماده ، و خلع بدن و لبس صورت و ورود در عالم برزخ . دوم : مرگ از عالم برزخ و صورت ، و خلع صورت و لبس معنای مجرّد نفسی و ورود در عالم قیامت .

اول ، مرگ دنیوی است و زندگی برزخی ؛ و دوم مرگ برزخی است و زندگی قیامتی .

جهنم‌ها در میان جهنم بدین ندا فریاد می‌آورند :

**قَالُوا رَبَّنَا أَمْتَنَا أَثْتَنِينَ وَ أَحْيَيْتَنَا أَثْتَنِينِ فَأَعْتَرْفُنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ۖ**

«بار پروردگار ما ! دو مرتبه ما را میرانیدی و دو مرتبه ما را زنده کردی ، و ما به گناهان خود اعتراف نمودیم ، پس با وجود این جریان اینک برای ما راه خروجی از این آتش هست؟»

این دو مرگ و دو حیات ، همان مرگهای دنیوی و برزخی و حیاتهای برزخی و قیامتی است .

ولیکن چون در صور دمیده شود و هلاک تمام زندگان به مرحله اجرا درآید ، نه تنها افراد زنده روی زمین که دارای بدن و ماده هستند می‌میرند - و درباره خصوص آنان تعییر به موت اشکال ندارد - بلکه تمام موجودات زنده در عالم برزخ و فرشتگان مقرّب و ارواح طیّبه و سکان ملاً أعلى از نفوس صدیقین و قدیسين و مقدسین و مخلصین و نفوس شریفه عباد الله الصالحين ، که یا اصلاً بدن ندارند و خلق ت

اوّلیه آنها مجرّد از ماده است و یا بدن داشته و خلع نموده‌اند ، مورد خطاب فناء و هلاک واقع می‌شوند .

و لذا تعبیر به موت نشده است بلکه به صعق که اختصاص به ذوی الْبَدَن ندارد آمده است .

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه صعق با إسناد خود از پدرش از حسن بن محبوب از محمد بن ُعمان أحوال از سلام بن مُستنیر از ثُوری بن أبي فاخته از حضرت سجاد علی بن الحسین علیهمما السلام روایت کرده است که :

از آن حضرت سؤال شد : فاصله زمانی مابین دو نفخه صور (نفخه اماته و نفخه احیاء) چقدر است ؟ حضرت فرمود : به قدری که خداوند اراده کند .

به آن حضرت گفته شد : ای فرزند رسول خدا ! به ما خبر ده چگونه در صور دمیده می‌شود ؟

فرمود : اما در نفح اوّل ، خداوند به إسرافیل امر می‌کند که به دنیا فرود آید . و با إسرافیل صوری است ، و آن صور یک سر و دو طرف دارد ؛ و فاصله بین هر طرفی از سر آن صور تا طرف دیگر به اندازه دوری آسمان و زمین است .

ملائكة آسمان چون ببینند که إسرافیل به دنیا فرود آمده است و با او صور است می‌گویند : اینک خداوند در مرگ و هلاکت و فنای اهل آسمانها و اهل زمین اذن و اجازه داده است .

إسرافیل از آسمان به زمین فرود می‌آید ، و در حظیره القدس

بیت المقدس رو به کعبه می‌ایستد. و چون مردم روی زمین نظرشان به إسرافیل افتاد با خود می‌گویند : خداوند همین اکنون اجازه فنا و هلاکت اهل دنیا را داده است .

در این حال إسرافیل در صور میدمد ، و از آن طرفی که بسوی زمین است صدائی خارج می‌شود که هیچ زنده و ذی روحی در زمین نمی‌ماند مگر آنکه هلاک می‌شوند و می‌میرند .

واز آن طرفی که بسوی آسمانهاست صدائی خارج می‌شود بطوریکه هیچ زنده و ذی روحی نمی‌ماند مگر آنکه هلاک می‌شوند و می‌میرند ؛ مگر إسرافیل .

آنوقت به قدری که خداوند اراده کند ، مکث و درنگ می‌کنند . در این حال خداوند به إسرافیل خطاب می‌کند : مُتْ ؛ بمیر ، إسرافیل هم می‌میرد .

آنوقت به قدری که خداوند اراده کند مکث و درنگ می‌کنند . و سپس خداوند به آسمانها امر می‌کند و آنها به تموج و اضطراب می‌افتدند ، و به کوهها فرمان میدهد و آنها به حرکت در می‌آیند ؛ و این است مفاد کریمه شریفه :

**يَوْمَ تَمُورُ الْسَّمَاءُ مَوْرًا \* وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا .<sup>۱</sup>**

يعنى تَبَسُّطُ ، باز و منبسط می‌گردد ؛ و مفاد کریمه شریفه :

**تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ .<sup>۲</sup>**

۱- آیه ۹ و ۱۰ ، از سوره ۵۲ : الطور

۲- قسمتی از آیه ۴۸ ، از سوره ۱۴ : إبراهيم

زمین تبدیل میشود به زمین دیگری ، یعنی زمینی که بر روی آن گناه نشده است ، زمینی مسطح و یکپارچه که در آن نه کوهی است و نه گیاهی ، همانطور که خداوند در اوّلین مرحله زمین را آفرید و گستراند . و در این حال عرش خدابر آب عودت میکند و عالم مشیت و اراده خدا بر وجود منبسط و مجرّد که از هر لون و شکلی منزه است بر میگردد ؛ و پروردگار در کاخ عظمت و قدرت مستقر خواهد شد . در این هنگام خداوند جبار جل جلاله با صدای بلند جهواری

بطوریکه تمام اقطار آسمانها و زمین‌ها بشنوند ندا میکند :  
**لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ؟**<sup>۱</sup> «امروز سلطنت و فرمانروائی حقه مطلقه برای کیست؟»

هیچکس نیست که در پاسخ خدا چیزی گوید . و خداوند جبار جل جلاله در این وقت خود ، به خود پاسخ میدهد : **لِلَّهِ الْوَحِيدِ الْقَهَّارِ** .<sup>۲</sup> «سلطنت و حکومت اختصاص به خداوند واحد قهار دارد .» منم که با قدرت قهریه و با اسم القهار خود بر جمیع مخلوقات چیره شدم و همه را میراندم .

**إِنِّي أَنَا اللَّهُ ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي ؛ لَا شَرِيكَ لِي وَلَا وَزِيرَ لِي .**  
**أَنَا خَلَقْتُ خَلْقِي بِيَدِي ، وَ أَنَا أَمْتُهُمْ بِمَسْيَّتِي ، وَ أَنَا أُخْيِيهُمْ بِقُدْرَتِي .**

«بدرستیکه حقاً منم خدا ، هیچ معبدی در هیچیک از عوالم جز من نیست . من در کار خود و در اسم و صفت خود و در ذات خود

---

۱ و ۲- ذیل آیه ۱۶ ، از سوره ۴۰ : غافر

شريك و معاوني ندارم . و من مخلوقات را تنها به دست قدرت خود آفريدم ، و من تنها آنها را به مشيّت و اراده خود ميراندم ، و من تنها به قدرت خودم آنانرا زنده ميگردانم».

خداؤند جبار ، خود در صور يك نفخه ميدمد ، و از آن طرفی که به سمت آسمانهاست صدائی خارج ميشود که هيچکس در آسمانها نمیماند مگر آنکه زنده ميشود و بر پا میایستد و مانند و هلات اولين قیام ميکند ، و فرشتگان حاملین عرش همه بر ميگرددند ، و بهشت و دوزخ حاضر ميشوند ، و جميع خلائق برای حساب محشور ميشوند . راوي اين روایت ثور بن أبي فاخته ميگويد : چون سخن حضرت علی بن الحسين صلوات الله عليهما بدينجا رسيد ، گریه شدیدی نمودند .<sup>۱</sup>

در «كافی» از محمد بن يحيی از أحمد بن محمد بن عيسی از حسين بن سعید از فضالة بن أیوب از أبي المغرا روایت کرده است که او گفت : يعقوب أحمر برای من حدیث کرد و گفت که : ما بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدیم که آن حضرت را بر رحلت فرزندش إسماعیل تعزیت و تسليت گوئیم .

حضرت برای إسماعیل طلب رحمت کرد . و پس از آن گفت : پروردگار تبارک و تعالی خبر مرگ پیغمبرش را به او داد ، و گفت : إنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ .<sup>۲</sup> و نيز فرمود : كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ .<sup>۳</sup>

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۵۸۰ و ۵۸۱

۲- آیه ۳۰ ، از سوره ۳۹ : الزَّمَر

⇪

و سپس حضرت شروع به سخنانی نمود و فرمود : تمام اهل زمین می‌میرند بطوریکه یک تن در روی زمین باقی نمی‌ماند . و اهل آسمان می‌میرند حتی یک نفر از آنها باقی نمی‌ماند مگر ملک الموت و حمله عرش و جبرائیل و میکائیل .

حضرت فرمود : در این حال ملک الموت می‌آید تا در نزد پروردگار عزّوجل حضور پیدا نموده می‌ایستد و به او گفته می‌شود - در حالیکه خدا داناتر است - : که باقی مانده است ؟

ملک الموت می‌گوید : ای پروردگار من ! هیچکس باقی نمانده است مگر ملک الموت و حمله عرش و جبرائیل و میکائیل .

به او گفته می‌شود که : به جبرائیل و میکائیل هم بگو بمیرند .

فرشتگان در اینحال می‌گویند : ای پروردگار ! اینان دو رسول تو و دو امین تو هستند .

خداآوند می‌فرماید : من حکم مردن را ببر هر که دارای نفس باشد که زنده و دارای روح است نوشته‌ام .

ملک الموت پس از انجام مأموریت خود می‌آید تا در نزد پروردگار خود حضور یافته و می‌ایستد .

به او گفته می‌شود - در حالیکه خدا داناتر است - : که باقی مانده است ؟

ملک الموت می‌گوید : ای پروردگار من ! باقی نمانده است مگر

---

☞ ۳- صدر آیه ۱۸۵، از سوره ۳: ءآل عمران؛ و صدر آیه ۳۵، از سوره ۲۱: الأنبياء؛ و صدر آیه ۵۷، از سوره ۲۹: العنکبوت

ملک الموت و حمله عرش .

خداؤند میفرماید : بگو حمله عرش نیز بمیرند .

در اینحال ملک الموت با حالت اندوه و غصه میآید ، و در حالیکه سر خود را پائین انداخته و چشمان خود را برابر نمیگرداند در نزد خدا حضور مییابد .

به او گفته میشود : که باقی مانده است ؟

میگوید : ای پروردگار من ! غیر از ملک الموت کسی باقی نمانده است !

به او گفته میشود : بمیر ای ملک الموت ! پس میمیرد .

در اینحال خداوند زمین را بدست قدرت خود میگیرد ، و آسمانها را بدست قدرت خود میگیرد ؛ و میگوید :

**أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يَدْعُونَ مَعِي شَرِيكًا ؟ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يَجْعَلُونَ مَعِي إِلَهًا أَخَرَ ؟<sup>۱</sup>**

«کجا هستند آن کسانی که با من در کارهای من شریک میپنداشتند ؟ کجا هستند آن کسانی که با من خدای دگری قرار میدادند؟»

امیر المؤمنین عليه السلام میفرماید :

**وَيُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنْزَهُ كُلُّ مُهْجَةٍ ، وَ تَبَكَّمُ كُلُّ لَهْجَةٍ ، وَ تُدَكُّ الشُّمُ الشَّوَامِخُ ، وَ الصُّمُ الرَّوَاسِخُ ؛ فَيَصِيرُ صَلِدُهَا سَرَابًا رَقْرَقًا ، وَ**

۱- «کافی» طبع حروفی ، ج ۳ ، کتاب جنائز ، ص ۲۵۶ و ۲۵۷ ؛ و طبع سنگی ج ۱ ، ص ۷۰ و ۷۱

مَعْهُدُهَا قَاعِاً سَمْلَقاً ؛ فَلَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ ، وَ لَا حَمِيمٌ يَدْفَعُ ، وَ لَا  
مَعْذِرَةٌ تَنْفَعُ .<sup>۱</sup>

«و در صور دمیده میشود ، و به پیرو آن هر صاحب نفسی میمیرد ، و هر زبان گویائی لال میگردد ، و بناهای عظیم و رفیع فرومیریزند ، و چیزهای چلب و سخت بی‌بنیان و پوچ میگردند ؛ امور محکمه و مستحکمه و واقعیات این عالم چون سراب بی‌اعتبار واهی جلوه می‌کند ، و محل و موطن این امور هموار و مستوی میگردد ؛ در آن هنگام هیچ شفیعی نیست که به درد انسان خورد و شفاعت کند ، و هیچ یار مهربانی نیست که از انسان دفاع کند ، و هیچ پوزش و عذر خواهی‌ای نیست که بکار آید».

خداآوند به برکات امیر المؤمنین علیه السلام همه ما را بیدار کند که در این چند روزه دنیا بدانیم که چه عواقبی را در پیش داریم.

حضرت در خطبه‌های خود ، در نشست‌ها و جلسه‌ها ، در سر و علن مردم را بیدار باش میدهد : ای مردم ! این روزگار دراز ، این ساعات دهر ، این طلوع‌ها و غروب‌ها ، برای شما فقط همین چند لحظه زندگی است ؛ اگر در این لحظات کاری از پیش برداشت بدها ، و گرنه خسران دائم دامنگیر شما خواهد بود !

وصیتی ، در حاضرین برای فرزندش امام حسن علیه السلام مینویسد که حقاً از عجائب و غرائب اندرزها و پندهارا در بردارد و با

۱- «نهج البلاغة» خطبة ۱۹۳ ، ص ۴۰۴ و ۴۰۵ از جلد اول عبده مصر ، مطبعة عيسى البابي الحلبي

نکات دقیق و عمیق بیان شده که در صفحه روزگار و در امتداد تاریخ‌ها و گذشت زمان‌ها از اعاظم دهر ، نظیر و یا مشابه آن را نمی‌توان یافت .<sup>۱</sup>

و در ضمن موعظه خود پس از ضربت خوردن میفرماید :

وَ أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ ، وَ أَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ ، وَ غَدًا  
مُفَارِقُكُمْ : غَفَرَ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ .

«و من دیروز مصاحب و همنشین با شما بودم ، و امروز عبرت برای شما هستم ، و فردا از میان شما مفارقت میکنم ؛ خداوند مرا و شمارا بیامزد .»

إِنْ تَثْبِتِ الْوَطْأَةُ فِي هَذِهِ الْمَزَلَةِ فَذَاكَ ، وَ إِنْ تَدْحِضِ الْقَدْمُ  
فَإِنَّمَا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ وَ مَهَبٍ رِيَاحٍ ، وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ  
اضْصَمَ حَلَّ فِي الْجَوَّ مُتَلَفِّقُهَا ، وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَخْطُهَا .

«اگر در این لغزشگاه ، قدم استوار بماند (واز این جراحت بهبود یابم) پس امر همان است ، و اگر قدم بلغزد (واز این دنیا بروم) پس جز این نیست که در سایه‌های شاخه‌های درختان سرسیز و محل وزش نسیم‌های جانفزا و در زیر سایه ابرهائی نشسته‌ایم که در جو آسمان آن ابرهای به هم چسبیده از بین رفته و اثری از آن نمانده است ، و محل عبور و مخط آن بادها در روی زمین نمانده و مندرس شده است .»

وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاؤَرَكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا ، وَ سَتْعَقَبُونَ مِنِي جُثَةً

۱- «نهج البلاغة» رساله ۳۱؛ واز طبع عبده مصر: ج ۲، ص ۳۷ تا ص ۵۷

**خَلَاءُ، سَاكِنَةٌ بَعْدَ حَرَاكٍ، وَ صَامِتَةٌ بَعْدَ نُطْقٍ . لِيَعْظُمْ هُدُوِّي ، وَ  
خُفُوتُ أَطْرَافِي ، وَ سُكُونُ أَطْرَافِي .**

«و بدرستیکه من فقط همسایه‌ای بودم که بدن من چند روزی با شما همسایه شد ، واز این پس از من چیزی جز بدنی بدون روح ، و جسمی ساکن بعد از حرکت ، و جشه‌ای ساکت پس از سخن گفتن نخواهید یافت . باید این فروکش کردن من شمارا پند دهد و موعظه کند ، و این به هم افتادن و سکون چشم‌های من ، و بدون حرکت درآمدن دست و پا و جوارح من برای شما عبرتی عظیم و اندرزی بزرگ باشد.»

**فَإِنَّهُ أَوْ عَظُولُ الْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبِلِيغِ ، وَ الْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ . ۱**

«و بنابراین ، این حالت من برای عترت گیرندگان ، از هر سخن بلیغ و رسائی و از هر گفتار شنوانی مؤثرتر و اندرز دهنده‌تر است.» فرزندان آن حضرت پس از آنکه جسد مطهرش را در نجف اشرف دفن کردند ، گردالود ، با چهره‌های پریشان به کوفه بازگشتند . و حضرت امام حسن علیه السلام به مسجد کوفه آمد و بر فراز منبر رفت ، و در حالیکه جمعیت در مسجد موج میزد خطبه مفصلی ایراد فرمود . در ابتدای خطبه گریه گلویش را گرفت .<sup>۲</sup> و سپس بعد از درنگ ، و حمد بر خداوند فرمود : ای مردم ! بدانید که دیشب پدر من از دنیا رفت ؛ همان شبی که وصی حضرت عیسی ، یوشع بن نون از دنیا

۱- همان مصدر ، خطبة ۱۴۷ ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ از طبع عبده مصر

۲- «مقالات الطالبین» ص ۵۲

رفت.

پدر من از دنیا رفت نه در همی باقی گذاشت و نه دیناری؛  
لَا صَفْرَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ (نه زردی و نه سبیدی) جز هفتصد درهم که  
میخواست برای اهل خود خادمی بخرد.<sup>۱</sup>

حاکم در «مستدرک» چنین آورده است که :

**خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلَىٰ النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلَىٰ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَشْتَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ: لَقَدْ قِبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيَّةِ رَجُلٌ لَا يَسْبِقُهُ الْأَوْلُونَ بِعَمَلٍ ، وَ لَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ .**  
وَ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ يُعْظِّيَهُ رَأْيَتُهُ ، فِي مَقَاتِلٍ وَ جِبْرِيلٌ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلٌ عَنْ يَسَارِهِ ، فَمَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ .

وَ مَا تَرَكَ عَلَىٰ أَهْلِ الْأَرْضِ صَفْرَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعَ مِئَةً  
دِرْهَمٌ فَضْلَتْ مِنْ عَطَايَاهُ أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ .<sup>۲</sup>

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي ؛ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَىٰ ، وَ أَنَا ابْنُ النَّبِيِّ ، وَ أَنَا ابْنُ الْوَصِّيِّ ، وَ أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ ، وَ أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ ، وَ أَنَا ابْنُ الدَّاعِيِّ إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ ، وَ أَنَا ابْنُ السَّرَّاجِ الْمُنْبِيرِ ، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ جِبْرِيلُ يَنْزِلُ إِلَيْنَا وَ

۱- تلخیص از روایت واردہ در «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۱۹۲

۲- «طبقات» ابن سعد، ج ۳، ص ۳۸؛ و «تاریخ طبری» ج ۵، ص ۱۵۷

دار المعارف مصر. و نیز همین مضمون را در «أمالی» صدوق، مجلس پنجاه و دوام ص ۱۹۲ از طبع سنگی؛ و در «اصول کافی» ج ۱، ص ۴۵۷؛ و در «بحار» ج ۹، ص ۶۴۹ از طبع کمپانی به نقل از «أمالی» صدوق آورده‌اند.

يَصْعَدُ مِنْ عِنْدِنَا ، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ  
الرَّجْسَ وَ طَهَرَهُمْ تَطْهِيرًا ، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ  
مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
ءَالِهِ وَ سَلَّمَ : قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ  
يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدُهُ فِيهَا حُسْنًا ؛ فَاقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ  
الْبَيْتِ ۱.

«بعد از شہادت امیر المؤمنین علیہ السلام امام حسن مجتبی علیہ السلام خطبه‌ای ایراد فرمودند و پس از حمد و ثنای حضرت باری تعالی شانه چنین به سخن پرداختند :

به تحقیق که در این شب گذشته، روح مردی به سرای جاودانی شناخت که هیچیک از پیشینیان به کردار و عمل او نرسیده‌اند، و در میدان مسابقه تقوی و عمل صالح از برابری و پیشی‌گیری بر او عاجز و فرو مانده‌اند؛ و نیز هیچیک از پیشینیان در این مضمار سبق به او نخواهند رسید.

مردی بود که رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلّم رایت جنگ را به او میداد، و در میدان کارزار با دشمنان خدا می‌جنگید در حالیکه جبرائیل از طرف راستش و میکائیل از جانب چپش او را مدد می‌نمودند؛ و هیچگاه پشت به جنگ نمی‌نمود و از نبرد بازنمی‌گشت مگر وقتیکه خداوند به دست او فتح میکرد.

۱- «مستدرک حاکم» بابُ فضائلِ حسن بن علی علیهمما السلام، ج ۳، ص ۱۷۲؛ و «مقاتل الطالبيين» ص ۵۲

و برای مردم روی زمین به عنوان ارشیه چیزی نگذاشت نه سفیدی و نه زردی مگر هفتصد درهم که از عطاها و بخشش‌های او زیاد آمده بود و میخواست با آن برای اهل خود خادمی بخرد.

سپس فرمود: ای مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد؛ و کسی که مرا نمی‌شناسد پس من حسن بن علی هستم، و من فرزند پیغمبر خدایم، و من فرزند وصی رسول الله‌ام، و من فرزند بشارت دهنده به بهشت هستم، و من فرزند ترساننده از عذاب خدا هستم، و من فرزند دعوت کننده مردم بسوی خدا به اذن او هستم، و من فرزند چراغ تابناک و مشعل فروزان هدایتم، و من از اهل بیتی هستم که جبراً ایل در خانه ما هبوط می‌کند و از منزل ما از نزد ما صعود می‌نماید، و من از اهل بیتی هستم که خداوند اراده کرده است هرگونه رجس و پلیدی را از آنان بردارد و آنها را به مقام طهارت مطلقه برساند، و من از اهل بیتی هستم که خداوند مودّت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است و خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش چنین خطاب فرموده است: بگو من از شما هیچ مُزدی را نمی‌خواهم مگر مودّت به ذوی القُرباَیِ من، و کسیکه مرتكب حسن‌های گردد، ما نیکوئی را درباره او زیاد می‌گردانیم؛ ارتکاب حسن‌های مودّت ما اهل بیت است.).

نظیر این استشهاد را نسبت به مقام طهارت، هیئت‌می در «مجمع الزَّوَائِد» از حضرت مجتبی علیه السَّلام آورده است.<sup>۱</sup> و در

---

۱- «مجمع الزَّوَائِد» بابُ فضائلِ أهلِ البيت، ج ۹، ص ۱۷۲

«غاية المرام» و «فرائد السّمطين» و «ينابيع الموَدة» نیز روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

بعد از خطبه، حضرت مجتبی علیه السلام یکسره به سراغ ابن ملجم آمدند؛ چون حضرت اُمّ کلثوم آن حضرت را سوگند داده بود که بعد از شهادت پدرم، به آن خدائی که عالم را خلق کرده است راضی نیستم یک ساعت در قتل ابن ملجم درنگ کنی.

امام فرمود: ای ابن ملجم! که ترا وادار کرد که دست به چنین کاری زدی؟

گفت: عهدی که با خدا کرده بودم! حالا اگر مرا اجازه دهی به شام میروم و معاویه را هم می‌کشم و به نزد تو بر می‌گردم، اگر خواهی مرا قصاص کن و اگر خواهی عفو نما!

حضرت فرمود: سوگند بخدا که هیچ مهلت نداری تا به دوزخ واصل شوی! در اینحال فقط با یک شمشیر او را کشتند، و سپس مردم جّهش را برداشته و در مغار انداختند.

روایاتی که در عذاب بزرخی ابن ملجم وارد شده، از عذابهای بزرخی بسیار شدید است و علماء اسلام در کتب مفصله خود نوشتند.

۱- «غاية المرام» طبع سنگی، ص ۲۹۵، حدیث شانزدهم؛ و حَمْوِينی در «فرائد السّمطين» بنا به نقل «غاية المرام» ص ۲۹۱، حدیث سی و پنجم؛ و «ینابيع الموَدة» باب ۹۰، ص ۴۷۹ از حافظ جمال الدّین زَنْدی در نظم «دُرَر السّمطين» نقل کرده است.

در اینجا در دو موضوع باید بحث نمود :

اول آنکه : چرا أمیر المؤمنین عليه السلام در زمان حیات خود ، قاتل خود ابن ملجم را نکشتند ، با آنکه کراراً خود آن حضرت خبر داده بود که عبدالرحمن بن ملجم مرادی قاتل من است ؛ و بسیاری از اصحاب به آن حضرت عرض کرده بودند که شما او را بکشید<sup>۱</sup> و

۱- در «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۴۲ ، ص ۱۹۶ به نقل از «بصائر الدّرجات» ص ۲۴ با سند متصل خود از بعضی از اصحاب أمیر المؤمنین عليه السلام نقل کرده است که :

عبدالرحمن بن ملجم مرادی با جماعتی از مسافرین و وافدین مصر در کوفه وارد شد ، و آنها را محمد بن أبي بکر (ره) فرستاده ، و نامه معزّی آن مسافرین و وافدین در دست عبدالرحمن بود . چون آن حضرت نامه را قرائت میکرد و مرویش به نام عبدالرحمن بن ملجم افتاد ، فرمود : تو عبدالرحمنی ؟ خدا لعنت کند عبدالرحمن را ! عرض کرد : بلی ای امیر مؤمنان ! من عبدالرحمن هستم ! سوگند بخدا ای امیر مؤمنان من تو را دوست دارم !  
حضرت فرمود : سوگند بخدا که مرا دوست نداری ! حضرت این عبارت را سه بار تکرار کرد .

ابن ملجم گفت : ای امیر مؤمنان ! من سه بار سوگند میخورم که تو را دوست دارم ؛ آیا تو هم سه مرتبه سوگند یاد میکنی که من تو را دوست ندارم ؟  
حضرت فرمود : وای بر تو ! خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد خلق کرده است ، و قبل از خلق اجساد ، ارواح را در هوا مسکن داده است . آن ارواحی که در آنجا با هم آشنا بودند در دنیا هم با هم انس و الفت دارند ، و آن ارواحی که در آنجا از هم بیگانه بودند در اینجا هم اختلاف دارند ؛ و روح من روح تو را اصلاً نمیشناسد !

و چون ابن ملجم بیرون رفت حضرت فرمود : اگر دوست دارید قاتل مرا ببینید ، او را ببینید . بعضی از مردم گفتند : آیا او را نمیکشی ؟ یا آیا ما او را بـ

حتّی خود عبدالرحمن نیز به آن حضرت پیشنهاد کشتن خود را نموده بود.

**جواب آنکه :** اوّلاً امیر المؤمنین علیه السلام که خود مصدر عدالت و محور داد و قسط است ، به چه جرم و جنایتی عبدالرحمن را که تا آن هنگام مرتکب گناهی نشده است بکشد ؟ آیا این خود جرم و جنایت نیست ؟ در اینصورت حضرت به جای ابن ملجم ، جانی و ابن ملجم به جای حضرت ، معصوم و بی‌گناه نمود می‌نمود . و بر کسی که خود میزان قسط و عدالت است ، این عمل صحیح نیست . بلکه قصاص قبل از جنایت ، خود جنایتی است . زیرا میدانیم که قصاص فقط در صورت قتل است ، نه نیت و اراده قتل ، و نه میل و اشتیاق به قتل ؛ و در صورت عدم تحقیق قتل ، گرچه نیت و میل و اراده اش نیز تحقیق یافته باشد قصاصی نیست .

**ثانیاً** اینکه تا علّت تامّه قتل تحقیق نپذیرد ، قتل واقع نخواهد شد ، و یکی از علل کشتن امیر المؤمنین علیه السلام ابن ملجم را اینستکه آن حضرت اراده کشتن او را بنمایند ، و چون این کشتن غیر مشروع است به علّت آنکه جنایتی هنوز از او سر نزده است ، لذا کشتن ابن ملجم محال است .

**ثالثاً** اینکه اگر واقعاً و حقیقتاً در علم خداوند بر اساس سلسله اسباب و مسیّبات و علل و معلومات چنین معین و مقدّر است که

---

« نکشیم ؟ فرمود : سخن از این کلام شما شگفتانگیزتر نیست ؟ آیا شما مرا امر می‌کنید که قاتل خود را بکشم !؟

ابن ملجم قاتل و حضرت أمير المؤمنين عليه السلام مقتول باشند ، بنابراین چگونه به عکس گردد و أمير المؤمنين قاتل و ابن ملجم مقتول واقع شود ؟! و این جز خرابی علم خدا چیزی نیست نعوذ بالله .

و مُحَصَّل مطلب آنکه اگر این علم صحیح باشد ، ابن ملجم قاتل خواهد بود گرچه ثقلین جمع شوند و مانع گردند ؛ و اگر صحیح نباشد در اینصورت کشنن ابن ملجم بیمورد بوده و شخص بیگناه و بدون جریه‌ای را کشته‌اند .

نظیر این اشتباه بزرگ ، به فرعون نسبت داده شده است که چون کاهنان به او گفتند که از بنی إسرائیل و سِبْطِيَان پسری متولد میشود که تاج و تخت تورا بر هم میزند ، او شروع به کشنن پسران نمود ، و هر پسری که از هر زن سبطی متولد میشد سر میبرید .

مسکین نمیدانست که اگر واقعاً اخبار کهنه صحیح باشد بالأخره آن پسری که تاج و تخت را بر هم میزند خواهد آمد ، و او در بین این پسران جان سالم بدر خواهد برد ، و در اینصورت پسرانی که کشته شده‌اند همگی غیر از آن پسر معهود بوده و همه بیگناه ذبح شده‌اند . و اگر اخبار کهنه غلط باشد ، در اینصورت نیز همگی آن پسران را بیگناه ذبح نموده است .

و بر همین اساس است که چون آن حضرت إخبار از شهادت خود به دست ابن ملجم داد ، و اصحاب گفتند : أَوَ لَا تَقْتُلُه ؟ أَوْ قَالَ : نَقْتُلُه ؟ آیا نمی‌کشی اورا ؟ یا آیا ما او را نکشیم ؟ حضرت در پاسخ فرمود : مَا أَعْجَبُ مِنْ هَذَا ؟ تَأْمُرُونَنِي أَنْ

## ۱- قاتل قاتلی؟

«چقدر این کلام شما برای من موجب شگفت است؟ آیا شما

مرا امر می‌کنید که قاتل خود را بکشم؟»

دوم آنکه: حضرت درباره عبدالرحمن سفارش نمودند که از غذا و خوراک و آشامیدنی او کم نگذارند؛ و خود پس از نوشیدن جرعه‌ای از شیر، ظرف شیر را برای او فرستاد. و به حضرت امام حسن علیه السلام وصیت کرد که او را مثله<sup>۲</sup> نکنند، چشم و گوش و

۱- «بحار» طبع حروفی، ج ۴۲، ص ۱۹۶ به نقل از «بصائر الدرجات» ص ۲۴؛ و بنا به نقل «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۴۶ و ۶۴۷ از «کشف الغمة» از «مناقب» خوارزمی در یکجا که به امیر المؤمنین عرض کردند: **أَفَلَا تُقْتَلُهُ؟** قال : لا ؛ فَمَنْ يَقْتُلُنِي إِذَا؟ «اگر من او را بکشم پس چه کسی مرا می‌کشد؟»

۲- در رساله ۴۷ از «نهج البلاغة» ج ۲، ص ۷۷ از طبع عبده مصر، وارد است که آن حضرت در ضمن وصیت‌های خود فرمودند: **إِنْظُرُوهُ إِذَا أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبِتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبْ بُوْهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ، وَ لَا يُمْثَلُ بِالرَّجُلِ؛ فَإِنَّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ يَقُولُ: إِيَاكُمْ وَ الْمُثْلَهُ وَ لَوْ بِالْكُلِّ الْعَقُورِ.**

و در «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۶۳ به همین الفاظ از «نهج البلاغة» آورده است، و در ص ۶۶۰ از «مناقب» خوارزمی نقل کرده است. و در «تاریخ طبری» به تحقیق محمد أبوالفضل إبراهیم ج ۵، ص ۱۴۸ آورده که: **وَ قَدْ كَانَ عَلَى نَهْيِ الْحَسَنِ عَنِ الْمُثْلَهِ . وَ قَالَ يَا بَنَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ! لَا أُفْسِكُمْ تَخْوِضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ تَقُولُونَ : قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ! أَلَا لَا يُمْتَلِّنَ إِلَّا قاتلِي . إِنْظُرْ يَا حَسْنُ ! إِنَّ أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبِتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبْ بُوْهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ ؛ وَ لَا تُمْثَلُ بِالرَّجُلِ فَإِنَّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ : إِيَاكُمْ ↪**

بینی و زبان و دست و پای او را نبرند ، و او را زنده نسوزانند ؛ بلکه چون یک شمشیر زده است فقط یک ضربه از شمشیر بر سر او فرود آورند ، و اگر نیز او را عفو کنند بهتر است .

در وصیت خود میفرماید :

إِنْ أَبْقَى فَأَنَا وَلِيُّ دَمِيْ ، وَ إِنْ أَفْنَى فَالْفَنَاءُ مِيْعَادِيْ ، وَ إِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةً ، وَ لَكُمْ حَسَنَةً ؛ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا ، أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ؟

فَيَا لَهَا حَسَرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً ،  
أَوْ يُؤْدِيهِ أَيَّامُهُ إِلَى شَقْوَةٍ . جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا يَقْصُرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ رَغْبَةً ، أَوْ يُحْمَلُ عَلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نِقْمَةً ، فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ

بِهِ .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ! ضَرْبَةً مَكَانَ ضَرْبَةٌ ، وَ لَا تَأْثِمْ .

«اگر من زنده بمانم خود صاحب اختیار و ولی خون خود هستم ، و اگر بمیرم و فانی گردم ، فناه میعاد و میقات من است ، و اگر ضارب

وَ الْمُثْلَةَ وَ لَوْ أَنَّهَا بِالْكُلِّ الْعَقُورِ .

و عین این حدیث را ابن اثیر در «کامل» ج ۳، ص ۳۹۱ آورده است .

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۵۱ به نقل از «کافی»؛ و «بحار» طبع حروفی، ج ۴۲، ص ۲۰۷؛ و در «بحار» ج ۹، ص ۶۶۱ به نقل از «من لا يحضره الفقيه» آورده است که :

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ! أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ بَعْدِي وَ وَلِيُّ الدَّمِ ؛ فَإِنْ عَقَوْتَ فَلَكَ ، وَ إِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَةً مَكَانَ ضَرْبَةٌ ، وَ لَا تَأْثِمْ .

را عفو کنم این عفو برای من موجب تقرّب و برای شما حسن‌های است . پس بنابراین عفو کنید و از جرم ضارب چشم بپوشید ، آیا دوست ندارید که خداوند نیز از خطاهای و گناهان شما درگذرد ؟

پس چه بسیار حسرت است برای کسیکه در غفلت بسر میبرد اینکه عمرش ، حجّت خدا علیه او باشد ، یا آنکه روزگار و ایامش اورا به شقاوت بکشاند .

خداوند ما را و شما را از افرادی قرار دهد که هیچ رغبت و میلی آنها را از اطاعت خدای تعالیٰ باز ندارد ، و بعد از مردن هیچ نقمت و گرفتاری و عقوبی بر آنها بار نشود ، پس حقاً و صرفاً ما برای خدا هستیم و به خدا هستیم .

پس رو به حضرت امام حسن علیه السلام نموده و فرمودند : ای نور چشم و ای فرزند من ! فقط یک ضربه در مقابل یک ضربه ؛ و در زیاده روی گناه است ، و گناه مکن .»

اوّلاً چرا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به قاتل خود تا این سرحد ، شفقت و مدارا داشتند ؟

و ثانیاً چرا حضرت امام حسن علیه السلام قاتل را عفو ننمودند ، و او را به قصاص کشتند ؟

برای حلّ این موضوع باید گفت :

میدانیم که کارهای امیرالمؤمنین علیه السلام بر محور تشسفی خاطر شهوی یا غضبی ، و یا بر اساس حسد و کینه و طمع و بخل دور نمیزده است ، بلکه تمام افعال آن امام راستین طبق عدل و تقوی و

طهارت باطن بوده است و بلکه بهترین و عالی ترین نمونه کتاب الهی و معلم بشریت است .

جائی که در قرآن کریم وارد است :

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ  
لِّلصَّابِرِينَ .<sup>۱</sup>

«اگر بخواهید پاداش عقوبته را که بر شما وارد شده است بدهید ، پس به همان مقدار و همان کیفیتی که عقوبت شده اید پاداش دهید . و اگر صبر کنید و از گناه عقوبت کننده درگذرید ، هر آینه این صبر برای شکیبايان مورد پسند و اختیار است!»

بنابراین ، أمیر المؤمنین که امیر و پیشوای مؤمنان است ، خود در عمل بدین آیه مبارکه یگانه الگو و نمونه بارز و برنامه راستین است .<sup>۲</sup>

### - آیه ۱۲۶ ، از سوره ۱۶ : التحل

۲- در جائی که ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم روایت میکند که فرمود : ما أَنْزَلَ اللَّهُ ءَايَةً فِيهَا «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا» إِلَّا وَ عَلَىٰ رَأْسِهَا وَ أَمْرُهَا . «هیچ آیه ای از قرآن کریم نیامده است که در آن يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا باشد ، مگر آنکه علی رأس آن و امیر آنست». یعنی أمیر المؤمنین بر تمام مؤمنان در خطابات و تکالیف وارده نسبت به آنان ریاست و امارت دارد . و این ریاست عنوان اعتباری نیست ، بلکه بر اساس ملکات شریفه موجوده در نفس آن حضرت است ، بنابراین در این مقاد آیه شریفه و إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ نیز امیر مؤمنان ریاست و امارت دارد . یعنی در تحقق به این مقام امیر عفوکنندگان و صبرکنندگان است ؛ و گرنه اگر ایشان عفو را مقدم نمیداشتند و بتاً حکم به قصاص می نمودند ، اگر از زمان رسول خدا تا روز قیامت یک فرد از افراد امت پیدا میشد که در چنین موقعیتی عفو را مقدم دارد ، تحقیقاً در عمل ⇝

و اما عدم عفو حضرت مجتبی به علّت عدم مساعدت جوّ و منطقهٔ اسلام در آن روز بوده است. چون با وجود توطئه‌های معاویه، و تمرد اهالی کوفه از ادame جنگ، و اضطراب و تشویش دولت و حکومت اسلام؛ عفو عبدالرحمن بن ملجم دلیل بر شکست و ضعف دولت حضرت مجتبی محسوب میشد، فلذاً حضرت بر اساس مصلحت عامّة مسلمانان قصاص را مقدم داشتند.

میل أمیر المؤمنین علیه السّلام به عفو بر اساس کرامت نفس و گذشت شخصی خود بوده، و قصاص حضرت مجتبی بر اساس صلاح عامّه و حفظ دولت اسلام بوده است.

این است که عامّة مسلمین در مرگ آن حضرت در سوگ نشستند، چون چنین امام متحقّق به حقّ و عادلی را از دست دادند، و این مصیبت تمام شهر مکّه و مدینه و خانه‌های آنجا را گرفت.

امیر المؤمنین علیه السّلام در شب ضربت خوردن، رؤیا و خواب مُوحش و مُدهش خود را برای امام حسن علیه السّلام نقل کردند و فرمودند: من دیدم مثل اینکه جبرائیل علیه السّلام از آسمان نزول کرد و بر روی کوه أبو قبیس قرار گرفت، و از آن کوه دو پاره سنگ

---

به این آیه و انجام این تکلیف، او امام، و أمیر المؤمنین مأمور قرار میگرفت و چنین نیست.

روایت واردہ از ابن عباس را در «حلیة الأولياء» ج ۱، ص ۶۴؛ و در «مطالب السَّئول» طبع سنگی، ص ۲۱ از «حلیة الأولياء»؛ و در «ینابیع المودّة» باب ۵۶، ص ۲۱۲ آورده‌اند.

برداشت و آنها را در کعبه آورد ، و بر بام کعبه رها کرد و آن دو سنگ را چنان به هم کوفت که مانند خاکستر نرم شد ، و آن گردهارا به باد داد ، و هیچ خانه‌ای در مکه و در مدینه نماند مگر آنکه در آن از آن گرد و خاکستر داخل شد .

حضرت مجتبی علیه السلام عرض کرد : ای پدر جان ! تعبیر این رؤیا چیست ؟

حضرت فرمود : ای نور دیده من ! اگر این رؤیا صادق باشد تعبیرش آنست که لامحاله پدرت کشته خواهد شد ، و هیچ خانه‌ای در مکه و مدینه نمی‌ماند مگر آنکه از مصیبت شهادت من ، در آن غم و اندوهی وارد می‌شود .<sup>۱</sup>

این مکارم اخلاق و معالی درجات و مقامات روحی امیر المؤمنین بوده است که او را امام بشریت کرده است .

او وصی رسول الله است و درباره رسول الله آمده است : وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ .<sup>۲</sup>

چه خوب امّا شافعی بنا به نقل «ینابیع المودة» سروده است :

فَيَلَىٰ قُلْ فِي عَلَىٰ مَدَحًا ذِكْرُهُ يُخْمِدُ نَارًا مُؤْصَدَهُ<sup>(۱)</sup>  
 قُلْتُ لَا أُقْدِمُ فِي مَدْحٍ امْرَئٍ ضَلَّ ذُولَلَبَّ إِلَىٰ أَنْ عَبَدَهُ<sup>(۲)</sup>  
 وَ النَّبِيُّ الْمُضْطَفَىٰ قَالَ لَنَا لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعَدَهُ<sup>(۳)</sup>  
 وَضَعَ اللَّهُ بِظَهْرِي يَدَهُ فَأَحَسَّ الْقَلْبُ أَنْ قَدْ بَرَدَهُ<sup>(۴)</sup>

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۷۰

۲- آیه ۴ ، از سوره ۶۸ : القلم

وَعَلَىٰ وَاضِعٍ أَفْدَامَهُ فِي مَهَلٍ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ<sup>(۵)</sup>

۱- به من گفته شده است که درباره علی بن ابی طالب مدحی بگو که یاد نمودن از آن مدح ، آتشی را که از هر طرف احاطه کرده است ساکن و خاموش نماید .

۲- من گفتم : من هیچگاه در توان خود نمی بینم که مدح کسی را بگوییم که عقلاً درباره او چنان گمراه شدنده تا سرحدی که او را معبد خود دانسته و به پرستش او قیام کردن .

۳- و پیامبر اسلام حضرت مصطفی به ما چنین فرمود : در شب معراج که به آسمانها بالا رفت ،

۴- خداوند دست خود را در کتف من گذارد ، بطوریکه دل من احساس خنکی و طراوت از دست خدا می نمود .

۵- و علی مرتضی پاهای خود را گذارده است در همان محلی که خداوند دست خود را قرار داده بود .

---

۱- «ینابیع المؤدّة» باب ۴۸ ، ص ۱۴۰



## مجلس مسبت و سوم

مُراد از زنده شدگانِ صور او فرآدمورداً مستثنٰء



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال اللهُ الحكيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :  
 وَ نُفَخَ فِي الْصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ  
 إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَسْتَرُونَ \* وَ  
 أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِئَ إِلَيْهِ الْمُنْبَهِينَ  
 وَ اشْهَدَ أَعْوَادِ قُضَى بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ .

(دو آیه ۶۸ و ۶۹، از سوره زُمر : سی و نهمین سوره از قرآن کریم)  
 «و در صور دمیده میشود ، پس تمام کسانیکه در آسمانها هستند  
 و تمام کسانیکه در زمین هستند از شدت خوف و وحشت هلاک  
 میشوند ؛ مگر کسانیکه خداوند بخواهد و مشیت او مردن آنها را مقدّر  
 ننموده باشد . و پس از آن بار دیگر در صور دمیده میشود ، پس ناگهان

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان .

و بدون فاصله همه زنده ، و بی درنگ ایستاده و در انتظار امر و فرمان خدا میباشند .

و زمین به نور پروردگارش روشن میگردد ، و کتاب قرار داده میشود ، و پیامبران و شهیدان را میآورند و بین آنان به حق حکم میشود ؛ و ایشان ابداً مورد ستم و ظلم واقع نخواهند شد .» همانطور که سابقاً ذکر شد این دوبار دمیده شدن در صور ، از باب تشبیه مطالب عالیه عقليه و معانی کلیه تجرّدیه به مطالب محسوسه و جزئیه است .

چون معمولاً زمانیکه سلاطین بخواهند افواج خود را برای نبرد حرکت دهنند ، اوّل بوق تهیئ و آماده باش میزنند ، و پس از آن برای بار دویم بوق حرکت بطرف مقصدی که منظور است .

نفح اوّلی که در صور دمیده میشود و همه مردم میمیرند ، همان فناء در ذات خداست ؟ زیرا که تمام موجودات بدون استثناء باید به خدارجوع کنند .

**وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ .**

«و تمام بازگشتن‌ها منحصراً بسوی خداست .»

**أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ أَلَا مُؤْرُ .**

«آگاه باشید که منحصراً امور بسوی خدا بازگشت میکند .»

- ۱- ذیل آیه ۲۸ ، از سوره ۳ : ءال عمران ؛ و ذیل آیه ۴۲ ، از سوره ۲۴ : النّور ؛ و ذیل آیه ۱۸ ، از سوره ۳۵ : فاطر
- ۲- ذیل آیه ۵۳ ، از سوره ۴۲ : الشّوری

وَلِلَّهِ غَيْبُ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ .<sup>۱</sup>

«و عوالم غيب آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد ؛ و تمام

امور بازگشتنش بسوی اوست.»

يَا أَيُّهَا الْأَنْسَنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَذَّ حَا فَمُلَقِّيْهِ .<sup>۲</sup>

«ای انسان ! تو حقاً با سعی و کوشش و زحمت بسوی

پروردگارت رهسپار هستی و به شرف ملاقات او خواهی رسید.»

وَأَنَّ إِلَيْ رَبِّكَ أَلْمَتَهَیِ .<sup>۳</sup>

«و محل انتهاء جمیع ، بسوی پروردگار تو میباشد.»

و امثال این آیات کریمه که در قرآن مجید بسیار است ، و دلالت

دارند بر آنکه تمام موجودات باید فانی در ذات خدا گردند .

و بواسطه صور دوّم که صور احیاء است بقاء بالله پیدا می کنند ،

و بشر و نفوس عالیه فرشتگان سماویه بعد از نیل به فناه مشرّف به

مقام بقاء شده و به بقای ذات مقدس حضرت احادیث باقی خواهد

بود .

حال باید دید مراد از مَنْ فِي الْسَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ چه

کسانند ، و مصدق افراد مورد استثناء إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ كیستند .

مراد از مَنْ فِي الْأَرْضِ افرادی هستند که از این دنیا رفته و در

عالیم بزرخاند ، نه کسانی که الان روی زمین زندهاند ؛ زیرا اگر با صور

۱- صدر آیه ۱۲۳ ، از سوره ۱۱ : هود

۲- آیه ۶ ، از سوره ۸۴ : الانشقاق

۳- آیه ۴۲ ، از سوره ۵۳ : النجم

اول موجودات روی زمین هلاک گردند و با صور دیگر در قیامت حاضر شوند ، اینها یک موت و حیات بیشتر پیدا نکرده و عالم برزخ را طی نکرده‌اند .

در حالیکه طبق تصریح آیه مبارکه :

**وَ مِنْ وَرَاءِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبَعْثُونَ ۖ ۱**

تمام موجودات باید برزخ را طی کنند ، یا طولانی یا کوتاه ؛ و علی کلا التقدیرین طی عالم برزخ ضروری است .

بنابراین اگر با آن نفخی که دمیده میشود ، موجودات روی زمین نیز هلاک شوند و سپس در قیامت حاضر گردند ، برزخ آنها از دست میرود و «طفره» پیدا میشود ؛ و این خلاف مفاد قرآن کریم است که برای تمام افراد انسان عبور از برزخ را **إِلَى يَوْمٍ يُبَعْثُونَ** مقرر داشته است .

روی این بیان باید گفت : مراد از **وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ** کسانی هستند که از دنیا رفته و در برزخ در انتظار عالم قیامت هستند . زیرا همانطور که در سابق گفته شد عالم برزخ از تتمه دنیاست ، و عالم برزخ را عالم زمین گویند و عالم قبر نیز گویند ، و برزخ را **جَنَّةُ الدُّنْيَا** (بهشت دنیا) نیز نامند ، و عالم آخر دنیا و دنباله دنیا نیز گویند ؛ و براین اساس به عالم برزخ در این آیه شریفه تعبیر به **أَرْضِ** شده و به ساکنان آن تعبیر به **مَنْ فِي الْأَرْضِ** گردیده است .

پس افرادی که از دنیا رفته و در عالم برزخ در صورت‌های مثالی

۱- ذیل آیه ۱۰۰ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

هستند ، بواسطه نفح اوّل در صور همه هلاک میشوند ، یعنی صورت‌های مثالی و قالب‌های بُرْزَخ را خلع می‌کنند و میریزند . داستان مردم بُرْزَخ را خداوند عز و جل در قرآن مجید بیان میفرماید :

وَ يَوْمَ تَقُومُ الْسَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرُمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ  
كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ \* وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ أَلِيمَنَ لَقْدُ  
لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَيْيَ تَوَسَّلُوا يَوْمَ الْبَعْثَةِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ  
لَا تَعْلَمُونَ .<sup>۱</sup>

«روزی که ساعت قیامت بر پا شود ، مجرمین سوگند یاد می‌کنند که غیر از یک ساعت در بُرْزَخ درنگ نکرده‌اند ؛ همینگونه عادتشان در دنیا چنین بود که از راستی به دروغ می‌پرداختند ، و از حق به باطل متمایل میشدند .

و آن کسانی که از طرف خدا دارای مقام علم و ایمان شده‌اند ، به آن مردم مجرم گویند : شما تا روز قیامت که امروز است درنگ کرده‌اید ولیکن بر این درنگ آگاه نبوده‌اید !)

و نیز میفرماید :

قَلَّ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ \* قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ  
بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلَلِ الْعَادِينَ \* قَلَّ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَدِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ  
تَعْلَمُونَ .<sup>۲</sup>

۱- آیه ۵۵ و ۵۶ ، از سوره ۳۰ : الرَّوْم

۲- آیات ۱۱۴ تا ۱۱۲ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

«خداؤند (به کسانی که در روز بازپسین میزان اعمالشان سبک است) میفرماید : چه مقدار شما در روی زمین درنگ کردید ؟ میگویند : ما یک روز یا مقداری از یک روز را درنگ کردیم ؛ حسابگران را بیاور و از آنان پرسش نما ! خداوند میفرماید : شما درنگ نکردهاید مگر مقدار اندکی ؛ اگر چنین باشید که بدانید».

اما آن کسانی که در آسمانها هستند : فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ ، مراد ارواح سُعداء و مقرّبین و ارواح ملائکه و ارواح موجودات مجرّدَه قُدسيّه و جواهر متألّق عوالم بالاست که یا اصلاً عبور از بزرخ را نداشته اند و یا از بزرخ عبور نموده و به علت عدم گرفتاری در بزرخ و مُحدّد شدن به عالم صورت ، در عالم نفس وارد و ارواح آنها در آسمانها قرار گرفته است .

آیات قرآن کریم بر این معنی دلالت دارد :

وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ ۚ ۱

«روزی شما و آنچه به شما و عده داده شده است در آسمان است».

قل لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لَا تَسْتَقْدِمُونَ ۲ .  
و بگو برای شماست و عده گاه روزی که یک ساعت نمی توانید از آن عقب بیفتید و یا از آن جلو بیفتید».

۱- آیه ۲۲ ، از سوره ۵۱ : الذاريات

۲- آیه ۳۰ ، از سوره ۳۴ : سباء

**وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
آلَانِهِرٌ .<sup>۱</sup>**

«وعده داده است خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت هائی را که

در زیر درختان سر بهم آورده آن نهرهائی جاری است.»

**إِلَيْهِ يَصْعُدُ الْكَلِمُ الظَّيْبُ وَأَعْمَلُ الصَّالِحُ يَوْقَعُ .<sup>۲</sup>**

«کلام پاک و پاکیزه (که همان نفس مجرّد انسان مؤمن است)

بسوی خدا بالا می‌رود، و عمل صالح موجب بالارفتن آن می‌شود.»

**يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ .<sup>۳</sup>**

«خداؤند افرادی را که از شما ایمان آورده‌اند و افرادی را که به

آنان علم داده شده است به درجاتی بالا می‌برد.»

**تَعْرُجُ الْمَلَكَةَ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ .<sup>۴</sup>**

«روح و فرشتگان بسوی خدا صعود و عروج می‌کنند.»

و آیه شریفه :

**هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى  
عِنْدَهُ .<sup>۵</sup>**

«خداؤند آن کسی است که شمارا از گل آفرید و سپس برای شما مددتی مقرر فرمود، و اجل مسمی در نزد اوست؛ تمام این امور را در تحت اجل و مدت، مقرر میدارد.»

۱- صدر آیه ۷۲، از سوره ۹: التوبه      ۴- صدر آیه ۴، از سوره ۷۰: المعارج

۲- قسمتی از آیه ۱۰، از سوره ۳۵: فاطر      ۵- صدر آیه ۲، از سوره ۶: الأنعام

۳- قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۵۸: المجادلة

و نیز بسیاری دیگر از آیات قرآن که دلالت بر زندگانی انسانی در عالم تجرّد نفس و عندالله دارد.

و أَمّا آنَ صَعْقَهُ كَه بِرَ مردم زَدَه مِيشُود و بُنَيَ دُنْيَا بِرَچِيدَه  
مِيشُود و دُنْيَا مِضمَحَلَ مِيكَرَدد ، آنرا نفح در صور نمی‌گویند ؛ بلکه در بعضی از آیات قرآن به صَيْحَه تعبیر شده است ولیکن نه صَيْحَه  
برزخی :

**إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ حَمِدُونَ ۖ ۱**

«برای برچیدن اساس دنیا غیر از یک صیحه چیز دگری نیست ؛  
که بلافصله و درنگ ، همه افسرده و ساكت و خمود و مرده‌اند.»

**مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَغْرِبُونَ \* فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيهً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ۲ .**

«هیچ ترقّب و انتظاری را ندارند مگر یک صیحه واحده که در حالیکه آنها با یکدیگر خصوصت می‌کنند آنها را فراگیرد ؛ بطوریکه قدرت بر وصیّت کردن و یا رجوع و ملاقات خانواده خود را نیز نداشته باشند.»

پس بنابراین ، سه صیحه زده می‌شود : یک صیحه دنیوی و دو نفح صور : نفح إماته و نفح إحياء .

اما آن صیحه دنیوی که در اثر آن مردم روی زمین می‌میرند ، در قرآن مجید تعبیر به صَاحَه شده است :

۱- آیه ۲۹ ، از سوره ۳۶ : یَسَ

۲- آیه ۴۹ و ۵۰ ، از سوره ۳۶ : یَسَ

فَإِذَا جَاءَتِ الْصَّاحَةُ \* يَوْمَ يَقْرُرُ الْمَرءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ .<sup>۱</sup>

«پس زمانی که صدای کوبنده (صاخه) پدیدار شود ، روزی است که مرد از برادرش فرار میکند ، و از مادرش و پدرش میگریزد ، و نیز از زن و فرزندانش گریزان است.»

و نیز از آن تعبیر به نقر و زجر شده است :

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ \* فَذَلِكَ يَوْمٌ يَوْمٌ عَسِيرٌ \* عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ .<sup>۲</sup>

«پس چون در ناقور (بوق) دمیده شود ، پس آن روز ، روز مشکل و سختی است ، و بر کافران آسان نیست.»

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ .<sup>۳</sup>

«پس غیر از یک زجرهای نیست که همه زنده شده و نگاه می‌کنند.»

و نیز به ندای منادی از آن سخن رفته است :

وَآسْتَمْعُ يَوْمَ يُشَادِ الْمُمَنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ .<sup>۴</sup>

«و استماع کن در روزی که منادی از مکان نزدیک ندا میکند.»

باری ، این مطالب تا اینجا راجع به تفسیر من فی السَّمَوَاتِ وَ من فی الْأَرْضِ بود ، و دانستیم که موجودات بزرخیه و فرشتگان و ارواح سماویه از مؤمنان هستند . و نیز دانستیم که صیحه‌ای که با آن

۱- آیات ۳۳ تا ۳۶ ، از سوره ۸۰ : عبس ۳- آیه ۱۹ ، از سوره ۳۷

۲- آیات ۸ تا ۱۰ ، از سوره ۷۴ : المدثر ۴- آیه ۴۱ ، از سوره ۵۰ : ق

مردم دنیا می‌میرند غیر از دو نفح صور است .  
و مُحَصَّل کلام را میتوان بدین نحو خلاصه نمود که مراد از  
مَنْ فِي الْأَرْضِ بُرْزِ خَيَانِي هستند که در عالم صورت محبوسند ، و  
نتوانسته‌اند خود را از عالم بُرْزِ خارج کنند ، و اینان  **أصحابِ شمال**  
هستند .

و مراد از مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ فرشتگان و ارواح شهداء و سعدائی  
است که از بُرْزِ خَيَانِی گذشته ولی هنوز فنای در ذات احادیث پیدا  
نموده‌اند ، و اینان  **أصحابِ یمین** هستند .  
حال باید دید که مراد از استثناء چیست ؟ و افراد مستثنی چه  
کسانی هستند ؟

همه می‌میرند إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ . (مگر آن کسانی را که خدا  
بخواهد).

لابد باید آنها کسانی باشند که از فرشتگان و از ارواح اصحاب  
یمین و خوبان بالاتر و برتر بوده ، و باید آنقدر تاب و توان داشته  
باشند تا صیحه شدیدی که از صور بُرْزِ خَيَانِی خیزد و مردم بُرْزِ خارج را  
می‌کشد در قلب و گوش آنها هیچ اثر نگذارد ؛ آن صیحه‌ای که ملک  
الموت را می‌میراند و جبرائیل و میکائیل و تمام فرشتگان مقرّب را  
هلاک می‌کند در آنان بلا اثر باشد ؛ نه آنها را بکشد و نه به وحشت و  
فرع اندازد .

همانطور که گفتم ، این استثناء در دو آیه از سوره نمل و زمر  
آمده است .

حال در هر یک از این دو آیه جداگانه بحث ، و مراد از استثناء را از قرائت و امارات محفوفه به حول و قوّه خدا نشان خواهیم داد . اما در آیه سوره نمل :

وَ يَوْمَ يُنَفَخُ فِي الْأَصْوَرِ فَفَزَعَ مَنْ فِي الْسَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أَتُوْهُ دَاهِرِينَ .<sup>۱</sup>  
معنای <sup>۱</sup> **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** از آیات بعد استفاده میشود ، چون بعد از ذکر یک آیه دیگر میفرماید :

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرَزَعَ يَوْمَ إِذَا مِنُونَ \* وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي الْأَنَارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .<sup>۲</sup>

«کسی که حسنہ بیاورد ، برای او پاداش و جزائی بهتر از آن حسنہ خواهد بود ، و ایشان از فزع و هراس آن روز در آمانند ؛ و کسی که سیئه بیاورد پس با صورت و چهره خود به رو در آتش افکنده میشود ، و به آنها خطاب میرسد : این جزا و پاداش مگر غیر از نفس عمل شماست؟»

در این آیات میفرماید کسی که حسنہ انجام دهد از فزع و هراس در اینمی است ، پس کسانی که در تحت استثناء <sup>۱</sup> **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** واقع شوند و فرع آنها را شامل نگردد ، افرادی هستند که حسنہ آورده باشند .

۱- آیه ۸۷ ، از سوره ۲۷ : النَّمَل

۲- آیه ۸۹ و ۹۰ ، از سوره ۲۷ : النَّمَل

و مراد از حسنه در این جا ، مطلق حسنه است نه یک کار خوب و یا یک صفت و اخلاق خوب . چون اولاً اگر مراد از حسنه ، فی الجمله خوبی باشد ، دیگر استثناء در آیه فرع معنی ندارد و همه باید از فرع در امان باشند ، زیرا که احدي از افراد بشر نیست مگر آنکه فی الجمله حسنه و عمل خیری از او سرزده باشد .

و ثانیاً در اینجا حسنه در مقابل سیئه قرار داده شده است ، و خداوند بر سیئه وعده جهنم داده ؛ پس کسی که حسنه را با سیئه توأم نماید و نیکی و بدی را با هم در آمیزد از فرع آن روز در امان نمیباشد . و اینمی را که خداوند مختصّ اهل حسنه قرار داده است حتّماً باید اختصاص به افرادی داشته باشد که حسنه را بطور مطلق انجام داده باشند ؛ یعنی کسانی که ذاتشان نیکو و پاکیزه و کردار و صفات و اخلاقشان بطور کلّی پاک و طیب بوده باشد ؛ و اینان مورد استثناء از فرع در نفح صور هستند .

واز طرفی میدانیم خداوند سیئه و زشتی از اعمال را خبیث شمرده و محلّش را دوزخ مقدّر نموده است :

وَ يَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ .<sup>۱</sup>

«خداوند بعضی از خبیث را روی بعضی دیگر میگذارد و ایناشته و متراکم میکند ، و یکجا و یکپارچه در دوزخ میاندازد .»

و نیز فرموده است :

---

۱- قسمتی از آیه ۳۷ ، از سوره ۸ : الأنفال

**الْخَبِيثُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْأَخْبَيْثُونَ لِلْخَبِيثَتِ وَ الظَّيِّبُ  
لِلظَّيِّبِينَ وَ الظَّيِّبُونَ لِلظَّيِّبَتِ .<sup>۱</sup>**

«زنهای خبیثه برای مردان خبیث ، و مردان خبیث برای زنهای خبیثه هستند ؛ و زنهای طیبه برای مردان طیب ، و مردان طیب برای زنهای طیبه هستند.»

يعنى تمام سیئات و خبیثات حکم واحدی دارند .

و نیز هر کفر و نفاق و شرکی را پلیدی و رجس و نجاست شمرده

است :

**وَ أَمَّا آلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ  
مَا تُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ .<sup>۲</sup>**

«و امّا افرادی که در دلهای آنان از امراض روحی است ، پس پلیدی به پلیدی آنان افزوده میشود و در حال کفر ، از دنیا میروند.»

**إِنَّمَا الْمُمْشِرُكُونَ نَجَسٌ .<sup>۳</sup>**

«حقاً این است و جز این نیست که مشرکین نجس میباشند.»

و نیز بعضی از مراتب ایمان را شرك شمرده است :

**وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُمْشِرُكُونَ .<sup>۴</sup>**

۱- صدر آیه ۲۶ ، از سوره ۲۴ : النور

۲- آیه ۱۲۵ ، از سوره ۹ : التوبه

۳- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۹ : التوبه

۴- آیه ۱۰۶ ، از سوره ۱۲ : یوسف

«اکثریت این افرادی که ایمان می‌آورند در حقیقت شرک به خدای دارند.»

و بنابراین ، اکثریت مؤمنان از قذارت و نجاست شرک خفی در مصونیت نخواهند بود .

پس آن کسانی که به تمام معنی الكلمه از شرک خالص شده‌اند افرادی هستند که ابداً دل به غیر خدا نداده ، و سکونت و آرامشی غیر از حضرت او ندارند ، و برای ذات مقدس کبیرائی جل و عز هیچ شریکی در ذات و اسماء و صفات و أفعالش قرار نمیدهند ؛ و اینست معنای ولایت .

افرادی که چنین باشند ، طیب الذات و طیب الفعل می‌شوند ؛ یعنی سر و حقیقت آنها از دستبرد شیطان و نفس اماره پاک و پاکیزه گشته و در حرم امن و امان الهی ، بدون هیچ دغدغه و اضطراب ، خوش و خرم آرمیده‌اند .

و بازگشت کریمه شریفه :

**الَّذِينَ تَوَفَّهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَبِيبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۖ**

راجع به این کسان می‌باشد . چون طبیبین به معنای طیب الذات و پاکیزه نهاد است ؛ یعنی به ولایت که همان سپردن تمام امور جزءاً و کلأً به خدادست ، آنان پاک و پاکیزه شده‌اند . و سلام فرشتگان بر آنها همان معنای امان و امنیت است که در آیه فرع آمده است .

بنابر آنچه ذکر شد به دست آمد که مراد از مَن شَاءَ اللَّهُ كسانی هستند که تمام امور خود را به خدا سپرده و به مقام توکل و تفویض و تسليم رسیده ، و از آنها عبور نموده ذات خود را فانی در ذات حضرت احادیث نموده و هیچ شایبه‌ای از استکبار و فرعونیت و اظهار هستی در بقاها و زوایای نفس خود باقی نگذارده‌اند ؛ و اینست معنای ولایت .

و چه لطیف و شیرین «آیه مودّت» بدین معنی إشعار دارد :

**قُلْ لَا أَسْلَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَرِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ۖ ۱**

«ای پیامبر ! بگو : من از شما در مقابل زحمت رسالت و پیامبری، هیچ پاداش و اجر و مزدی نمی خواهم ، مگر آنکه به ذوی القربی مودّت نمایید . و کسی که مرتكب حسن‌های گردد ، ما حُسن و نیکوئی را برای او در آن حسن‌های زیاد خواهیم نمود ؛ و خداوند غفور و شکور است .»

يعنى کسی که خود را به ولایت بسپارد ، ما این حسن‌های او را پاداش حسن‌های خواهیم داد ؛ و پیوسته این حسن‌های در تزايد و تضاعف میباشد تا به سرحد ولایت برسد و از آن کانون رحمت و منبع فیض کامیاب گردد .

علیّ بن ابراهیم قمی در ذیل آیه فرع در تفسیر حسن‌های و سیئه چنین آورده است که :

---

۱- ذیل آیه ۲۳ ، از سوره ۴۲ : الشّوری

**الْحَسَنَةُ وَ اللَّهِ وَلَا يَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؛ وَ السَّيِّنَةُ عَدَاوَتُهُ .**

«حسنه سوگند بخدا که ولایت امیر المؤمنین است؛ و سیئه

دشمنی با آن حضرت است.»

ولایت امیر المؤمنین همان ولایة الله است که آثار و خواصش

ذکر شد.

و در «کافی» با سند خود روایت میکند از حضرت صادق

علیه السلام از پدرش از امیر المؤمنین علیه السلام تا میرسد به اینجا

که :

**فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحَسَنَةُ مَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ؛**  
**وَ السَّيِّنَةُ إِنْكَارُ الْوَلَايَةِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ . ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ**  
**الْأَيْةَ .<sup>۲</sup>**

«مراد از حسنی معرفت ولایت ما و دوستی ما که اهل بیت

هستیم میباشد؛ و مراد از سیئه انکار ولایت ما و دشمنی با ماست.»

آنچه تا به حال بیان شد راجع به استثناء در آیه فزع بود، و اما

استثناء در آیه صعق :

**وَ نُفِخَ فِي الْصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي الْسَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ**  
**إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظَرُونَ .**

باید دید که مراد از من شاء الله در این آیه چیست؟ و افرادی را

که خداوند نمی خواهد صعق و هلاکت آنها را فرا گیرد کدامند؟

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۸۰

۲- «کافی» ج ۱ ، ص ۱۸۵

میدانیم که ظاهر این آیه دلالت دارد بر آنکه افرادی که صعقه آنها را میگیرد و هلاک میشوند همان کسانی هستند که بعداً زنده میشوند و در محضر خداوند تبارک و تعالی قیام می‌نمایند . و همان کسانی هستند که به مفاد :

**إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ .<sup>۱</sup>**  
در پیشگاه پروردگار احضار شده و حضور پیدا می‌کنند . و چون از طرفی از احضار شدگان به مفاد :

**فَإِنَّهُمْ لَمْ يَحْضُرُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْأَكْلَمُ مُخْلَصِينَ .<sup>۲</sup>**

بندگان مُخلص خدا استثناء شده و از حضور معاف هستند ، بنابراین مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ که در آیه صعق استثناء شده‌اند بندگان مُخلص خدا هستند .

واز طرف دیگر خداوند بندگان مُخلص خود را در کتاب عزیزش چنین توصیف نموده است که از دستبرد ابليس - در هنگامیکه رانده و دور شد - محفوظ میباشد .

**قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غُوَيْثُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْأَكْلَمُ مُخْلَصِينَ .<sup>۳</sup>**

«ابليس به پروردگار چنین گفت : به عزّت تو سوگند که همه افراد بشر را إغوا میکنم ، مگر بندگان مُخلصین تو را.»

۱- آیه ۵۳ ، از سوره ۳۶ : یس

۲- قسمتی از آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸ ، از سوره ۳۷ : الصَّافَات

۳- آیه ۸۲ و ۸۳ ، از سوره ۳۸ : ص

و نیز خداوند در قرآن مجید بیان کرده است که اعوای شیطان بواسطه وعده‌های دروغ میباشد که به آنها میدهد و آنان می‌پذیرند، و به مقتضای شرك به خداوند عزوجل و شقاوت ذاتی خود که عین ظلم و عدوان است رهسپار جهنم شده و به عذاب سخت و دردنگ مبتلا می‌گردند.

وَقَالَ الشَّيْطَنُ لَمَا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَنٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَآسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُوْمُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلِ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .<sup>۱</sup>

«چون حکم پروردگار برای به جهنم رفتن متمردین و مستکبرین و تابعین آنها در روز قیامت جاری شود ، در این حال شیطان به جهنه‌میان میگوید : خداوند به شما وعده حق نمود ، و من نیز به شما وعده‌هائی دادم لیکن مخالفت آنها را نمودم ؛ و من در دنیا علیه شما هیچگونه إعمال قدرت و سلطنتی نداشتم مگر آنکه فقط شما را به گناه خواندم و شما از من پیروی نمودید ، بنابراین شما مرا سرزنش و ملامت نکنید بلکه خود را سرزنش و ملامت نمائید !

من امروز فریادرس شما نیستم ؛ و شما نیز فریادرس من نیستید ! در آن زمان که شما در دنیا به من میل می‌نمودید و مرا برای خدای خود شریک قرار میدادید ، من به این طرز عمل شما کافر بودم ؟

۱- آیه ۲۲ ، از سوره ۱۴ : إبراهیم

بدرستیکه ظالمان و ستمکاران در عذابی دردناک واقع میشوند.»  
از این آیه مبارکه استفاده میشود که سرزنش و ملامت راجع به خود آنها بوده نه به شیطان ؛ و آن گناه و معصیتی که انجام داده‌اند بازگشتش به شرک بوده ، و آنان به مقتضای شقاوت ذاتی خود شرک آورده و راه معصیت و گناه پیمودند .

**و اما بندگان مُخلِّصين خدا افرادی هستند که از شرک به تمام اقسام آن به ذات خود پاک و خالص شده ، و برای غیرپروردگار در هیچیک از عوالم اثری نمی‌بینند ، و وجودی استقلالی قائل نمی‌شوند . و برای غیر خدا احساس اسم و رسمی نمی‌کنند ، و برای خود هیچ نفعی و ضرری و مرگی و حیاتی و رجوع و بازگشتی را به عنوان تملک نمی‌بینند ، یعنی مالک هیچ قدرت و حیات و علم و عین و اثری نیستند ؛ و اینست معنای ولايت .**

**و بالجمله أولیاء الله که در دو آیه فرع و صعق استثناء شده‌اند و موت و هلاکت ندارند ، کسانی هستند که در دنیا طریق خلوص را پیموده و تمام افعال خود را برای حضرت معبود جل اسمه قرار داده ، و فعلًاً و صفةً و ذاتاً از شرک بیرون جسته و در عالم خلوص وارد شده‌اند ، و از تمام درجات مُخلِّصين (به کسر لام) گذشته و عین خلوص شده‌اند .**

برای آنها در این حال وجودی باقی نمانده است که نیاز به قبض روح داشته باشند . وجودشان و سرّشان و حقیقتشان مندک و فانی در ذات خدا شده ، در درجات محبت پیوسته با نوافل و بجائی آوردن

آنچه مورد محبت و رضای محبوب است ، مورد محبت خدا قرار گرفته و محبوب حضرت حق جل و عز واقع میگردند. گوششان گوش خدا ، چشمشان چشم خدا ، و دستشان دست خدا میشود ؛ رَزَقْنَا اللَّهُ وَكُلَّ مَنْ أَحَبَّ ، بِمُحَمَّدٍ وَءَالِهِ الطَّاهِرِينَ .

ولایت أمير المؤمنین و اولاد طیبین آن حضرت یعنی به مقام فنای مطلق در ذات خدا رسیدن و بقاء بالله پس از فنا پیدا نمودن ؛ و در اینصورت به مقام عبودیت مطلقه نائل آمدن ، و والی و حکمران عالم امكان به اذن خدا بودن ، و واجد مقام عصمت و طهارت و علوم لدینیه وأعلا مقامات تفویض و تسليم شدن ، و متخلق به جمیع اسماء علیا و صفات حُسناي الهی گردیدن ، همه و همه از آثار و لوازم آن ولایت است . ولذا در روایت اخیری که ذکر شد ، معرفت ولایت آنان را حسنہ ؟ و انکار ولایت آنها را سیئه قرار داده است .

ما خشنودیم که معرفت به ولایت آنها داریم نه آنکه خود دارای مقام ولایتیم ، و این نیز خود بسیار موجب مسرت و ابتهاج است . چون بواسطه معرفت به ولایت طبعاً ربط واقعی به حقیقت ولایت پیدا می شود ، و بالأخره این ربط و ارتباط موجب لحقوق و پیوستگی و به همبستگی میگردد ، و لازمه اش طلوع و ظهور و بروز آثار متبوع در تابع است . درباره فرعون ، در قرآن کریم وارد است که در روز قیامت پیشاپیش قوم خود حرکت میکند و آنرا وارد در آتش می سازد :

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدُهُمُ النَّارَ .<sup>۱</sup>

۱- صدر آیه ۹۸ ، از سوره ۱۱ : هود

این لحوظ بر اثر محبت و متابعت است که تجاذب مغناطیسی بین حبیب و محبوب، ایجاد اتحاد میکند.

هرگروه و دسته‌ای در روز قیامت ملحق به امامشان میشوند و به بهشت و یا جهنّم میروند.

شیعیان و تابعان و محبان و لایت امیر المؤمنین علیه السلام با اساس محبت و موذت و متابعت، به آن حضرت ملحق میگردند و با آن حضرت به بهشت میروند.

و این مطلب بسیار مهم بوده و برای پیروان آن حضرت بسیار جای دلگرمی و امیدواری است که گرچه در دنیا نتوانستند با کدح و سعی به مقام عبودیت مطلقه و لایت کلیه درآیند، لیکن بر اساس اقرار و اعتراف به لایت حقیقیه آن حضرت و پیروی از این خط مشی، خود را به آن حضرت رسانیده و در سایه الطاف و مراحم او و بر کانون مغناطیس محبت و جذبه لایت و موذت با آن حضرت به بهشت بروند.

امیر المؤمنین و اولاد طاهرين او، وجودشان از آلیش اهواه و افکار شهوانی و از کدورت هواجس شیطانی پاک و طاهر است؛ ولذا تراوشهات از آن منبع پیوسته امور صافیه و طاهره میباشد.  
از نفووس قُدسيه، ترشح کدورات و بدی‌ها معقول نیست؛  
از کوزه برون همان تراود که در اوست.

اگر شما در یک کوزه خالی گلاب بریزید پیوسته از منافذ آن گلاب بیرون می‌تراود نه سرکه شیره؛ لذا بعضی از مردم هنگامیکه

کوزه سفال آب ندیده را خریداری می‌کنند، هنوز که در آن آب نریخته‌اند آنرا پر از گلاب نموده و خالی می‌کنند و سپس در آن آب میریزند. این کوزه پیوسته بوی گلاب میدهد، و هر چند از آب آن بهره‌برداری کنند باز آب آن بوی گلاب دارد.

خاندان عصمت ذاتشان و سرّشان طاهر است. و از افراد مستثنی در آیه فزع و صعق هستند که هیچگاه گرد آایش هستی دامان وجود آنانرا ملوث ننموده است، و بوق جلال و صور جمال و نفح إماته و إحياء در صماخ گوش و در رگ و تین قلب آنان اثری نمی‌گذارد؛ آنان از این مراحل عبور ننموده و موت و حیاتی جزء به بقاء حضرت ربّ و دود ندارند، و مشیت خدا بر فزع و صعق آنان قرار نگرفته است.

محبت و پیروی از آنان دلالت بر نحوی از اتحاد می‌کند و الا بدون جهت، موذت و محبت درونی به چیزی تعلق نمی‌گیرد. کبوتر با کبوتر باز با باز کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز در کسی که پیروی از آثار و منهاج خاندان عصمت دارد و محبت طی طریق بر آن منهج قویم و راه راستین را در وجود خود احساس می‌کند، بدون شک و تردید باید یک نوع طهارت و پاکی وجود داشته باشد، و حتماً باید یک اثری گرچه جزئی باشد از آن متبع و محبوب در این حبیب و تابع موجود باشد؛ و الا اگر چنین نباشد لازم می‌آید که هر موجودی به هر موجودی محبت ورزد و طرح موذت و دوستی استوار کند؛ و اینچنین نیست.

مرحوم ملا صدر ارحمة الله عليه و فلاسفه اثبات کرده‌اند که :  
 لا يَعْرُفُ شَيْءٌ شَيْئًا إِلَّا بِمَا هُوَ فِيهِ مِنْهُ . «هیچ چیز دیگر را  
 نمی‌شناسد مگر به قدر آنچه از آن چیز در این چیز دیگر موجود  
 است». و انصافاً مطلب دقیق و لطیفی را بیان کرده‌اند .

در اینصورت باید به همین مقدار از محبت و متابعتی که موجود  
 است بسیار دلخوش بود ؛ زیرا این ربط حکم نور را دارد ، در هر جا  
 وارد شود ظلمت را دفع می‌کند .

نور گرچه کوچک و حقیر باشد ، قدرت دفع تاریکی را دارد ؛  
 بخلاف ظلمت که نمی‌تواند نور را بیرون کند . و نور بالآخره متصل به  
 کانون نور است ، و شعاع خورشید از آن جدائی ندارد ؛ نور جزئی  
 به کلی تر و نور ضعیف به قوی‌تر متصل شده و بالآخره به کانون نور  
 کلی و قوی ربط و ارتباط دارد .

امیر المؤمنین علیه السلام را کشتند ، خبر شهادت آن حضرت  
 منتشر شد ؛ هر کس با آن حضرت ربط داشت در ماتم نشست و در  
 سوگ آن امام راستین از دیده اشک ریخت و دلش سوخت .  
 افرادی هم خوشحال شدند و از این خبر اسف‌بار اظهار مسرت  
 و شادی کردند .

چون خبر شهادت آن حضرت را برای معاویه بردند گفت :  
 إِنَّ الْأَسَدَ الَّذِي كَانَ يَفْتَرِشُ ذِرَاعِيْهِ فِي الْحَرْبِ قَدْ قَضَى نَحْبَهُ .  
 «آن شیر بیشه کارزار که در میدان نبرد دو ذراع خود را می‌گشود و  
 صحنه جنگ را قبضه می‌نمود ، اجلش در رسید و مددش سپری شد».

و پس از آن این شعر را بیان کرد :

**قُلْ لِلأَرَابِ تَرْعَى أَيْنَمَا سَرَحْتُ**

**وَلِلظَّبَاءِ بِلَا خَوْفٍ وَلَا جَلٍ<sup>۱</sup>**

«به خرگوش‌ها و آهوها بگو هرجا میخواهند بچرند که دیگر

برای آنها هیچ خوف و ترس نیست.»

خبر رحلت وصی رسول الله به مدینه طیبه رسید ، تمام خانه‌ها

را غم و اندوه فراگرفت ، اما بینید عائشه چه میگوید ؟ چون این خبر

به او رسید سجدۀ شکر بجای آورد<sup>۲</sup> و پس از آن بدین شعر متمثّل

شد :

**فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَ اسْتَقَرَّ بِهَا النَّوَى**

**كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرُ<sup>۳</sup>**

۱- «متهی الامال» طبع رحلی علمیه اسلامیه ، ج ۱ ، ص ۱۳۴

۲- «مقاتل الطالبيين» طبع دارالمعرفة- بيروت ، ص ۴۳

۳- در این بیت ، عائشه تمثّل نموده است به أبيات مُعَفَّر بارقی و آن  
ایيات اینست :

أَمِنَ إِلَى شَعْنَاءَ الْحُمُولُ الْبَوَاكُرُ  
مَعَ الصَّبِحِ أَمْ زالتْ قُبَيْلُ الْأَبَاعُرُ  
وَ حَلَّتْ سُلَيْمَى فِي هِضَابِ وَ أَيْكَةِ  
فَلَيْسَ عَلَيْهَا يَوْمَ ذَلِكَ قَادِرُ  
فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَ اسْتَقَرَّ بِهَا النَّوَى  
كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرُ  
فَصَبَحَهَا أَمْلَاكُهَا بِكَتِيَّةٍ  
عَلَيْهَا إِذَا أَمْسَتْ مِنَ اللَّهِ نَاظِرٌ  
بَا شانزده بیت دیگر . و این ایيات متعلق به یوم شعب جبلة لعامر و عبس برذیان  
و تمیم است . أبو عبیدة گوید :

«یوم شعب جبلة» اعظم ایام عرب است و این بجهت آنستکه چون واقعه  
رحرحان تمام شد ، لقیط بن زراره علیه بنی عامر سپاهی را جمع کرد و بر ↵

«عصای خود را انداخت و در آنجا اقامت کرد ، و چنان چشم را تازه و روشن ساخت همچنان که مسافر به سبب بازگشت خود از سفر چشم اهل خانه را تازه و روشن می سازد.»

کنایه از آنکه کار علی تمام شد و در اقاماتگاه مرگ چنان بخفت که دیگر سر بر نمیدارد ؛ و مانند اهل خانه که به آمدن مسافرشان از سفر شاد و مسرور میگردند ، از این واقعه در لذت و مسرت واقع شدیم .

و سپس پرسید : چه کسی علی را کشته است ؟ گفتند : مردی از طائفه مراد . گفت :

**فَإِنْ يُكْ نَائِيَا فَلَقَدْ نَعَاهُ      غُلامٌ لَيْسَ فِي فِيهِ التُّرَابُ**  
 «گرچه این مرد مُرادی ، مرد غریب و دوری است لیکن خبر مرگ علی را برای ما جوانی آورده است که هیچگاه خاک در دهان او نزود.»

میخواهد بگوید سزاوار بود علی را از طائفه قریش و از بزرگان عرب میکشند تا این افتخار از آن آنان باشد ، نه مرد گمنام از طائفه

---

«ایشان حمله آورد . و بین ایام رحرحان و یوم جبلة یکسال تمام طول کشید . و روز شعب جبلة چهل سال قبل از اسلام بود ، و همان سال تولد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم بود .

و سپس این داستان را شرح میدهد تا میرسد به شعرائی که در این باره شعری سروده‌اند از جمله جریر و دختنوس خواهر لقیط که در مرثیه لقیط سه بیت سرود ، و بعد این بیست بیت را مجموعاً از معقر بارقی ذکر میکند .  
 («عقد الفرید» طبع اول ، سنه ۱۳۳۱ هجری ، ج ۳ ، ص ۳۰۹)

دور و غیر معروف عرب؛ ولی ما خوشحالیم که خبر مرگ او را جوانی از عرب آورده است که پیوسته زنده باشد و هیچگاه خاک درون قبر دهان وی را انباشته نکند.<sup>۱</sup>

۱- در میان عرب ننگ است کسی که از جهت شرافت نسب پست تر است، یکی از افراد قبیله آنها را بکشد گرچه مقتول با آنها دشمن باشد. فلهذا قریش که خود را اشرف عرب میدانستند، اگر غیر قُرشی آنها را می‌کشت، برای آنها عار بود. و از همین لحاظ عائشه پرسید: قاتل علی کیست؟ اگر از قریش است که عیی ندارد؛ و اگر از غیر آنهاست این ننگ است برای قریش!  
در «نفس المهموم» ص ۲۷۷ گوید: «شیخ مفید و ابن شهرآشوب روایت کرده‌اند که: چون سرهای شهداء کربلا را در نزد یزید گذارند و در میان آنها سر حسین علیه السلام بود، شروع کرد با چوبدستی خود بر دندان‌های پیشین او زدن، و گفت: یوم بیوم بدیر! و شروع کرد به خواندن این آیات:

نُفَلَقْ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَعِزَّةٍ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمَا

برادر مروان بن حکم که یحیی نام داشت و پهلوی یزید نشسته بود گفت:  
**لَهَامُ بِادْنَى الْطَّفْ أَدْنَى فَرَابَةً مِنِ ابْنِ زِيَادِ الْعَبْدِ ذِي الْحَسَبِ الرَّذْلِ أُمَّيَّةُ أُمَّسَى نَسْلُهَا عَدَدُ الْحَصَى وَبِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ لِيُسْ لَهَا نَسْلَ**  
\* یزید بر سینه یحیی بن حکم زد و گفت: اسکُتْ لَا أُمَّ لَكَ!»

مرحوم آیة الله شعرانی در ترجمه «نفس المهموم» که به نام «دمع السجوم» است، این بیت را «سمیّة اُمسی» ضبط نموده است. و از خود این مطلب را اضافه کرده است که:

«پیش از این گفتیم که: زیاد فرزند سُمیّة را معاویه ملحق به خویش کرد؛ و شوهر سُمیّه بنده بنی ثقیف بود، و یحیی بن حکم همان هنگام از این الحاق راضی نبود و می‌گفت: بنی اُمیّه از شرفای قریش اند و زیاد بندهزاده است، نباید داخل قبیله ما شود. در اینجا نیز اشارت به همان عقیده میکند که این زیاد از ما نیست، و حسین علیه السلام و اولاد پیغمبر با ما خویش اند؛ ما نباید بیگانه هی

زینب دختر ام سلمه گفت : أَلِعْلَىٰ تَقْوِيلَنَّ هَذَا ؟ آیا درباره علی  
چنین سخنی میگوئی؟

در پاسخ گفت : إِنِّي أَنْسَى ، فَإِذَا ذَسِيتُ فَذَكَرْوْنِي . «من فراموشکار شده‌ام ، هر وقت فراموش نمودم و چنین سخنی گفتم مرا به یاد آورید». <sup>۱</sup>

و آن مردی که خبر مرگ امیر مؤمنان را برای عائشه آورد سُفیان بن أبي أمیة بن عبد شمس بن أبي وقار بود .  
أبوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبین» میگوید : عائشه بعد از

هزار خویش مسلط کنیم .

و نیز گوئیم : در جنگ صفين یکی از مردان سپاه معاویه که نسب عالی نداشت ، به مبارزت امیر المؤمنین علیه السلام آمد . معاویه میترسید که آن حضرت بدست آن مرد کشته شود ؟ و این ننگ است که قُرشی را غیر قرضشی بکشد . و عرب در آن وقت تعصّب خویشی داشتند که راضی نبودند خویشان آنها را هر چند دشمن باشند ، بیگانه بکشد . و اینکه مروان در مدینه با ولید می‌گفت : حسین را در همین مجلس به قتل رسان ، برای این بود که ولید هم از بنی أمیه بود ، او را هم شأن حسین میدانست .» («دمع السیحوم» ص ۲۴۸ و ۲۴۹)

\*- این دو بیت را در «مناقب» ابن شهر آشوب (ج ۴ ، ص ۱۱۴) به اینصورت آورده است :

لَهُمْ بِجَنْبِ الطَّفْ أَدَنَى قِرَابَةً  
مِنِ ابْنِ زِيَادِ الْعَبْدِ ذِي الْحَسَبِ الْوَغْلِ  
سُمَيَّةُ أَمَّى نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصَى  
وَبِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ أَمْسَتِ بِلَانَسْلِ  
۱- «مقاتل الطالبین» ص ۴۲ ؛ و «الکامل فی التاریخ» ابن أثیر ، طبع دار صادر-دار بیروت (۱۳۸۵ھ) ج ۳ ، ص ۳۹۴ ؛ و «تاریخ طبری» تحقیق محمد أبوالفضل إبراهیم ج ۵ ، ص ۱۵۰ ؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۳ ، ص ۴۰  
۲- «مقاتل الطالبین» ص ۴۲

این سخنان بدین رباعی تمثیل جست :

مازَالَ إِهْدَاءُ الْقَصَائِدِ بَيْمَنَا      بِاسْمِ الصَّدِيقِ وَكُثْرَةِ الْأَلْقَابِ  
حَتَّىٰ تَرَكْتُ وَكَانَ قَوْلُكَ فِيهِمُ      فِي كُلِّ مُجَمَّعٍ طَنِينَ ذُبَابِ  
﴿پیوسته در میان ما ، قصائد و اشعار و خطابات به نامهای صدیق  
و لقب‌های بسیار خوب بود ، تاکار به جائی رسید که من ترك کردم و  
از صداقت دست برداشتم ؛ و در اینصورت گفتار تو در میان مردم در  
هر مجتمع و مجلسی مانند صدای مگس بود.﴾

عائشه بعد از جنگ جمل به ابن عباس که از جانب أمیر المؤمنین  
علیه السلام مأمور شده بود با او سخن گوید ، گفت : إنَّ أَبْغَضَ  
الْبُلْدَانَ إِلَيَّ بَلَدُ أَنْتُمْ فِيهِ !<sup>۲</sup> «بغوض ترین شهرها در نزد من آن شهری  
است که شما در آن زیست می‌کنید!»

عبدالله بن زبیر خواهرزاده عائشه که در مقام موذت و دوستی  
می‌توان گفت که تا سر حد عشق ، عائشه او را دوست میداشت ،  
یکروز به عبدالله بن عباس گفت : إنَّى لَا كُتُمْ بُغْضَكُمْ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ  
مُنْذُ أَرَبَعِينَ سَنَةً .<sup>۳</sup>

۱- «مقاتل الطالبيين» ص ۴۲

۲- «أحاديث أم المؤمنين عائشه» ج ۱ ، ص ۱۸۵

۳- همان مصدر ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ ، از مسعودی و «شرح نهج» ابن  
أبی الحدید ؛ و این گفتار را ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغة» طبع مصر ،  
دار إحياء الكتب العربية ، ج ۴ ، ص ۶۲ از سعید بن جبیر آورده است که : عبدالله  
بن زبیر به ابن عباس گفت : ما حديث أسمعه عنك ؟ قال : و ما هو ؟ قال : تأثیب و  
ذمی ! فقال : إنَّى سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول : بئس المرء

در حالیکه در شهادت أمیر المؤمنین علیه السلام سنگ‌ها خون گریستند. آنقدر از این اخبار، گذشته از مصنفات شیعه در کتب عامه آمده است که استقصاء آن نیاز به زمان دراز دارد.

حاکم در «مستدرک» خود با سند متصل روایت میکند از ابن شهاب زُھریٰ که او میگوید: در زمان عبدالملک بن مروان در هنگامیکه نیت جنگ داشتم در بین راه وارد دمشق شدم تا بر او سلام کنم.

عبدالملک را در قبّه‌ای یافتم که در روی فرشی گسترده در نزدیکی قائم بود و در زیر دست او مردم در دو صف منظم بودند. من بر او سلام کردم و پس از آن نزد او نشستم.

گفت: ای پسر شهاب! چاشتگاه روزی که علی بن أبي طالب کشته شد، آیا میدانی که در بیت المقدس چه اتفاق افتاده بود؟  
گفتم: آری!

گفت: برخیز با من بیا!

«الْمُسْلِمُ يَشْبُعُ وَ يَجُوعُ جَارُهُ ! فَقَالَ أَبْنُ الزَّيْرِ : إِنِّي لاأَكْتُمْ بِغَضْبِكُمْ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ مِنْ أَرْبَعِينَ سَنَةً - وَذَكَرَ تَمَامَ الْحَدِيثِ .

و در ص ۷۹ از همین جلد گوید: واز منحرفین از علی علیه السلام و از مبغضین او عبدالله بن زبیر بود. علی علیه السلام کراراً گفت: ما زال الزَّبَرِ مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشأَ ابْنَهُ عَبْدُ اللَّهِ فَأَفْسَدَهُ . آنگاه ابن أبي الحدید گوید: عبدالله بود که زبیر را وادار به جنگ نمود. و او بود که عائشه را برای حرکت بسوی بصره ترغیب و تحریص کرد. و کان سَبَّابًا فاحشًا بِغَضْبِ بْنِ هَاشِمٍ وَ يَلْعَنُ وَ يَسْبُ عَلَيْهِ بَنَ أَبِي طَالِبٍ عَلِيهِ السَّلَامُ .

من بر خاستم و از پشت مردم میرفتم تا اینکه به پشت قبّه رسیدم. عبدالملک در حالیکه از روی مهر و عطوفت ، صورت خود را به طرف من نموده بود گفت : بگو ببینم چه واقعه‌ای حادث شده بود ؟

من گفتم : هیچ سنگی را از زمین بیت المقدس بر نمیداشتند مگر آنکه در زیر آن خون بود .

او به من گفت : از افرادی که از این واقعه خبر دارند غیر از من و تو کسی باقی نمانده است ؛ دیگر از این پس نباید کسی این قضیه را از تو بشنو .

من نیز این داستان را تا وقتی که عبدالملک زنده بود برای کسی نقل نکردم <sup>۱</sup>.

و نیز حاکم با سند خود روایت میکند از زُھریٰ که إِنْ أَسْمَاءَ الْأَنْصَارِيَةَ قَالَتْ : ما رُفِعَ حَجَرٌ بِإِيلِيَّةَ لَيْلَةَ قَتْلِ عَلَيٌّ إِلَّا وَوُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيْطٌ <sup>۲</sup>.

«اسماء انصاریه میگوید : در شبی که علی را کشتند ، در ایلیاء هیچ سنگی را از زمین بر نمیداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود ». <sup>۳</sup>

در «قصص الأنبياء» قطب الدّین راوندی با سند خود از صدوق و او با سند متصل خود از أبو بصیر از حضرت صادق روایت میکند که آن حضرت فرمودند :

---

۱ و ۲ - «مستدرک حاکم» ج ۳ ، ص ۱۱۳ و ص ۱۴۴

هِشام بن عبدالمَلِك از پدرم پرسید : به من خبر ده که در آن شبی که علیّ کشته شد ، مردمان دوردست از شهری که علیّ در آن بود ، چگونه کشته شدن او را فهمیدند ؟ و علامت کشته شدن علیّ برای مردم چه بود ؟ آیا عبرت و علامتی در کشته شدن او بود ؟ پدرم به هشام فرمود : در آن شبی که علیّ به شهادت رسید ، هیچ سنگی را از روی زمین بر نمیداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه یافت میشد ، تا هنگامیکه فجر طلوع کرد و صبح صادق ظاهر شد . و نیز همینطور بود شبی که هرون برادر حضرت موسی مفقود الأثر شد ، و همچنین شبی که یوشع بن نون کشته شد ، و نیز شبی که در آن عیسی بن مریم به آسمان برده شد صلوات الله علیه ، و همچنین شبی که در آن حسین صلوات الله علیه کشته شد .<sup>۱</sup>

در «مناقب» ابن شهرآشوب آمده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود : چون مؤمن بمیرد ، آسمان و زمین تا چهل روز بر او گریه می‌کنند ، و چون عالم بمیرد چهل ماه بر او می‌گریند ، و بر پیغمبر چون بمیرد ، آسمان و زمین چهل سال گریه می‌کنند ؛ و بر تو ای علیّ چون کشته شوی ، آسمان و زمین چهل سال گریه می‌کنند .<sup>۲</sup>

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۷۷

۲- این روایت را محدث عظیم الشأن سید هاشم بحرانی در «مدينة المعاجز» ، طبع سنگی ، ص ۱۷۹ آورده و به جای چهل سال گریه درباره أمیر المؤمنین ، چهل خریف یعنی چهل پائیز آورده است .

ابن عباس میگوید : چون أمیر المؤمنین عليه السلام شهادت یافت و در زمین کوفه بود ، آسمان تا سه روز خون بارید .

و أبو حمزة از حضرت صادق عليه السلام روایت میکند و از سعید بن مسیب هم روایت شده که : چون امیر مؤمنان به شهادت رسید ، هیچ سنگی از روی زمین برداشته نشد مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود .

و نیز خطیب در «أربعین» و نسوی در تاریخ خود آورده‌اند که عبدالملک مروان از زُهری سؤال کرد که علامت کشته شدن علی در روز شهادتش چه بود ؟

زُهری گفت : هیچ ریگی را از زمین بیت المقدس بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود .<sup>۱</sup>

مرحوم مجلسی نقل میکند از حضرت صادق عليه السلام که میفرمود : سوگند بخدا در سوگ جدم حسین آسمان گریست ، مرغها گریستند ، حیوانات گریستند ، و حوش بیابان گریستند ، فرشتگان گریستند .

در سوگ جدم حسین تا چهل روز آسمان خون گریست ، زمین گریست ، خورشید گریست . و گریه آسمان این بود که خورشید در سرخی طلوع میکرد و در سرخی غروب مینمود .<sup>۲</sup>  
محمد قمی از «تذکرة سبط» نقل میکند که هلال بن ذکوان گفت :

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۷۹

۲- همان مصدر ، ج ۱۰ ، باب ۴۰ ، ص ۲۴۴ تا ۲۴۹ در ضمن چند روایت

چون حسین علیه السلام شهید شد تا دو ماه یا سه ماه خورشید که طلوع میکرد و به دیوارها میافتد ، مثل این بود که به دیوارها خون مالیده‌اند .<sup>۱</sup>

این روح ولایت است که در جمادات اثر میکند . اما این انسان از سنگ سخت‌تر است ؛ سجده میکند که علی را کشتند .

مگر درباره عائشه و حفصه آیه سوره تحریم نازل نشد ؟ و خداوند آن دو زن را به زوجه نوح و لوط که عصیان کردند و خیانت ورزیدند تشبیه نفرمود ؟

زمخشری در «کشاف» آورده است :

«إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ خِطَابٌ لِحَفْصَةَ وَ عَائِشَةَ عَلَى طَرِيقَةِ الْإِلْهَاتِ، لِيَكُونَ أَبْلَغُ فِي مُعَاتِبِهِمَا .

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: لَمْ أَزِلْ حَرِيصًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ عَنْهُمَا . حَتَّى حَجَّ وَ حَجَّجْتُ مَعَهُ . فَلَمَّا كَانَ بِعْضُ الطَّرَيِقِ عَدْلًا وَ عَدْلَتُ مَعَهُ بِالْإِدَاوَةِ، فَسَكِبْتُ الْمَاءَ عَلَى يَدِهِ فَتَوَضَّأَ؛ فَقَلْتُ: مَنْ هُمَا ؟ فَقَالَ: عَجَبًا يَا بْنَ عَبَّاسٍ! كَانَهُ كَرَهَ مَا سَأَلْتَهُ عَنْهُ . ثُمَّ قَالَ: هُمَا حَفْصَةُ وَ عَائِشَةُ .»<sup>۲</sup>

۱- «نفس المهموم» طبع إسلامیه (سنه ۱۳۶۸ ه.ق) ، ص ۳۱۱

۲- تفسیر «کشاف» جلد دوم از طبع کلکته در سنه ۱۲۷۶ هجریه که قدیمی‌ترین طبع «کشاف» است (در مطبعة لیسی) ص ۱۵۰۱؛ و در اوّلین طبع از مطبعة شرقیه (در ۱۳۰۷ هجریه) ص ۴۷۱؛ و از طبع دار الكتاب العربی- بیروت لبنان (طبع سنه ۱۳۶۶ هجریه) ج ۴ ، ص ۵۶۶؛ و در ذیلش ابن حجر عسقلانی در کتاب «الكافی الشافی فی تخریج أحادیث کشاف» گفته است : این حدیث  $\leftarrow$

«زمخشری میگوید: آیه مبارکهٔ قرآن **إِن تَوْبَا إِلَى اللَّهِ** خطاب به حفشه دختر عمر و عائشہ دختر ابی بکر است، بر طریق التفات و برگردانیدن وجهه سخن از غیبت به تکلم؛ برای آنکه در معاتبه و سرزنش آنان به نحو بلیغ بلکه به نحو ابلغ دلالت کند.

واز ابن عبّاس مروری است که او می‌گفت: من پیوسته بر این حریص بودم و اصرار داشتم که از خود عمر سؤال کنم که مخاطب در خطاب **إِن تَوْبَا إِلَى اللَّهِ** چه کسانند؟ و این دو زن کیانند؟

تا آنکه موسم حجّ بیت الله الحرام پیش آمد و عمر آماده حجّ شد و حرکت کرد. من نیز رهسپار حجّ شدم. در میان راه عمر برای قضاe حاجت از جاده کناره گرفت، و من نیز آفتابه برداشته و از جاده کنار رفتم.

عمر مشغول وضو گرفتن شد و من موقع را مغتنم شمرده و آب وضو به روی دست او میریختم؛ و در این حال پرسیدم: مراد از این دو زن که مخاطب این آیه هستند کیستند؟

عمر گفت: عجبًا ای ابن عبّاس! و مثل اینکه این سؤال من بر او سنگین بود و ناگوار.

و پس از آن گفت: این دو زن **حفصه** و **عائشہ** هستند.»  
عائشہ از دو نور دیده رسول خدا را میگرفت و با حجاب در برابر آنان بود، و راضی نبود آنها او را ببینند یا او آنرا ببینند؛ و ابن عبّاس گفته بود که دخول حسنین علیهمما السلام بر او بدون

---

⇒ متفق عليه است.

حجاب حلال است.

ابن سعد در «طبقات» بعد از ذکر این قضیّه میگوید: زن پدر و زن جدّ پدری یا مادری بر انسان محرّم است. و أبوحنیفه و مالک بن أنس گفته‌اند که نکاح زن پدر و زن جدّ برای فرزند و فرزند فرزند چه پسری باشد و چه دختری حلال نیست؛ وزن پدر و جدّ با فرزند محرم است. و این حکم إجماعی است و در آن خلاف نیست. و این مسأله برأّ المؤمنین عائشه مخفی نبوده است، الاّ آنکه منظور و مقصود عائشه از این احتجاج و روگیری چیز دیگری بوده است.<sup>۱</sup>

در عزای سید الشّهداء ساکنین آسمانها گریستند.

سه روز بدن انورش به روی زمین افتاده، بدون غسل و بدون کفن انداختند و رفتند.

اگر به حضرت سجاد علیه السلام اجازه میدادند دفن می‌نمود، ولی اجازه نمیدادند.

حضرت سجاد علیه السلام میفرماید: به ما اجازه نمیدادند به قدر یک وجب به آن بدنها نزدیک شویم. اگر کسی نزدیک میشد، پاداشش تازیانه بود؛ وانگهی او را از روی بدن به قوّه قهریّه دور میکردند.

روایت است که وحوش می‌آمدند و دور آن بدن حلقه میزدند، روی پا ایستاده و دسته‌را بلند میکردند و قطره قطره اشک میریختند.

۱- «طبقات» ابن سعد، ج ۸، ص ۷۳

و مرغان آسمان گردآگرد آن ابدان طیبه به پرواز در می آمدند ، و بالهای خود را روی بدن مطهر سید الشّهداء علیه السّلام پهن میکردند که آفتاب بر آن نتابد .

چون صبا دید به صحرا بدن بی کفش  
 خاک میریخت بجای کفش بر بدنش  
 چونکه از مرکب خود شاه به گودال افتاد  
 عهد یزدان به لبیش بود و شفاعت سخنیش  
 آخرین بار که شه جانب میدان میرفت  
 خواهرش داد به او کهنه ترین پیرهنش  
 تا که دشمن نکند خواهش تن پوش حسین  
 کهنه پیراهن او بود بجای کفش  
 گشت آغشته به خونِ دل او پیکر او  
 از سم اسب سواران به بدن تاختنش  
 و در این باب مرحوم نیر تبریزی چه خوب سروده است :  
 شهید عشق که تنگست پوست بر بدنش  
 تو خصم بین که به یغما زره بَرَد ز تنش  
 زره به غارت اگر بُرد خصم خیره چه غم  
 که بود جوشن تن زلفهای پر شکنش  
 شهی که سندس فردوس بود پوشش او  
 روا ندید به تن خصم جامه کهنهش<sup>۱</sup>

---

۱- «آتشکده» نیر ، ص ۱۲۲

و شافعی در این باب گفته است :

**تَرَزُّلَتِ الدُّنْيَا لِأَلِّ مُحَمَّدٍ**

**وَ كَادَتْ لَهُمْ صُمُّ الْجِبَالِ تَذَوَّبُ**

**وَ غَارَتْ ذُبُجُومُ وَ اقْشَعَرَتْ كَوَاكِبُ**

**وَ هُتَّكَ أَسْتَارُ وَ شُقَّ جُحِيبُ ۱**

۱- اول این اشعار چنین است :

تَأَوَّهَ قَلْبِي وَ الْفُؤُادُ كَئِبُ  
فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِ الْحُسَيْنِ رِسَالَةً  
ذَبِيجٌ بِلا جُرْمٍ كَانَ قَمِيصَهُ  
فَالِّسَّيْفِ أَعْوَالٌ وَ لِلرُّمْحِ رَتَّةً  
وَ أَرَقَ نَوْمِي فَالسَّهَادُ عَجِيبُ  
وَ إِنْ كَرِهْتَهَا أَنْفُسُ وَ قُلُوبُ  
صَبِيعٌ بِمَاءِ الْأَرْجُونِ خَضِيبُ  
وَ لِلْخَيْلِ مِنْ بَعْدِ الصَّهَيْلِ ذَحِيبُ  
بعد می گوید : «تَرَزُّلَتِ الدُّنْيَا لِأَلِّ مُحَمَّدٍ» و پس از این دو بیت

می گوید :

يُصَلَّى عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ إَلِّ هَاشِمٍ وَ يُعْغَرِى بَسْنَوَهُ إِنَّ ذَا لَعَجِيبُ  
لَئِنْ كَانَ ذَنْبِي حُبُّ إَلِّ مُحَمَّدٍ فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ مِنْهُ أَتُوبُ  
هُمُ شُفَعَائِي يَوْمَ حَسْرَى وَ مَوْفَقِي إِذَا مَا بَدَثْ لِلنَّاظِرِينَ خُطُوبُ  
این ابیات در «مناقب» طبع سنگی، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ آمده است.



## مجلس مسبت و چهارم

کسانیکه در آن نفع صور نمی میرند مخلصین هستند



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>  
 قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :  
 وَنُفَخَ فِي الْصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ  
 إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .  
 وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الْصُّورِ فَفَزَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ  
 فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .

(آیه ۶۸ از سوره زمر : سی و نهمین سوره ، و آیه ۸۷ از سوره  
 نمل : بیست و هفتمین سوره از قرآن کریم)  
 مفاد و مُحَصَّل این دو آیه اینستکه چون در صور دمیده شود ،  
 همه موجودات آسمانها و زمین می‌میرند مگر کسانی که خدا  
 بخواهد. پس اوّلاً موت برای تمام مخلوقات حتمی است و ثانیاً

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و چهارم ماه مبارک رمضان.

افرادی هستند که مورد مشیّت خدا واقع شده و فَرَعَ و صَعْقَه آنها را نمی‌گیرد، و در ماهیّت آنان اثری نمی‌گذارد و لباس مرگ نمی‌پوشند. باید دید این افراد چه کسانند و چه مزیّت و خصوصیّتی دارند که حیات آنها تبدیل به مرگ نمی‌گردد و پیوسته زنده و جاودانند؟ در حالیکه میدانیم تمام موجودات آسمان از فرشتگان و ملائکه مقرّب و ارواح قدسیان و حوریان و ارواح صلحاء و شهدائی که از برزخ گذشته و به آسمان رسیده‌اند، و نیز تمام موجودات بزرخیه از مؤمنان و کافران، بدون استثناء همه باید در اثر صعقه شربت مرگ را بنوشنند و فانی شوند.

پس مسلّماً افراد مورد استثناء دارای هویّتی خاص و شاکله مخصوصی هستند که از این حکم کلّی الهی معاف شده و این وقایع و حوادث کوبنده و خرد کننده و هلاک کننده که سراسر عالم زندگان را از مُلکی و ملکوتی می‌گیرد، در آنها اثر نمی‌گذارد.

پس آن نشان الهی و صبغة رحمانیه نسبت به آنان بسیار عالی و ارجمند است که آنها را از میان جمیع خلائق ممتاز گردانیده است.

از طرفی در قرآن کریم آمده است :

**لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ .**

«هیچ معبد و مقصودی جز ذات مقدس حضرت احادیث

نیست؛ تمام اشیاء هلاک شونده هستند، مگر وجه او.»

در اینجا می‌یابیم که آنچه از دستبرد هلاک مصون است،

وجهُ اللهُ أَسْتَ، وَجْهُ خَدَا.

وَنَيْزٌ در قرآن مجید آمده است :

**كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِٰ \* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْأَكْرَامِ .<sup>۱</sup>**

«تمام افرادی که روی زمین هستند بدون استثناء فانی میشوند ؟

و وجه پروردگار تو که دارای جلال و عظمت و احسان و نعمت است  
باقي خواهد ماند».

در اینجا نیز وجهُ الرَّبِّ را که همان وجهُ اللهُ است استثناء  
فرموده و نیز دو صفت جلال و اکرام را برای آن وجه مقرر داشته است.  
و در واقع وجهُ اللهُ دارای دو صفت جلال و جمال است زیرا  
که مرجع اکرام به احسان و نعمت دادن است که از صفات جمال  
است؛ و جلال ، عظمت و ابهت است که در مقابل جمال ذکر  
میشود.

و در این آیه مبارکه دو صفت جلال و اکرام را صفت وجه قرار  
داده است ، نه صفت رب . یعنی وجه رب تو دارای جلال و جمال  
است . و نمی خواهد بگویید : رب تو این دو صفت را دارد زیرا  
**ذُو الْجَلَلِ** مرفوع است و صفت وجه قرار میگیرد ، و گرنه می بایست  
گفت : **ذِي الْجَلَلِ** که صفت رب قرار گیرد .

بنابراین علاوه بر آنکه از این آیه استفاده میشود که وجهُ الرَّبِّ  
که همان وجه خداست پیوسته باقی و جاودان است ، نیز از آن  
بدست می آید که این وجه خدا دارای دو صفت جلال و جمال

۱- آیه ۲۶ و ۲۷ ، از سوره ۵۵ : الرحمن

است.

و نیز میدانیم که دو صفت جلال و اکرام ، صفت اسم خدا نیست بلکه صفت خود خداست .

**تَبَرَّكَ آسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَلِ وَ الْأَكْرَامِ ۖ ۱**

«بلند پایه و مبارک است اسم پروردگار تو ، آن پروردگاری که دارای مقام جلال و اکرام است».

واز ضم این دو آیه اخیر به هم ، استفاده میشود که وجه خدا از اسم خدا برتر و الاتر است چون ذی الْجَلَلِ وَ الْأَكْرَامِ صفت برای اسم واقع نشده است بلکه صفت برای رب قرار گرفته ؛ و چون وجه هر چیز در حقیقت نشان دهنده خود آن چیز است پس وجه الله و وجه الرَّبِّ همان رب است که در یکجا اورا ، و در جای دیگر رب را بدین دو صفت موصوف گردانیده است .

حال که این مطلب معلوم شد ، اگر آیات نفح صور را ملاحظه نموده و مورد استثناء را در نظر بگیریم و با این آیات ملاحظه و تطبیق نمائیم ، بدست می آید که مراد از مَن شَاءَ اللَّهُ (آن افرادی که خداوند اراده مردن آنها را نکرده است) همان وجه الله است .

زیرا از تطبیق و مقارنه آیات نفح صور که دلالت بر مرگ همه موجودات ، إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ دارد و آیات سوره قصص و رحمن که دلالت بر فناء و هلاکت هر چیز میکند إِلَّا وَجْهُهُ وَ وَجْهُ رَبِّكَ ، بدون تأمل استفاده میشود که مَن شَاءَ اللَّهُ ، وجه الله است .

۱- آیه ۷۸ ، از سوره ۵۵ : الرحمن

و چون از آیه شریفه :

**وَنُفْخَ فِي الْصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي الْسَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ  
إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفْخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ . ۱**

دانستیم که قیام و حضور در نزد پروردگار اختصاص به کسانی دارد که در نفح صور اول مرده‌اند ، و اینانند که بواسطه نفح صور دوّم که نفح احیاء و زندگی است ، زنده میشوند و در برابر پروردگار حضور پیدا می‌کنند ؛ و نیز از آیه شریفه :

**فَإِنَّهُمْ لَمْ حَضِرُوكُنَّ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْأَمْمَ مُخْلَصِينَ . ۲**

دانستیم که بندگان مُخلصین ، حشر و حضور ندارند ؛ بنابراین مَنْ شَاءَ اللَّهُ که نمی‌میرند ، همان کسانی هستند که قیام و حضور ندارند ؛ و آنان همان بندگان مُخلصین خدا هستند .

و با تطبیق و قیاس این آیات با آیاتی که در سوره رحمن و قصص بیان شده و همه موجودات را مژده مرگ میدهد و فقط وجه خدا را باقی میداند ، استفاده میشود که وجه خدا که باقی است و بوار و هلاک بر او عارض نمی‌شود همان بندگان مُخلص خدا هستند .  
بندگان مُخلص خدا پس از آنکه از دنیا رفتند ، در برزخ توقف ندارند . در قیامت نیز حشر و حضور ندارند . صحیحه برزخی اول که صور إماته است و صحیحه دوّم که صور إحياء است هیچکدام در آنها اثر ندارد ، چون از این مراتب و درجات عبور کرده‌اند و در عالمی

۱- آیه ۶۸ ، از سوره ۳۹ : الزَّمَر

۲- ذیل آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸ ، از سوره ۳۷ : الصَّافَات

ما فوق عالم بربار خواهد بود و عالم حشر و نشر و حساب و کتاب و عرض و سؤال وارد شده ، و وجودشان و سرّشان به حقیقت وجه الله متحقّق گردیده است که مرگ و بوار و فناء و نیستی در آنجاراه ندارد .

البته این مقامات و درجات متعلق به مُخلصین است (به فتح لام که اسم مفعول است) نه مُخلصین (به کسر لام که اسم فاعل است) ؛ زیرا که مُخلصین (به کسر) افرادی هستند که در مقام مجاهدۀ با نفس امّاره و در طیّ طریق قرب و خلوص و فناء ، قدم بر میدارند ولی هنوز وجودشان و سرّشان خالص نشده و مجاهدۀ آنها تمام نشده ؛ در گیرودار و کشمکش با نفس امّاره و شخصیت و انسانیت هستند و در کلاس‌های مختلفه این وادی در سیر و سلوک‌اند .

ولی مُخلصین (به فتح) کلاس‌های مجاهدۀ آنان به پایان رسیده و به مقام طهارت و پاکی رسیده‌اند ، چه پاکی در مقام فعل و چه در مقام اخلاق و ملکات و صفات و چه در مقام سرّ و ذات . از تمام مراحل عبور نموده ، پاک و پاکیزه در حرم خدا رفته و به مقام فناء در ذات حضرت احادیث رسیده و مسّ و لمس نموده‌اند که : لا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ لَا مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا .

پس دیگر وجودی ندارند تا دچار صعقه و فرع مرگ گردد . و چیزی از خود ندارند که محتاج به حساب و کتاب باشند . آنها حساب و کتاب خود را در دنیا بواسطه قدم راستین نهادن در راه لقای حضرت معبدود پس داده‌اند و پس از مرگ طبیعی دنیوی یکسره به بهشت خُلد و جنّة‌الذّات قدم گذارده و از نعمت‌های لقاء و شهود جمال و جلال

حضرت احادیث متنع و بهره‌مند هستند.

**فَأَوْلَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ .<sup>۱</sup>**

یکسره در بهشت میروند و در آنجا بدون حساب مورد روزی‌های پروردگارشان قرار میگیرند.

باری ، احوالات و مقامات مخلصین خارج از حوصله غیر آنها از افراد بشر است . زیرا پاداش و نتایج اعمال آنان به فکر و اندیشه کسی نمی‌گذرد و در خور شاهbaz بلند پرواز عقل و افکار عقلاه و دانشمندان نیست . و عقاب‌های فکر و هوش و درایت ، با تمام قدرت بال‌های متین و استوار خود ، اگر بخواهند بونی از آن حالات و مقامات را استشمام کنند نمی‌توانند .

غیر از ذات مقدس حضرت معبد چیزی جزای آنها نیست . در اینصورت در جات آنها چگونه درخور فهم و دانش بشر و در حوصله اندیشه و فکر قرار گیرد ؟

از تفسیر صغیر فضل بن حسن طبرسی نقل است که گفته است :

در حدیث وارد شده است که :

**يَقُولُ اللَّهُ : أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنُ رَأَتْ ، وَ لَا أُذْنُ سَمِعَتْ ، وَ لَا حَاطَرَ عَلَى قُلْبِ بَشَرٍ ؛ فَلَهُ مَا أَطْلَعْتُكُمْ عَلَيْهِ أَفْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ : فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ<sup>۲</sup> .<sup>۳</sup>**

۱- ذیل آیه ۴۰ ، از سوره ۴۰ : غافر

۲- این آیه ، آیه ۱۷ ، از سوره ۳۲ : السجدة است .

۳- «کلمه الله» ص ۱۳۴

«خداوند میفرماید : من برای بندگان صالح خود چیزهایی مهیا کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوشی نشنیده است و بر اندیشه و خاطره هیچ انسانی خطور نکرده است .

پس برای اوست آنچه من شما را از آن آگاه میکنم ؛ اگر میخواهید این آیه قرآن را بخوانید که میفرماید :

هیچ نفسی نمیداند آنچه را که من برای بندگان صالح خود (از اندیشه‌ها و فکرها) مخفی نموده‌ام ؛ از چیزهایی که موجب ترسی و تازگی چشم‌ها گردد .»

و نیز از «أَسْرَارُ الصَّلَاةِ» شهید ثانی : علی بن احمد عاملی از حضرت صادق علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید :

**قَالَ اللَّهُ: لَا أَطْلَعُ عَلَى قَلْبِ عَبْدٍ، فَأَعْلَمُ فِيهِ حُبَّ الْإِخْلَاصِ لِطَاعَتِي وَابْتِغَاءِ وَجْهِي، إِلَّا تَوَلَّتُ تَقْوِيمَهُ وَسِيَاسَتَهُ .<sup>۱</sup>**

«خداوند میفرماید : من بر اندیشه و افکار هیچ یک از بندگان خود مطلع نشدم که در آن محبت اخلاص در اطاعت من ، و جستجوی وجه من بوده باشد ، مگر آنکه من خودم بشخصه اصلاح امور او و تدبیر و سیاست او را به دست گرفتم .»

باری ، به نصّ و تصریح آیات قرآن کریم ، مخلصین دارای آثار و خصوصیاتی هستند که دیگران از آن نصیبی ندارند .

**أَوْلَ : آنکه به نصّ کریمه قرآنیّه ، دیگر شیطان را بهیچوجه**

۱- «كلمة الله» ص ۱۳۸

من الوجوه بر ایشان سلط و اقتداری نیست .

**فَبِعِزَّتِكَ لَا غُوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۚ ۱**

بدیهی است که این استثناء تشریعی نیست ، بلکه بواسطه اقتدار ذاتی مخلصین در مقام توحید ، دیگر برای شیطان قدرتی نبوده ، و به علت ضعف و ناتوانی خود نمی تواند در این مرحله به آنان دست یابد .

باری ، چون مخلصین خود را برای خدا خالص نموده ، به هر چیزی که مینگرنند ، خدارا می بینند و شیطان به هر قسم و کیفیتی بر ایشان ظهور کند آنان با نظر الهی در آن چیز مینگرنند و استفاده الهیه می کنند ؛ لذا شیطان از اوّل امر ، نزد این طائفه اعتراف به عجز و مسکنت خود نموده و سپر می اندازد ؛ و گرنه شیطان ذاتش برای اغواء بنی آدم است و کسی نیست که بخواهد به کسی ترحم نموده و دست از اضلال او بردارد .

**دوّم :** این طائفه از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارغ هستند .

در قرآن کریم است : **وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .**

زیرا همانطور که گفتیم چون این آیه با آیه شریفه **فَإِنَّهُمْ لَمْ يَحْضُرُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ** ضمیمه گردد معلوم می شود که این طائفه که از صعقة قیامت در امانند ، عبارتند از بندگان **مُخْلَص**

۱- قسمتی از آیه ۸۲ و آیه ۸۳ ، از سوره ۳۸: ص

خدا .

زیرا آنان بواسطه مراقبت و ریاضات شرعیه در جهاد انفسیه کشته شده و به حیات ابدی پیوسته‌اند و از قیامت عظمای انفسیه عبور کرده‌اند ؛ و در دوران مجاهده به حساب آنان رسیدگی شده و حال بواسطه قتل فی سبیل الله در نزد خدای خود به خلعت حیات ابدی مخلع و از روزی‌های خاصه خزانه ربوبی متنعمند .

**قالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ : وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۚ ۱**

علاوه بر این میدانیم که احضار ، فرع بر عدم حضور است ؛ و بندگان مخلص خدا قبل از پیدایش طلیعه قیامت در همه جا حاضر بوده و بر همه احوال مطلع بوده‌اند چون میفرماید : **عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** .

**سوم** : آنچه از پاداش و ثواب به هرکس برسد و در روز قیامت به او عطا شود ، در مقابل عمل او خواهد بود ، مگر این صنف از بندگان که کرامت الهیه بر ایشان ماوراء طور و پاداش عمل است .

**وَ مَا تُبْحِرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۲**

و اگر گفته شود که مفاد این آیه آنستکه گروه معذبین طبق اعمالشان به پاداش میرسند مگر بندگان نیک خدا که برای ایشان جزا در مقابل عمل نبوده ، بلکه پروردگار منان با ایشان به فضل و کرم خود

۱- آیه ۱۶۹ ، از سوره ۳ : ئال عمران

۲- آیه ۳۹ و ۴۰ ، از سوره ۳۷ : الصافات

جزا خواهد داد ؛ در پاسخ میگوئیم : مفاد آیه مطلق بوده و مخاطب آن اختصاصی به گروه معذّبین ندارد .

علاوه آنکه جزای بندگان به فضل و کرم ، منافات با جزا در مقابل عمل ندارد . چه معنای فضل اینستکه در مقابل عمل کوچک ، پروردگار متنان جزای بزرگ عنایت میفرماید و در واقع عمل کوچک را بزرگ میشمارد ولی با این همه باز جزا در مقابل عمل واقع گردیده است .

در حالیکه مفاد کریمہ شریفه غیر از این است . مفاد آیه اینستکه به بندگان مخلص خدا ، پاداش اصلاً در مقابل عمل داده نمی شود .

و نیز در آیه دیگر میفرماید :

**لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدُنَّا مَزِيدٌ . ۱**

«برای این گروه هر چه اراده و مشیّت آنان تعلق گیرد خواهد بود ؛ و در نزد ما نیز چیزی زیاده از مقدار اراده و مشیّت آنان برای آنها خواهد بود .»

پس معلوم میشود که از کرامات الهیه چیزهایی که فوق اراده و مشیّت و بالاتر از سطح فکر و میزان طیران مرغ اختیار و اراده آنها است داده خواهد شد ؛ و این نکته شایان دقت و قابل توجه است .

**چهارم** : آنان دارای مقامی منیع و منصبی رفیع و مرتبه ای عظیمند که بتوانند حمد و سپاس ذات احادیث و ثنای الهی را کما هُو حَقَّه (همانطور که سزاوار آن ذات اقدس است) بجا آورند .

قالَ عَزَّ وَجْلَ :

**سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ .<sup>۱</sup>**

و این غایت کمال مخلوق و نهایت منصب ممکن است .  
این چهار مزیت را ما در رساله خود که به نام «لُبُّ الْلَّبَاب» در سیر  
و سلوک اولی الْلَّبَاب» میباشد و از تقریرات درس عرفانی حضرت  
عالمه طباطبائی مُدّ ظلّه العالی است بیان کرده‌ایم و در اینجا  
بمناسب ذکر نمودیم .

راجع به مقامات مخلصین و درجات آنها در اخبار واردہ از  
معصومین صلوات الله علیهم أجمعین تفاصیل عجیب و  
شگفت‌انگیزی وارد شده است :

در کتاب «محاسن» أحمد بن محمد بن خالد برقی روایت میکند  
از عبد الرّحمن بن حمّاد از حنان بن سدیر از حضرت أبي عبدالله امام  
جعفر صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که :  
**قَالَ اللَّهُ : مَا تَحَبَّبَ إِلَىٰ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَىٰ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ . وَإِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَىٰ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ ، كُثُرْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطَقُ بِهِ ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا ، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا . إِذَا دَعَانِي أَجَبْتُهُ ، وَإِذَا سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ . وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَدِي فِي مَوْتٍ مُّوْمِنٍ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ .<sup>۲</sup>**

۱- آیة ۱۵۹ و ۱۶۰، از سوره ۳۷: الصافات

۲- «محاسن» ج ۱، کتاب مصابیح الظّلم، باب ۴۷: المحبوبات، ص ۲۹۱

«خداوند عزّوجلّ میفرماید : بنده من هیچگونه محبتش را در دل من جای نمیدهد و موجبات محبت مرافراهم نمی‌کند که در نزد من محبوب‌تر باشد از آنجه من بر او لازم و واجب گردانیده‌ام . و او پیوسته با بجا آوردن نوافل و مستحباتی که او را بدانها تکلیف نکرده‌ام محبت خود را در دل من بیشتر میکند تا جائی میرسد که من محب او میشوم ؛ و در اینصورت که من محب او شدم ، من گوش او میشوم که با آن می‌شنود ، و چشم او میشوم که با آن می‌بیند ، و زبان او میشوم که با آن سخن میگوید ، و دست او میشوم که با آن اخذ میکند ، و پای او میشوم که با آن راه میرود . زمانی که مرا بخواند ، اجابت میکنم و هنگامی که چیزی از من مسأله کند به او عطا می‌نمایم .

و هیچگاه من در کاری که خود بدون واسطه و اسباب فاعل آن کار بوده‌ام ، برایم درنگ و تردید حاصل نشده است مانند وقتی که خود میخواهم روح بنده مؤمنی را قبض کنم که او از مرگ کراحت دارد و من از آزار و ناراحتی او کراحت دارم .»

این روایت را مجلسی در «بحار الأنوار» جلد پانزدهم ، جزء دوم ، باب حب الله تعالی ، در صفحه ۲۹ آورده است .

ابن فهد حلّی در «عدّة الدّاعی» میگوید: فِي الْمَحِيدِ يَثِ الْقُدْسِيٌّ: يَا بْنَ إَادَمَ ! أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ ؛ أَطِعْنِي فِيمَا أَمْرَتَكَ ، أَجْعَلْكَ غَنِيًّا لَا تَفْقِرُ . يَا بْنَ إَادَمَ ! أَنَا حَىٰ لَا أَمُوتُ ؛ أَطِعْنِي فِيمَا أَمْرَتَكَ ، أَجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ . يَا بْنَ إَادَمَ ! أَنَا أَقُولُ لِلشَّئِءِ كُنْ فَيَكُونُ ؛

**أَطِعْنِي فِيمَا أَمْرُتُك ، أَجْعَلْكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ . ۱**

«در حدیث قدسی وارد است که خداوند عزوجل خطاب به

بنده خود میفرماید :

ای پسر آدم ! من بی نیازی هستم که هیچگاه نیازمند نمی‌شوم :

مرا اطاعت نما در آنچه تو را امر کرده‌ام ، تا در نتیجه تو را بی نیازی قرار دهم که نیازمند نشوی .

ای پسر آدم ! من زنده‌ای هستم که هیچگاه نمی‌میرم ؛ مرا اطاعت کن در آنچه ترا امر کرده‌ام ، تا در نتیجه ترا زنده‌ای قرار دهم که نمیری .

ای پسر آدم ! من به چیزها میگوییم : بشو ، میشود ؛ مرا اطاعت کن در آنچه ترا امر کرده‌ام ، تا در نتیجه ترا قرار دهم بطوریکه به چیزها بگوئی بشو ، میشود .»

و حافظ رجب بُرْسی در «مشارق أنوار اليقين» گوید :

**وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدُّسِيِّ : إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا أَطَاعُوهُ فِيمَا أَرَادَ ، فَأَطَاعَهُمْ فِيمَا أَرَادُوا ؛ يَقُولُونَ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ . ۲**

«در حدیث قدسی وارد است که خداوند عزوجل میفرماید :

حقاً برای خدا بندگانی هستند که او را در آنچه بخواهد اطاعت

می‌کنند ، پس خدا نیز آنها را در آنچه بخواهند اطاعت میکند ؛ آنها به

چیزهایی که بخواهند تحقق پیدا کند میگویند : بشو میشود .»

آری ! چون اینان قدم راستین در مجاهدۀ با نفس امّاره نهاده و از

۱- «عدّة الدّاعي» طبع سنگی ، ص ۲۳۳

۲- «كلمة الله» ص ۱۴۳

نفس گذشته‌اند و به مقام معرفت نفس و بالنتیجه به ملازم آن - طبق اخبار وارده ، به مقام معرفت خداوند تبارک و تعالی - رسیده‌اند و تمام شرasher وجودشان از لوث کدورت‌های شیطانی پاک و مطهر گشته و از رذائل اخلاقی و وجودی یکسره بیرون رفته‌اند و جز ذات حضرت احادیث و رضای او مقصود و مقصودی نداشته و خیمه و خرگاه خود را از دنیا و مافیها و از آخرت و مافیها یعنی از تمام لذائذ دو جهان بیرون زده‌اند و جز تحصیل مقام قرب معنوی و خلوص راهی را نپیموده‌اند ، بنابراین دیگر برای آنها اراده و خواهشی غیر از اراده و اختیار خدا نیست .

آنها در تمام عوالم ، ظهورات و تجلیات حق متعال را ملاحظه نموده ، و در مقام شهود اراده و اختیار خدا ، غیر از وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ را لمس و مس نکرده‌اند .

وجود آنان آئینه خدانما شده و تمام مراتب خودنمائی را به خاک نسیان مدفون ساخته‌اند . و نه آنکه عیاذًا بالله در مقابل خدا دکان باز کرده‌اند و دارای قدرت و علم و حیاتی جداگانه شده‌اند . این فرعونیت است .

بلکه قدرت و علم و حیات خود را مندک و فانی در قدرت و علم و حیات خدا نموده و بهیچوجه من الوجوه برای خود حیات و علم و قدرتی نمی‌بینند . و خداوند جل و عزّ را یگانه مصدر حیات و علم و قدرت دیده و در مقابل ذات لایتناهی و ازلی و ابدی و سرمدی او ، سفره خود را بکلی جمع نموده و از انتساب این صفات به خود با

توبه و اعتذار و خجلت و شرمندگی مواجه و برای مدت غیر محدود از خودیت برون آمده و به حق پیوسته‌اند.

چه خوب شاعر حکیم و پارسی زبان ما سعدی شیرازی این معنی را بازگو کرده است :

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست

بر عارفان جز خدا هیچ نیست

توان گفت این نکته با حق شناس

ولی خردگیرند اهل قیاس

که پس آسمان و زمین چیستند

بنی آدم و دیو و دد کیستند

همه هرچه هستند از آن کمترند

که با هستیش نام هستی برند

عظیم است پیش تو دریا به موج

بلند است خورشید تابان ، به اوج

ولی اهل صورت کجا پی برند

که ارباب معنی به مُلکی درند

که گر آفتاست ، یک ذره نیست

و گر هفت دریاست ، یک قطره نیست

چو سلطان عزّت ، علم درکشد

جهان سر به جیب عدم درکشد<sup>۱</sup>

۱- «بوستان سعدی» در ص ۱۱۳ و ۱۱۴ از چاپ محمد علی فروغی ، ↵

آنان عالم اعتبارات را جز سرایی نمی‌پنداشتند و غیر از اصالت حق در تمام عوالم وجود، اصلی را پابند نیستند. در توصیف آنان، عارف عرب زبان چه خوب آورده است:

الَا إِنَّ الْوُجُودَ بِلَا مُحَالٍ  
خَيَالٌ فِي خَيَالٍ فِي خَيَالٍ(۱)  
وَ لَا يَكُونُ ظَانًا إِلَّا أَهْلُ حَقٍّ  
مَعَ الرَّحْمَنِ هُمْ فِي كُلِّ حَالٍ(۲)  
فَيَقْتَطُّهُمْ عَلَى قَدْرِ الْكَمَالِ(۳)  
لَهُمْ دُونَ الْوَرَى كُلُّ التَّعَالَى(۴)  
تَعَاظَمَ شَأْنُهُمْ فِي ذِي الْجَلَالِ(۵)  
فَطَوَرَ أَبْلَاجَلَالٍ عَلَى الْتِذَادِ(۶)  
سَرَّتْ لَذَّاتُ وَصْفِ اللَّهِ فِيهِمْ لَهُمْ فِي الذَّاتِ لَذَّاتُ عَوَالِيٰ(۷)

۱- آگاه باشید که نظر استقلالی به عالم موجودات نمودن، بدون شک خیال در خیال در خیال است.

۲- و در عالم جز اهل حق، کسی بیدار نیست. آنان هستند که با خداوند رحمن در هر حال معیت دارند.

۳- و بدون إشكال، اهل حق نیز در درجات مختلفه‌ای هستند و مقدار بیداری آنها بر حسب و مقدار کمال آنهاست.

۴- ایشانند آن مردمی که به علو مقامات آنها اشاره می‌شود. از برای آنان در نزد عالم آفرینش تمام درجات و مقامات عالیه هست.

۵- آنها تدریجاً و رفته رفته در عالم صفات الهیه گام برداشته و به

⇒ ضمن کلیات آورده است.

۱- «الإنسان الكامل» عبدالکریم جیلی، ج ۲، ص ۲۶

ذات مقدس رسیده و شأن و منزلت ایشان درباره مسائل مربوط به خداوند ذی الجلال، بزرگ و ارزشمند شده است.

۶- گاهی با صفات جلالیه خدا در لذت بسر میرند و گاهی با صفات جمالیه در التذاذند.

۷- لذتهاي اوصاف حق متعال در وجودشان ساري شده و از برای ایشان در ذات مقدس لذتهاي بلند پايه است.

درجات و مقامات اينگونه افراد، و ارزش و احترام آنان در نزد خداوند متعال تا حدی است که به برکت وجود آنان، خداوند عذاب را از روی زمین نسبت به مردم متمرّد و گنهکار بر میدارد.

در «كافی» با سند متصل خود از أبو حمزه ثمالي از حضرت باقر العلوم عليه السلام روایت میکند که :

در کتاب تورات اصلی که تحریف نشده است چنین وارد است

که :

إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ ، فَقَالَ : يَا رَبِّ ! أَقَرِبْ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيْكَ ؟ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيْكَ ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ : يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرْنِي .

حضرت موسی از پروردگارش سؤال کرد و گفت : ای پروردگار من ! آیا تو به من نزدیک هستی که با تو بطور نجوى و آهسته سخن گویم ، یا دور هستی که با تو بطور ندا و فریاد گفتگو کنم ؟ خداوند عزّوجلّ بسوی او وحی فرستاد : ای موسی ! من همنشین هستم با هر کس که یاد من کند.»

فَقَالَ مُوسَىٰ : فَمَنْ فِي سِرْكَ يَوْمَ لَا سِرْ إِلَّا سِرْكَ ؟  
 فَقَالَ : الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ ، وَيَتَهَاجِبُونَ فِيَ فَأُحِبُّهُمْ ؛  
 فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ ، ذَكَرْتُهُمْ ؛  
 فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ .<sup>۱</sup>

«حضرت موسی عرض کرد : در پناه و امان تو کیست ، در آن روزی که پناه و امانی غیر از امان و پناه تو نیست ؟ خداوند وحی فرستاد که : آن کسانی که مرا یاد می کنند پس من هم آنها را یاد می کنم ؛ و برای میل و تقریب به من با یکدیگر اساس دوستی و محبت برقرار می کنند ، پس من هم به آنها محبت می ورزم . ایشان کسانی هستند که چون من بخواهم مردم روی زمین را به جهت کارهای ناپسندشان عذاب کنم همینکه آنها را به یاد می آورم از عذاب اینان صرف نظر نمی کنم .»

و نیز در «عُدَّة الدّاعِی» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که :

قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ : إِذَا عَلِمْتُ أَنَّ الْغَالِبَ عَلَى عَبْدِي الْإِشْتِغَالُ  
 بِي نَقْلُتُ شَهْوَتَهُ فِي مَسَأَلَتِي وَ مُنَاجَاتِي ؛ فَإِذَا كَانَ عَبْدِي كَذَلِكَ  
 فَأَرَادَ أَنْ يَسْهُو حُلْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَنْ يَسْهُو .  
 أُولَئِكَ أُولَئِيَّائِي حَقًا ؛ أُولَئِكَ الْأَبْطَالُ حَقًا ؛ أُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا  
 أَرَدْتُ أَنْ أَهْلِكَ [أَهْلَ] الْأَرْضِ عُقُوبَةً ، زَوَّيْتُهَا عَنْهُمْ مِنْ أَجْلِ

۱- «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۴۹۶ ؛ و نیز این روایت را در «عُدَّة الدّاعِی» طبع سنگی ، ص ۱۸۴ آورده است .

## أُولَئِكَ الْأَبْطَالِ . ۱ و ۲

«خداؤند سبحانه میفرماید : من زمانی که از اندیشه و افکار بندۀ خودم چنین بدانم که آنچه بر او غالب است اشتغال با من است ، من میل و خواست او را به دعا و مناجات با خودم بر میگردم . و در اینصورت که بندۀ من چنین شود اگر أحياناً بخواهد سهو کند و خطائی از او سرزند ، من خودم بین او و بین آن اراده خطا حائل میگردم ، و مانع از چنین اراده‌ای میشوم .

حقاً ایشانند اولیای من ؛ ایشانند حقاً شجاعان و شیران بیشه معرفت ؛ ایشانند کسانی که چون بخواهم به عقوبت ، اهل روی زمین را هلاک گردم ، به خاطر این شجاعان عذاب را از آنان دور می‌نمایم .»

و نیز در «عدّة الدّاعي» وارد است که در بعضی از احادیث قدسیّه آمده است که خداوند میفرماید :

**أَيُّمَا عَبْدٍ اطَّلَعْتُ عَلَىٰ قَلْبِهِ فَرَأَيْتُ الْغَالِبَ عَلَيْهِ التَّمَسُّكَ**

۱- این حديث شریف را در «عوارف المعارف» سهروردی (ص ۸۴) به این الفاظ بیان میکند که : رسول خدا صلی الله علیه وآل و سلم فرمود : خداوند میفرماید :

إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَىٰ عَبْدِي الْأَسْتَغْفَلُ بِي جَعَلْتُ هِمَتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي ؛ فَإِذَا جَعَلْتُ هِمَتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي عَسِيقَنِي وَ عَشِيقَتَهُ وَ رَأَقَتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ ، لَا يَسْهُو إِذَا سَهَا النَّاسُ . أُولَئِكَ كَلَامُ الْأَنْبِياءِ ، أُولَئِكَ الْأَبْطَالُ حَقًا ، أُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرْدَتُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ عُقُوبَةً أَوْ عَذَابًا ذَكَرْتُهُمْ فِيهَا فَصَرَفْتُهُمْ عَنْهُمْ - انتهى .

۲- «عدّة الدّاعي» ص ۱۸۴

**بِذِكْرِي ، تَوَلَّيْتُ سِيَاسَتَهُ وَ كُنْتُ جَلِيسَهُ وَ مُحَادِثَهُ وَ أَنِيسَهُ .**  
 «چون من بر دل و اندیشه بنده خودم مطلع گردم و ببینم که آنچه  
 بر او غلبه دارد تمسک به ذکر و یاد من است ، من خود بنفسه و  
 بشخصه زمام تدبیر امور اورا بدست میگیرم و متولی انجام مهام او  
 میشوم ؛ و من خودم همنشین و همزبان ، و هم صحبت و اینس او  
 خواهم بود.»

و نیز در «عدّة الدّاعی» از حسن بن أبي الحسن دایلمی در کتابش  
 از وهب بن منبهٔ حدیثی را که خطاب خداوند عزّوجلّ به حضرت  
 داود است بیان میکند ؛ و از جمله فقراتش این است :  
**يَا دَاؤْدُ ! ذِكْرِي لِلَّذَاكِرِينَ ، وَ جَنْتِي لِلْمُطِعِينَ ، وَ حُبِّي**  
**لِلْمُسْتَأْقِينَ ؛ وَ أَنَا خَاصَّةً لِلْمُجَبِّينَ .**

«ای داود ! یاد من برای کسانی است که مرا یاد میکنند ؛ و  
 بهشت من برای کسانی است که مرا اطاعت میکنند ، و محبت من  
 نسبت به کسانی است که به زیارت و لقای من اشتیاق دارند ؛ و اما من  
 خودم دربست اختصاص به محبان خودم دارم.»

با بیان این مطالب که شرح مختصری از حالات مخلصین بود  
 دانسته شد که خداوند در تمام امور مخلصین کفیل و وکیل و ولی  
 آنهاست ، و آنها از همه درجات و مقامات و لذائذ شهویه و غضییه و  
 حبّ جاه و مال و ریاست گذشته و صرفاً و محضاً برای معبد ازل  
 و أبد عمل میکنند ؛ و در این صورت زنده هستند به زندگی خداوند

عزّوجلّ و باقی هستند به بقاء آن ذات متعال.

نفح صور در آنها اثر نمی‌گذارد؛ نه نفح اوّل که نفح إماته و میرانیدن است و در اینجا إلّا مَن شَاءَ اللّهُ أَمْدَهُ و استثنای آنان صریحاً بیان شده است، و نه نفح دوم که نفح إحياء است؛ زیرا برای آنها مرگی نبوده است تا بدین نفح زنده شوند؛ بلکه آنها پیوسته زنده و با حیات جاودانی حق تبارک و تعالیٰ حی و باقی میباشند.

در آن وقتی که آسمانها در هم پیچیده میشود، و عالم از شکل و

ترکیب به همان صورت خلقت اوّلیّه خود بر میگردد:  
 يَوْمَ نَطَوَى الْسَّمَاءَ كَطْيِ السِّجْلِ لِكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ  
 نُعِيدُهُ.<sup>۱</sup> «روزی که آسمان را درهم می‌پیچیم مانند درهم پیچیدن نامه‌های احکام و دعاوی؛ و همچنانکه آفرینش را ابتدا کردیم به همان نحو اعاده میدهیم.»

وَ الْسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِسِيمِينِ.<sup>۲</sup> «و آسمانها پیچیده شدگانند به دست قدرت پروردگار.»

چیزی که باقی است وجه خداست، و مخلصین از بندگان خدا وجه خدا هستند؛ و لذا بوار و هلاک ندارند.

وجه خدا همه جاست؛ تمام عالم آفرینش از نقطه نظر ارتباط با خدا، وجه خداست؛ وجه خدا تمام عالم مُلک و ملکوت را فر اگرفته، و هیچ ذرّه‌ای را نمی‌یابیم مگر آنکه وجود مقدس خدا با او

۱- قسمتی از آیه ۱۰۴، از سوره ۲۱: الأنبياء

۲- قسمتی از آیه ۶۷، از سوره ۳۹: الزمر

بوده و معیت دارد.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تُولُوا فَشَمَّ وَجْهُ اللَّهِ .<sup>۱</sup>

«مشرق و مغرب ملک طلق خداست؛ پس به هر طرف روی خود را بگردانید و نظر کنید پس آنجا وجه خداست.»

اولیای خداگرچه بدنشان دارای همین کمیت و کیفیت مشهود است، لیکن واقعیت و حقیقت آنها که وجه خداست همه جاراگرفته و در ملک و ملکوت سیطره دارد؛ با همه کس و در همه جا بوده و چیزی از آنها پنهان نیست؛ چون از جزئیت گذشته و به کلیت پیوسته‌اند. و از زمان و مکان، مدد شعاع فکری و بینش حقیقی آنان عبور نموده و در افقی وسیع تر و با دیدی عمیق‌تر به جهان مینگرنند. معجزات انبیاء و کرامات اولیاء و ائمه طاهرین سلام الله عليهم اجمعین همه از این قبیل است که در اثر اتساع نطاق وجودی خود، قادر بر اعمال و افعالی هستند که از افق مردم محدود و مقید در سجن عالم طبیعت خارج، و از اندیشه متفسّران عالم بیرون است. آنها از عالم بالا به صورتهای عالم طبیعت مینگرنند، و در مصدر قضا و قدر و احکام کلیه الهیه قرار گرفته و جانشان از آبشخوار معدن مشیت سیراب، و از دریای بیکران معارف و حقائق الهیه إشباع میشوند. و با این کیفیت، کجا عقول عادیه که از قبض و تصریف عالم طبع و ماده خارج نشده است میتواند از اسرار آنان مطلع شود؟

میدانیم که علم خدا و قدرت خدا و حیات خدا و سائر أسماء و

۱- قسمتی از آیه ۱۱۵، از سوره ۲ : البقرة

صفاتی که از اینها متفرق میشوند کلی و واسع است ، محدود و مقید نیست .

وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا .<sup>۱</sup>  
 «تمام چهره‌ها و سیماها در برابر عظمت خداوند زنده و قیوم همه موجودات ، ذلیل و خوارند ؛ و کسی که ستم روا داشته و ظلم نموده باشد دست خالی و زیانکار است».

وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ  
 الْسَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ .<sup>۲</sup>

«به چیزی از علم خدا سیطره و احاطه پیدا نمی‌کنند مگر به مقداری که خدا بخواهد ؛ و کاخ فرمانروائی او تمام آسمانها و زمین را فراگرفته است».

اولیاء خدا و مخلصین از هوای نفس ، که در صفات و اسماء ، متحقّق به صفات و اسماء خدا شده‌اند و چون آئینه صافی بدون کدورت و غشّ ، جمال و جلال خدارا حکایت می‌کنند ؛ از علومی که خدا بخواهد دانا هستند ، و به هر کاری که خدا بخواهد توانا هستند .

عالی طبع و ماده و زمان و مکان ، حاجب و مانع آنها نیست .  
 أمير المؤمنين عليه السلام در ضمن خطبه مختصری که پس از ضربت خوردن بیان فرمود گفت :

۱- آیه ۱۱۱ ، از سوره ۲۰ : طه

۲- قسمتی از آیه ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَائِرَ كُمْ بَدَنِي أَيَّامًا .<sup>۱</sup>

«من فقط همسایه‌ای بودم که بدن من چند روزی با شما همسایه شد و مجاورت اختیار کرد.»

یعنی چه؟ یعنی آنچه شما از من احساس کردید همین بدن بود، ولی حقیقت من و نفس من از طور ادراک شما خارج، و ابدأ در عالم شما نبود، و شما را بدان دسترس نبود.

بنابراین آنچه در بعضی از خطب و روایات به أمیر المؤمنین عليه السلام از کرامات و إخبار به مغیبات و شفای امراض و إحياء موتی و تصرف در مواد کائنات نسبت داده شده است، باید مورد تعجب یا انکار واقع شود.

این امور مسائلی هستند که هم مسائل فلسفیه، و هم عرفانیه، و هم روایات و سنن شرعیه بر آنها تطابق دارند و امکان و تحقق آنرا اثبات می‌کنند.

انسان منصف همیشه در اموری که در آن تخصص و خبرویت ندارد باید علم آنرا به اهلش واگذار کند، و از تسريع و عجله در نتیجه‌گیری و حکم به نفی یا اثبات خودداری نماید.

پسنه کی داند که این باغ از کی است

کو بهاران زاد و مرگش در دی است  
اهتمام اولیای خدا از پیامبران و امامان به تکالیف شرعیه موضوعیت دارد، زیرا این امور برای تقریب به خدا و حصول ملکه

۱- «نهج البلاغة» خطبة ۱۴۷؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۲۶۹

تقوی و صفاتی باطن و انصاف به اسماء و صفات الهیّه است . و این همه اصرار آن بزرگواران ، برای تزکیه و تهدیب نفس و تخلق به اخلاق حمیده و پیدایش عبودیّت تامه است نه آنکه صرفاً عملی بدون محتوای معنوی و اخلاص بجا آورده شود و انسان نیز بدان دلخوش باشد . پس عمل با اخلاص لازم است .

**فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ۚ**

«کسی که امید زیارت و ملاقات پروردگار خود را دارد باید عمل صالح انجام دهد ، و در عبادت پروردگارش شریک و انبازی قرار ندهد .»

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَوْهُ بِرَأْنَكَهُ پیوسته در خطبهها و مواعظ ، در سرّ و علن ، دعوت به اخلاص در عمل می‌نمود ؛ پس از ضربت خوردن خود ، چندین وصیّت فرمود که همه دلالت برنهایت اهتمام به عمل صالح دارد .

یک وصیّت معروف و مشهور دارند که مرحوم کلینی و ابن شعبه حرانی و مجلسی و غیرهم ، و طبری نیز در تاریخ خود ذکر کرده ،<sup>۲</sup> و انصافاً جامع جمیع دستورات و مواعظ است که حضرت یک یک از

۱- قسمتی از آیه ۱۱۰ ، از سوره ۱۸ : الكهف

۲- «فروع کافی» ج ۷ ، ص ۵۱ ، در باب وصایا ؛ و «تحف العقول» ص ۱۹۷ ؛ و «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۶۱ ؛ و «تاریخ طبری» با تحقیق محمد أبوالفضل إبراهیم ، طبع دارالمعارف- مصر ج ۵ ، ص ۱۴۷ و ۱۴۸

تكلیف شرعیه را توصیه میکند، و با «اللهُ اللَّهُ آنرا تأکید و ترغیب مینماید که خدا را در این امر مدد نظر داشته باشید.

مثل آنکه میفرماید: اللهُ اللَّهُ فِي ذُرْرَيَةٍ نَبِيِّكُمْ؛ فَلَا يُظْلَمُنَّ بِحَضْرَتِكُمْ وَبَيْنَ ظَهَرَانِيِّكُمْ وَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى الدَّفْعِ عَنْهُمْ.

«خدا را خدا را در نظر بگیرید درباره ذریه پیغمبرتان؛ مبادا در حضور شما و در دسترس شما مورد ستم و ظلم قرار گیرند و شما بتوانید از آنها دفاع کنید.»

و در آخر این وصیت مفصله وارد است:

حَفِظَكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلَ بَيْتٍ، وَ حَفِظَ فِيْكُمْ نَبِيِّكُمْ. أَسْتَوْدِعُكُمُ اللَّهُ، وَ أَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ.

«خداوند شما اهل بیت را حفظ کند، و پیغمبرتان را در شما حفظ فرماید. خدا را برای شما میگذارم، و سلام و رحمت خدا را برای شما میخوانم و درود میفرستم.»

وصیت دیگری نیز برای حضرت امام حسن علیه السلام انشاء نمودند که آن نیز جامع محسن حکم و آداب است، و عمل به آن کافی است که انسان را از جمیع خطرات دنیوی و مهالک اخروی مصون دارد.

این وصیت را شیخ مفید در «مجالس» و شیخ طوسی در «أمالی» آورده و مجلسی در «بحار الأنوار» از آن دو بزرگوار روایت کرده است، و در فقرات و جملات این کتب اختلافی نیست.

این روایت را شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان در سنّه

چهارصد و نه هجریه قمریه در ماه مبارک رمضان با سند متصل خود از أبي بکر بن عیاش از فجیع عقیلی آورده است که او میگوید :

حضرت امام حسن علیه السلام برای من بیان فرمود که : چون وفات پدرم نزدیک شد ، به مارو کرد و بدینگونه وصیت نمود : هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَلَيْيُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخُو مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ، وَابْنُ عَمِّهِ وَصَاحِبِهِ .

اول وصیت من آنست که شهادت میدهم که هیچ معبدی جز ذات مقدس خدا نیست ، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا و برگزیده اوست ؛ خداوند او را به علم خود انتخاب کرد و برای مقام رسالت برای بندگان خود پسندید .

و شهادت میدهم که خداوند مردگان را از میان قبرها برخواهد انگیخت ، و از کردار و رفتارشان پرسش خواهد نمود . و خداوند عالِم السر و الخفیات است و بدانچه در سینه‌های مردم پنهان است داناست .

ای فرزند من حسن ! تو را وصیت میکنم بدانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بدان وصیت فرمود ؛ تو کافی هستی برای وصیت من !

چون از دنیارخت بر بستم امت با تو به مخالفت برخیزند ! ملازم خانه خود باش . و بر خطیئه خود گریه کن . و دنیارا مقصد و مقصود بزرگ خود مشمار !

و وصیت میکنم تو را ای نور دیده‌ام که نماز را در اول وقت

بپای دار . و زکوٰۃ را در وقت خود به اهلش برسان . و در کارهای شیهه ناک توقف کن و سکوت اختیار کن . و در هر دو حال رضا و غصب به میانه روی و عدل رفتار کن . و با همسایگان مهربان باش . میهمان را محترم و گرامی بدار . و بر کسانی که دچار رنج و بلا هستند و مشکلاتی بدانها روی آورده تر حم کن . و صله رحم بجای آور . بر مسکینان و تهیدستان رحمت آور و آنها را دوست بدار و با آنها همنشینی کن .

پیوسته با خلق خدا به تواضع و فروتنی رفتار کن که آن افضل عبادات است . آرزوهای خود را کوتاه کن ؛ و مرگ را به یاد داشته باش ، و در امور دنیوی بی رغبت باش ، زیرا که تو گروگان مرگی ، و در این جهان هدف آماج بلا و گرفتار مصائب ، و افکنده رنج و ناملايمات . ترا وصیت میکنم که در پنهان و آشکار پیوسته از خداوند قهار در ترس و خشیت باشی ، و از ساحت جلال و عظمتش غافل نشوی . ترا نهی میکنم از آنکه بدون تفکر و اندیشه سخن گوئی ، و در گفتار و کردارت سرعت کنی .

چون کاری از امور آخرت پیش آید بلادرنگ بجای بیاور ؛ و چون کاری از امور دنیا پیش آید در آن تأمّل و درنگ کن تا اینکه صلاح آن بر تو آشکار شود .

از رفتن به جاهائی که محل تهمت است بپرهیز ، و از مجلسی که گمان بد به افراد آن برده میشود دوری کن ! زیرا که همنشین بد برای رفیقش ضرر دارد ، و اخلاق او را تغییر میدهد .

ای پسر من ! کردارت برای خدا باشد . از فحش و هرزه گوئی  
فراری باش . مردم را به کارهای نیک و ستوده دعوت کن ؛ و از کارهای  
نابستد و زشت بازدار !

با برادران دینی خود برای رضای خدا برادر باش . مردم نیکوکار  
و صالح العمل را به جهت صلاح و خوبی آنها دوست بدار ؛ و با  
فاسقان که مرام و عقیده دینی تورا ندارند مداراکن که ضرر به دین تو  
رسانند ، اما در دلت آنها را دشمن بدار ، و در عمل از آنان جدا باش تا  
مثل آنان نباشی .

در راهها و معابر منشین . با جاهلان و سفیهان مجادله و گفتگو  
مکن !

ای پسر من ! در امور زندگی و معیشت خود میانه روی کن ؛ و  
در أمر عبادت نیز میانه و اقتصاد را رعایت بنما ؛ و در عبادات خود به  
عبادتی بپرداز که بتوانی در انجام آن مداومت نمائی و  
قدرت آنرا داشته باشی . خاموشی را پیشه ساز تا از مفاسد و  
عواقب سخن ناسنجدیه زبان در سلامت بمانی . برای روز بازی‌سین  
خود ، اعمال صالحه را از پیش بفرست تا بهرمند گردی ؛ و  
در مقام تعلم و یادگرفتن امور خیریه و خوبی‌ها باش تا دانا  
باشی .

در همه احوال یاد خدا باش . بر کوچکان از اهل خود رحمت  
آور ؛ و بزرگان آنها را تعظیم و توقیر کن .  
هیچ غذائی را مخور مگر آنکه قبل از خوردن قدری از آن را

تصدّق کنی !

بر تو باد به روزه داشتن ، که روزه زکوّه و صحّت بدن و سپر از  
آتش جهنّم است !

با نفس خود مجاهده کن . واز همنشینت بپرهیز ؛ واز دشمنت  
اجتناب کن . و بر تو باد به مجالس ذکر خدا ، واز رفتن به آنها دریغ  
مکن ! و تا میتوانی دعا بسیار کن !

و ای پسر من ! من در پند و اندرز با تو کوتاهی نکردم ؛ و اینک  
هنگام جدائی و فراق است .

و نیز درباره برادرت محمد به تو وصیت میکنم ، چون برادر  
پدری تست و میدانی که من او را دوست دارم ؛ و اما برادرت حسین  
پس او برادر مادری تست و برادر اعیانی تست .

و زیاده بر این سفارش نمیکنم . خداوند خلیفه و جانشین من  
برای شما باشد . واز او مسأّلت دارم اینکه امور شما را اصلاح  
فرماید ، و شر طاغیان و ستمکاران را از سر شما بگرداند .

و بر شما باد به صبر ، صبر ! تا زمانی که خداوند امرش را نازل  
فرماید : وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .<sup>۱</sup>

ابن أبي الحدید در «رأیه» که از «علویات سبع» اوست چنین  
گفته است :

۱- «مجالس» مفید ، مجلس ۲۶ ، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ ؛ «أمالی» طوسی ،  
مجلس اول طبع سنگی ، ص ۴ و ۵ ؛ و طبع نجف ص ۶ و ۷ ؛ و «بحار الأنوار»  
طبع کمپانی ج ۹ ، ص ۶۴۹

وَ وَارِثُ عِلْمِ الْمُصْطَفَى وَ شَقِيقَةُ  
أَخَا وَ نَظِيرًا فِي الْعُلَى وَ الْأَوَاصِرِ<sup>(۱)</sup>  
هُوَ الْأَيْهَةُ الْعَظِيمَ وَ مُسْتَنْبِطُ الْهَدَى  
وَ حَيْرَةُ أَرْبَابِ النُّهَى وَ الْبَصَائِرِ<sup>(۲)</sup>  
تَعَالَيَتْ عَنْ مَدْحٍ فَأَبْلَغَ خَاطِبٍ  
بِمَدْحِكَ بَيْنَ النَّاسِ أَقْصَرُ قَاصِرٍ<sup>(۳)</sup>

۱- علی وارث علوم محمد مصطفی است . و هم ترازو هم میزان اوست . و در معالی کمالات و روابط جمال و جلال ، برادر و نظری اوست .

- ۲- او آیت عظمای الهی و مقام نَبَع و جوشش هدایت ، و موجب تحیّر و سرگردانی صاحبان عقل و اندیشه هاست .
- ۳- از مدح مرح کنندگان برتری ؛ و بلیغ ترین خطیبی که بخواهد به مدح تو در میان مردم زبان بگشاید ، قاصر ترین آنها خواهد بود .

- ۱- اَوَاصِرَةُ : روابطی که در اثر قرابت یا کار خوبی بین انسان و دیگری پیدا میشود ؛ جمع : اواصر .
- ۲- «دیوان معلقات سبع» که ضمن آن قصائد ابن أبي الحديد نیز طبع شده است . و این قصیده نامش «رأئیه» و او لش اینست :
- لِمَنْ ظَعْنَ بَيْنَ الْفَمِينَ وَ حَاجِرٍ بَرَّاغْنَ شُمُوسًا فِي ظَلَامِ الدَّيَاجِر

# مجلس میتی و نجم

انبیاء و ائمہ متحقق به اسماء اللہ الحنفی مہسند



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ \* وَ يَبْقَى وَ جْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَ الْإِكْرَامِ .

(بیست و ششین و بیست و هفتمین آیه ، از سوره الرّحمن :

پنجاه و پنجمین سوره از قرآن کریم)

بحث به اینجا منتهی شد که تمام موجودات آسمانها و زمین

بواسطه نفح صور می‌میرند ، مگر بندگان مقرّب پروردگار که آنها از

پاکیزگان و مطهرین شمرده شده‌اند ، و به لسان قرآن بندگان مخلصین

خدا که برای آنان مرگ نیست .

در قرآن کریم بندگان به سه دسته تقسیم شده‌اند : أصحاب

یمین و أصحاب شِهَمَال و مُقْرَّبین .

---

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان .

اصحاب شمال ، افراد منحرف و متعدّى چون کفار و مشرکین و منافقین هستند . و اصحاب یمین ، مردمان مؤمن که دارای عمل صالح هستند میباشند . و مقرّبین که آنانرا سابقین نیز خوانند ، کسانی هستند که از مقامات و درجات اصحاب یمین عبور کرده ، و در ذات و سرّ خود پاک و تطهیر شده‌اند ؛ و با زبان دل و باگوش دل و با چشم دل ، می‌شنوند و می‌گویند و می‌بینند ؛ و تمام شؤون وجودی خود را به خدا سپرده‌اند و خدا در وجود آنها به جای اراده و اختیار آنان اراده و اختیار دارد ، یعنی نفس اراده و اختیار آنان عیناً همان اراده و اختیار خدادست .

مقرّبین درگاه حضرت ذوالجلال همین افرادی هستند که بندگان مُخلّص شمرده شده و در آیه مبارکه نفح صور استثناء شده‌اند ؛ و این استثناء در ظاهر ترکیب عبارت ، استثناء است ولی در حقیقت استثنائی نیست .

همه می‌میرند ، یعنی هر صاحب نفسی می‌میرد ؛ ولی آنها دارای نفس نیستند .

هر کس نفسش به خود او متعلق باشد می‌میرد ؛ آنها افرادی هستند که به شهود و عیان دریافت‌هاند که نفوس آنان متعلق به خود آنها نیست ، بلکه متعلق به خدادست . و تجلیات اسماء و صفات پروردگار که از صُقْع نفوس آنها پدیدار می‌گردد ، همه جانبه و همگانی است ؛ و از وجود و حضور عالم طبع و عالم صورت و عالم نفس بیرون آمده و دیگر آنها زمینی و آسمانی نیستند ، بلکه فوق آسمان و زمین هستند ؛

يعنى در حيطة قدرت پروردگار بدون حجاب طبع و صورت و نفس زندگى می‌کنند ؛ و مندك در اسماء و صفات و ذات حضرت باري تعالي شأنه هستند .

برای آنها مرگى نیست ؛ آنها وجه خدا هستند ؛ **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ** ، وجه خدا نمی‌میرد .

تمام اسماء و صفات ذات مقدس الهیه ، در مرحله تعیین است و در مقام اسم واحدیت ؛ و اما اسم احادیث او از هر تعیین گرچه تعیین اسماء و صفات باشد مُبَرَّی ، و در آنجا هیچ اسم و رسمي راه ندارد .  
عنقا شکار کس نشود دام باز چین

كانجا همیشه باد به دست است دام را  
بنابراین صفت جلال و إکرام که در این آیه مبارکه به «وجه خدا»  
نسبت داده شده است : **وَيَقَنِي وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَإِلَّا كَرَامٍ** ، باید  
دانست که جمیع صفات جمالیه و جلالیه از علم لایتناهی ، حیات  
لایتناهی ، و قدرت لایتناهی ، ظهور و تجلیاتش در همین اسماء  
حُسْنی است .

«واز «كافی» روایت است که با إسناد خود به معاویه بن عمار از  
حضرت صادق علیه السَّلَام حدیث میکند که در قول خدای  
عزّوجلّ :

**وَلِلَّهِ الْأَلْسَمَاءُ الْحُسْنَى فَأَدْعُوهُ بِهَا ، قَالَ : نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَلْسَمَاءُ  
الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبِلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا .**

«واز برای خدادست اسماء حُسْنی پس خدارا به آن اسماء

بخوانید ، حضرت فرمود : سوگند بخدا که ما اسماء حُسْنِی هستیم ، آنچنان اسمائی که خداوند از بندگانش هیچ عملی را قبول نمی‌کند مگر به معرفت ما.»<sup>۱</sup>

و نیز از «بصائر الدَّرَجَاتِ» روایت است که با إسناد خود از

حضرت باقر علیه السَّلام روایت میکند که فرمود :

إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا ، وَ إِنَّمَا عِنْدَهُ أَصْفَافٌ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ ، فَتَكَلَّمُ بِهِ فَخَسَفَ بِالْأَرْضِ فِيمَا بَيْهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بُلْقَيْسَ ، ثُمَّ تَنَوَّلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ، ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ .

وَ عِنْدَنَا نَحْنُ مِنِ الْاسْمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا ، وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

اسم اعظم خداوند از هفتاد و سه حرف بوجود آمده است ، و از این حروف در نزد آصف بن برخیا فقط یک حرف بود ، که با آن حرف تکلم کرد و بدین جهت زمین فيما بین او و بین تخت بلقیس فرو رفت . و پس از آن تخت را بدست خود گرفت و در نزد سلیمان گذاشت و سپس زمین به حال اولیه خود برگشت ، و تمام این کارها از یک چشم بر هم نهادن کمتر بود .

و در نزد ما از آن اسم هفتاد و دو حرف است ، و یک حرف از آن حروف اختصاص به خدا دارد که به علم غیب خود مختص گردانیده

۱- تفسیر «المیزان» ج ۸، ص ۳۸۴

است ؛ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.»<sup>۱</sup>

معنای این روایات و دسته عظیمی از روایات دیگر که غالباً در «اصول کافی» باب الحجّة آورده شده است اینستکه حقیقت اسم قادر ، اسم عالم ، اسم قیوم ، اسم رحیم ، اسم رؤوف و سائر اسماء پروردگار را اگر بخواهیم بدانیم ، باید آنها در اینها پیدا کنیم . چون وجودشان مندک در ذات شده و آن اسماء در اینان تجلی نموده ، و بنابراین در عالم وجود هر جا تماشا کنیم اینها هستند ، زیرا وجه خدا هستند ؛ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَشَمَّ وَ جَهُ اللَّهِ . «به هر جاروی خود را بگردانید آنجا وجه خداست.»

و علّت این حقیقت آنستکه در هیچیک از عوالم ملک و ملکوت ، هیچ موجودی لباس وجود در تن نمی‌کند مگر آنکه از جنبه وجه اللهی باید به او افاضه شود . و ربط هر موجود با پروردگار خود بوسیله همان جنبه وجه اللهی است ، و اگر آن وجه نباشد همه موجودات معدومند .

و بر همین اساس روایاتی داریم که دلالت دارد بر آنکه : لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا . «اگر امام و حجّت نباشد ، زمین مردم روی خود را در کام خود فرو میبرد.»

در این باره مرحوم کلینی در «کافی» روایاتی با إسناد متصل خود از ائمّه طاهرين صلوات الله عليهم أجمعين روایت میکند .<sup>۲</sup>

۱- همان مصدر ، ص ۳۸۲

۲- «اصول کافی» ج ۱ ، ص ۱۷۸ و ۱۷۹

و مفاد اين روایات اينست که در صورت نبودن امام ، عالم ، عالم نيسني و عدم است .

اگر امام نباشد ، نه تنها انسان بلکه حیوان و جن و ملائکه و زمین و زمان عدمند ؛ نه اينکه خاکسترند ، چون خاکستر هم موجودی است و قوامش به وجه الله است ، بلکه عدم محضند . علت اينکه خداوند وجه الله را هلاک نفرموده و در آيه نفح صور به صورت استثناء بيان نموده است ، نه يك عنوان تشریفاتي و اعتباری است ، بلکه بر اساس يك حقیقت عالی است .

كلمات قرآن مجید ، متین و استوار و قاطع است ، نه مزاح و شوخی ؛ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ \* وَ مَا هُوَ بِالْهَذْلِ .<sup>۱</sup>

و إن شاء الله در بحث أعراف خواهیم گفت که بعد از آنکه خداوند مفضلاً حالت بهشتی ها را بيان میکند و گفتگوی آنها را با جهنّمی ها و عذابهای آنان ، و گفتگوی جهنّمی هارا با بهشتی ها بيان میفرماید ، سپس میگوید يك حجابی بين اين دو دسته میباشد که بر روی آن مردانی قرار دارند :

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَسْعِرُفُونَ كُلًا  
بِسِيمَهُمْ .<sup>۲</sup>

«بين بهشتی ها و جهنّمی ها دیواری (و کوهی چنانچه در روایات وارد است) کشیده میشود ، و آن حجاب همان اعراف است که در

۱- آیه ۱۳ و ۱۴ ، از سوره ۸۶ : الطارق

۲- قسمتی از آیه ۴۶ ، از سوره ۷ : الأعراف

روی آن مردانی قرار گرفته‌اند که تمام اهل بهشت و اهل جهنّم را از سیمايشان می‌شناشند.»

چشم‌های آب بهشت که از چشمۀ آب خالص و شیر و عسل مصفّی و شراب لذیذ است از زیر آن کوه جاری است. و این چهار نهر از چهار چشمۀ ، و آنها از چشمۀ تسنیم جدا می‌شود؛ و چشمۀ تسنیم از زیر قدم‌های أمیر المؤمنین و معصومین دیگر که بر فراز آن کوه استقرار دارند جاری می‌گردد.

وزان این افرادی که در اعراف تمکین دارند، وزان حکم بین بهشتی‌ها و جهنّمی‌ها است. یعنی حاکم بر بهشت و دوزخ‌تند، و مسيطر و مسلط بر هر دو عالم‌ند.

در روایات داریم که آن کسانی که بر اعراف قرار دارند چهارده نفرند: حضرت محمد بن عبدالله و فاطمه زهراء و أمیر المؤمنین و یازده فرزندش تا حضرت بقیة الله الأعظم محمد بن الحسن عليهم صلوات الله؛ و مقامات آنان مافوق بهشت است. و عجیب اینجاست که در این آیه مبارکه اعراف، به حضرت فاطمه زهراء سلام الله عليها به عنوان رَجُل تعبیر شده است؛ كما اینکه در آیه مبارکه نور:

رِجَالٌ لَا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا يَبْيَعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ .<sup>۱</sup>

«مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد خدا باز نمیدارد.»

۱- صدر آیه ۳۷، از سوره ۲۴: النور

نیز از آن حضرت به عنوان رَجُل تعبیر شده است .  
و إن شاء الله تعالى در بحث أعراف روشن خواهد شد که آنجا  
عالیمی است که مرد وزن معنی ندارد . در آن عالم که عالم فعلیّت  
محضه است نه انفعال ، ذکوریّت و انانثیّت نیست ؛ كما اینکه در عوالم  
ربوی و جبروت ، هیچیک از دو عنوان ذکوریّت و انانثیّت نیست .  
این عنوانین متعلق به عالم طبع و برزخ و نفس است که دنیا و  
مثال و قیامت باشد .

از جمله کسانی که به مقام وجہُ اللهِ رسیده و متحقّق به  
حقیقت ملکوت آسمانها و زمین شده است ، حضرت إبراهیم  
خلیل الرّحمن عليه الصلوٰة والسلام است .

آن پیامبر بزرگ که بنیاد گذار توحید اسلام و آورنده دین حنیف  
است ، در میان جمیع پیغمبران غیر از پیغمبر اسلام ، دارای تشخّص  
و مزایائی است که مقام و مرتبه اش را از سائر پیامبران بالاتر برده است .  
**وَكَذَلِكَ نُرِيَ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ  
مِنَ الْمُوْقِنِينَ .<sup>۱</sup>**

«و اینچنین ما به إبراهیم ملکوت آسمانها و زمین را می نمایانیم ،  
و برای اینکه از صحابان یقین باشد .»

خداؤند تبارک و تعالی به دست حضرت إبراهیم عليه السلام  
مرده زنده کرد ، بواسطه همان جنبه وجہُ اللهِ که در او بود و تحقّق  
آن حضرت به اسم مُحَمَّدِ خداوند عزّوجلّ .

۱- آیه ۷۵ ، از سوره ۶ : الأنعام

در هر کس هر اسم از اسماء خداوند ظهور و تجلی کند ، به اذن خدا و امر خدا ، مفاد و مصدق آن اسم را میتواند در خارج تحقق بخشد .

آیات شریفه قرآن صراحة دارد بر آنکه حضرت عیسی بن مریم میگفت : من به اذن خدا مردگان را زنده میکنم ، و به اذن خدا کور مادرزاد را بینا میکنم ، و کسی که به مرض پیسی دچار است شفا میبخشم .

**وَ أَبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ ۱**

حضرت إبراهيم عليه السلام از خدا خواست که کيفيت زنده کردن مردگان را بدست خدا بداند . خداوند اين عمل را به افاضه اسم الْحَيِّ (زنده کننده) بدست خود او انجام داد .

به خلاف حضرت إرمیا که او از خدا برای سکون خاطر خود ، زنده شدن مردگان را خواست ؛ و خداوند ، خود زنده فرمود و او تماشا میکرد .

بین این دو در خواست و این دو مقام فرق بزرگی است .  
**أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةً وَ هِيَ خَاوِيَّةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كُمْ لِبْسَتَ قَالَ لَبِسْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِسْتَ مِائَةَ عَامٍ ۲**  
 برای آنکه علو مقام و مرتبه حضرت إبراهيم عليه السلام روشن

۱- قسمتی از آیه ۴۹ ، از سوره ۳ : آل عمران

۲- قسمتی از آیه ۲۵۹ ، از سوره ۲ : البقرة

شود ، قبلًا خداوند در قرآن داستان حضرت إرمیا علی نبیّنا وآلہ و علیہ السلام را بیان میکند و به دنبال آن قضیّه حضرت إبراهیم را بیان مینماید .

حضرت إرمیا از پیغمبران است و با وجودی که همه پیغمبران بر توحید دعوت میکنند و همه دارای درجه عصمتند ، ولی در مقامات و مراتب متفاوتند .

بعد از آنکه بُخْتُ نَصَرٌ<sup>۱</sup> بیت المقدس را خراب کرد و هفتاد هزار نفر را در آنجا کشت و تمام آن نواحی را به تصرف در آورد و قراء و قصبات را با خاک یکسان نمود ، و بعد از آنکه سقف‌های قریه پائین آمده و مردگان به صورت استخوانهای از هم متلاشی شده درآمده بودند ؛ إرمیا از کثار قریه حرکت میکرد . (و در بعضی از روایات که این قضیّه را به عُزَّیْر نسبت میدهد صحیح نیست ، این روایات سندي ندارد و از روایات آحاد است ، و این قضیّه مسلمًاً متعلق به إرمیا است).

إرمیا که حرکت میکرد ، عبورش در میان بیابان به قریه‌ای افتاد . دید که سقف‌های این قریه فرود آمده و خراب شده ، و اهل قریه همه مرده‌اند ، و استخوانهایشان از هم متفرق و جداجدا شده ، و بدنهای آنان در این قریه افتاده است .

**قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ الَّلَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا ؟** از روی تعجب و بزرگ

۱- وجه ضبط بُخْتُ نَصَرٌ را و وجه تسمیة او را بدین نام ، قبلًا در همین کتاب ، ضمن مجلس ۲۱ ، آورده‌ایم .

شمردن مطلب گفت : چگونه خداوند این افراد کثیر را که بدین صورت در آمده‌اند بعد از مردن‌شان زنده میکند و حیات جدید می‌بخشد ؟

إرمیا انکار زنده شدن نمی‌کند ؛ چون پیغمبر است ؛ ولی مطلب مهم است که واقعاً انسان را در حیرت می‌اندازد .

این قضیّه زنده شدن برای إرمیا از دو نقطه نظر جای تحریر

داشت :

یکی از نقطه نظر اینکه استخوانها از هم جدا شده و در سُرف پوسیدن است ؛ این ذرّات مختلفه را خداوند چطور گرد می‌آورد و در آنها روح و زندگی میدهد ؟

دیگری از نقطه نظر طول مدت ؛ چون تا زمانی که قیامت برپاگردد و خدا بخواهد این مردگان را زنده کند ، هر یک از ذرّات آنها در گوشاهای از دنیا افتاده ، و باد آنها را پراکنده میکند .

این دو نقطه نظر موجب تعجب و استعلام إرمیا شد ، و این گفتگوئی بود که با خود داشت ، و خطوری بود که بر قلبش نشست . فَأَمَا تَهْكِمُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ . خداوند او را صد سال میرانید ؛ همان

جایی که این تعجب را نمود ، خدا به او گفت : مُثْ ، بمیر ! صد سال مُرد . الاغش هم که با او بود مُرد . جسد خود او و جسد الاغش به روی زمین افتاده است ، و مقداری انجیر یا انگور و مقداری عصیر : آب انگور چون مسافر بود از شهر با خود آورده بود ، توشه راهش همان انجیر یا انگور و عصیر بود .

ثُمَّ بَعْثَرَ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ  
لَبِثْتَ مِائَةً عَامًّا.

خداؤند جل و عز پس از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب

فرمود : چقدر در اینجا درنگ کردی ؟

إِرْمِيَا نَگاهی بِهِ اِينظَرَفَ وَ اِنطَرَفَ كَرَدَ وَ گفتَ : يَكْ رَوزَ يَا

مقداری از يک روز !

چون وقتی خداوند او را میرانید صبح بود ، و حالا که پس از صد سال زنده‌اش نموده بعد از ظهر است ؛ إِرمِيَا پنداشت خسته بوده و يک شب در اینجا خوابیده است و بنابراین توقفش يک روز بوده است . و سپس گفت : شاید شب نخوابیده باشم و از صبح تا عصر در اینجا به خواب رفته باشم ، و در اینصورت توقفش مقداری از روز بوده است .

خداؤند به او خطاب کرد : بلکه درنگ تو در اینجا صد سال است ، صد سال .

فَآنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَمَّهُ .

نگاهی به خوراکی و آشامیدنی که با خود آورده بودی بینداز و بین ابداً تغییر نکرده است !

با آنکه زودترین چیزی که خراب میشود و متعفن میگردد همان انگور یا انجیر و آب انگور است که بسیار لطیف بوده و تحمل گرما و تغییرات جوی را ندارد .

۱- قسمتی از آیه ۲۵۹ ، از سوره ۲ : البقرة

وَ آنْظُرْ إِلَى حِمَارَكَ وَ لِنَجْعَلَكَ ءَايَةً لِلنَّاسِ .<sup>۱</sup>

حالا نگاهی به الاغت بکن ، و بدانکه ما تو را یک آیت الهیه برای مردم قرار داده ایم ؛ یک آیه و علامت برای قدرت و عظمت و جلال خود .

وَ آنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوْهَا لَحْمًا .<sup>۲</sup>

و نگاهی به استخوانها بنما ، و بین چگونه ما آنها را از زمین بلند کرده و به هم متصل نموده و سپس گوشت به روی آنها می پوشانیم .

نگاه کن به الاغ ! نگاه کرد و دید خداوند در یک لحظه تمام این ذرات را به هم پیوسته و ذرات استخوانها از اینطرف و آنطرف جمع شدند ، و روی آن گوشت و پوست آمد ؛ الاغ برخاست و ایستاد .

بین چگونه ما تو را زنده کردیم و استخوانهای را به هم پیوستیم و به روی آن گوشت پوشانیدیم ؛ و تو را درست و مستوی نمودیم . (ظاهراً اوّلین جائی که از خود ارمیا زنده شد چشم او بود در حالیکه مانند غیرقی البيض<sup>۳</sup> : سفیده تخم مرغ بود .)

آیا اینها مورد تعجب نیست که در یک طرفه العین خدا چنین کند ؟ ارمیا را با استخوانهای پوسیده و شکسته و خرد شده و نیز الاغش را

۱- ۲- قسمتهایی از آیه ۲۵۹ ، از سوره ۲ : البقرة

۳- غیرقی البيض در لغت هم به معنی سفیده تخم مرغ آمده است و هم به معنی پوست نازک و لطیف سفیده که در زیر قشر سخت تخم مرغ قرار دارد .

که در هم متشتّت و متفتّت بود گرد آورده ، و زنده و سالم و مستوی القامة در برابر نظر خود او قرار دهد .

جواب به دو استبعادي که إرمیا نموده بود داده شد . هم جواب طول مدد که صد سال گذشته است ، و هم جواب تشتن و تفرق اجزاء مردگان که خداوند در مقابل دیدگان إرمیا اجزاء را جمع نموده و ذرات مختلفه را به هم پیوسته و حیات داده است .

و علاوه بر این دو نقطه نظر ، ما این عمل را برای آنکه آیتی برای مردم باشد انجام دادیم .

**جملات فَآنظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَّئَّهْ وَ آنظُرْ إِلَى حِمَارِكَ** برای رفع استبعاد طول مدد است ؛ که انگور و عصیر خراب نشده و الاغ پوسیده زنده میشود .

**وَ لِنَجْعَلَكَ ءَايَةً لِلنَّاسِ** برای عبرت مردم و مشاهده مردم و تاریخ است ، که صد سال گذشته و نسل عوض شده و إرمائی که یک زمان زنده بود و در روی زمین حرکت میکرد و دارای اثر بود و تبدیل به خبر شده و در صفحات تاریخ جای گرفته است ، هم اکنون دوباره تبدیل به اثر شده و از لابلای کتابها و ورقها در مقابل چشم مردم به روی زمین حرکت میکند .

**وَ جَمْلَةً وَ آنظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوْهَا لَحْمًا** برای رفع استبعاد تفرق و تشتن اعضاء و اجزاء مردگان است ، که برای خداوند قدیر و علیم ، این امور موجب سنگینی و سختی و صعوبت نیست .

**فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .**

چون زنده شدن مردگان بدین طرز برای او واضح و روشن شد ، گفت : میدانم که خداوند بر هر چیز تواناست . نفرمود : الان دانستم ، زیرا که إرمیا پیغمبر است و از اوّل میدانسته است که خدا قادر است ، ولیکن این دانش سابق ، بواسطه تبیّن و وضوح فعلی موجب سکون خاطر او شد .

این قضیّه إرمیا است ، ولیکن حضرت ابراهیم به همین طرز زنده شدن مردگان ، به سؤالش پاسخ داده نمی شود ؛ او میخواهد کیفیّت اعمال قدرت فاعلیّه خدارا در زنده کردن مردگان بداند .

**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْكِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنَ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الظَّيْرَ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ آدْعُهُنَّ يَا ئَيُّنَكَ سَعْيًا وَ آغْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .**

حضرت ابراهیم مانند إرمیا سؤال از زنده شدن مردگان نمی کند ، بلکه از کیفیّت قوّه فاعلیّه پروردگار و تأثیر آن در روی مردگان پرسش میکند ؛ او کسی است که خداوند به او ملکوت آسمانها و زمین را نشان داده است و از موّقین است .

خداوند به ابراهیم ملکوت را نشان داد ، یعنی او را در مرکز ملکوت قرار داد و قلب او را حاوی اسرار ملکوتی قرار داد .

۱- ذیل آیه ۲۵۹ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- آیه ۲۶۰ ، از سوره ۲ : البقرة

تقاضا ميکند که : رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ ، به من نشان  
به چگونه زنده ميکنی تو ! نمى گويد : كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ ؟ چگونه  
زنده ميشوند مردگان ؟ و همانطور که ذکر شد بين اين دو سؤال فرق  
بسیار است .

فرض کنيد يك وقت کسی که پنير را نديده است از شما  
ميپرسد پنير چيست ؟

شما به فرزند خود ميگوئيد : قدری پنير بخر و بياور .  
او مى بیند ماده‌ای است سفید و چرب و به شکل قالب در آمده  
واز لبنيات است ، وضع ساختمانی او را مى بیند و ميداند .

ولی يك وقت ميخواهد بفهمد پنير را چگونه درست مى کنند ؟  
به او ميگوئيد : شير را در حرارت معيني گرم کن ، و بعد مایه پنير  
را به مقدار معين به آن داخل کن و صبر کن تا زمانی بگذرد و خود را  
ببند و سرد شود ، و سپس آن را در کيسه‌ای بريز تا آبهای جدا شده  
از شير خارج گردد ، اين است كيفيت ساختن پنير .

اين دو مطلب با هم فرق دارد . اوّل نشان دادن پنير است به  
کسی که ماهيّت آنرا نميداند ، و دوم ساختن پنير و اطلاع از كيفيت  
پيدايش آن است .

خدواند در پاسخ پرسش إبراهيم ميگويد : أَوْلَمْ تُؤْمِنْ ؟ آيا تو به  
اين معنى ايمان نداری و نرسيده‌اي ؟  
قالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمِئِنَ قَلْبِيٰ ؛ گفت بلی ايمان دارم و رسيده‌ام  
ولي برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم .

میخواهم آنطور دریای دل من آرام بگیرد که در آن هیچ موجی مشاهده نشود ، و هیچ اضطرابی نباشد .

افرادی که دارای سکینه و اطمینان نیستند گرچه موحد هم باشند ، دائمًا یک نوسان و حرکتی بر دل آنها هست و آنانرا آزار میدهد ؛ خطرات ، دل آنها را مضطرب میکند گرچه در دریای توحید غوطه ورند .

شما اگر به کسی بگوئید : برو در میان قبرستان ، در میان قبری مردهای است کفن شده ، ولی روی قبر را نپوشانده‌اند و فردا بنast روی آن را بپوشانند ، در دست آن مرده یک انگشتی است ، آنرا بیاور ، و این عمل را در همین امشب باید انجام دهی و تنها به قبرستان بروی ؛ غالب افراد از این عمل ترس و وحشت دارند ؛ با آنکه به علم اليقین میدانند در قبرستان خبری نیست ، و مرده به کسی کاری ندارد . و اگر أحياناً وارد قبرستان شوند ، قلب شروع میکند به زیاده زدن ، و کم کم هرچه نزدیکتر رود ضربانش بیشتر میگردد ، و دست و پا شروع میکند به لرزیدن ؛ کمی اگر جلوتر رود ممکنست هنوز به قبر معهود نرسیده از حرکت باز ایستد و روی زمین بیفتد ، و أحياناً ممکن است از شدت دهشت بمیرد .

این عمل برای افراد غیر مأнос مشکل است ؛ با وجود یقین و علم .

ابراهیم خلیل علیه السلام به خدا میگوید : من میدانم که تو با اسم الْمُحَيِّ و با اسم الْقَدِير زنده میکنی ؛ میخواهم به اندازه‌ای این

حقیقت را المس کنم که ابداً اضطرابی نباشد ، بلکه سکون خاطر باشد . یعنی من میخواهم آن اسم را چنان مس کنم که به علم اليقین و عین اليقین و حق اليقین این مطلب برای من مکشوف افتاد .

خطاب رسید :

**قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الظَّيْرِ فَصُرْهُنَ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ آدْعُهُنَّ يَا تَيْنَكَ سَعِيًّا وَ آعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .**

«برو چهار مرغ پرنده بگیر و آنها را بیاور در خانه که با تو انس بگیرند ، و بعد آنها را بگش و قطعه قطعه کن و در یک هاون چنان بکوب که همه اجزاء و ذرات آنها در هم داخل شود ، و سپس در بالای هر یک از این کوهها یک جزء از آن را بگذار ! و پس از آن آنها را یک یک صدا بزن ، میبینی که آنها با شتاب بسوی تو می آیند ؛ و بدانکه خداوند عزیز و حکیم است».

به روایت علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش ، این پرنده‌گان عبارت بودند از طاووس و خروس و کبوتر و کلاع .<sup>۱</sup>

ابراهیم به فرمان و اذن خدا مرغها را کشته و درهم آمیخته و از مخلوط شده آنها هر عُشری را بر فراز کوهی قرار داد . و سپس منقار طاووس را به دست گرفت و گفت : ای طاووس بیا !

حال ابراهیم در اینحال ، حال عادی نبود بلکه فانی در ذات خدا و اسماء حُسنای او بود ؛ فانی بود در اسم عزیز و حکیم و قدیر و

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۸۱

محبی .

پس در حقیقت إبراهيمی نبود تا بگوید : طاووس بیا ؛ خدا بود ،  
و خدا فرمود : طاووس بیا !

إبراهيم دید ذرّات بسیاری از بالای ده کوه به سمت او با شتاب  
در حرکتند . آمدند و آمدند و به منقار طاووس که در دست او بود  
چسبیدند ، و بدن و پیکرۀ طاووس و دست و پا درست شد ، اسکلت  
بدن ساخته شد . این ذرّات استخوان بود که اول اصل هیکل طاووس  
را تشکیل دادند .

و پس از آن ذرّات گوشت آمدند و ذرّات چشم و زبان و سائر  
اعضاء و امعاء و أحشاء همینطور می آمدند و با سرعت و بلادرنگ  
اجزاء طاووس را می ساختند .

بعد نوبت رسید به پرها ، ذرّات پر هم بدون انحراف و اعوجاج  
از فراز کوهها با شتاب آمدند ، بالها و پرهای طاووس نیز تمام شد . در  
این حال طاووس تکانی خورد ؛ یک طاووس زنده و زیبا در مقابل  
إبراهيم .

به همین طریق حضرت إبراهيم منقار خروس و کبوتر و کلاع را  
در دست گرفت و هر یک از آنها را صدا زد و ذرّات هر یک از آنها از  
فراز هر یک از کوهها با سرعت آمده و به منقارها پیوستند ، و آن مرغها  
نیز زنده شده و در مقابل حضرت إبراهيم قرار گرفتند .

این کارها به دست حضرت إبراهيم به اذن خدا انجام گرفت ؛ و  
ندای «بیا» که از حضرت إبراهيم - به امر خدا : **ثُمَّ أَدْعُهُنَّ - بر خاست ،**

إنشاء حیات و إعمال قوّه فاعلیه برای زنده نمودن بود .

ولذا چون إبراهیم این عمل را انجام داد خطاب رسید : وَ أَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ؛ و بدان که خداوند قیوم موجودات است و مقام عزّت او اقتضای فاعلیت دارد ، و دارای مقام حکمت است یعنی فتور و سنتی و انفعال در او نیست و کارهای او بر اساس استحکام استوار است .

ولی درباره حضرت إرمیا میفرماید : فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

إرمیا که آن منظره را دید گفت : میدانم که خداوند به هر کاری تواناست .

اگر شنیدید أمیر المؤمنین علیه السلام مرده زنده نموده است ، جای تعجب نیست ؛ أمیر المؤمنین دارای اسم است و متحقّق به اسم است .

### کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گر چه باشد در نوشتن شیر شیر  
شیری که روی کاغذ نوشته میشود شیری است که دست بازی اطفال و کودکان است و آنرا با دست خود پاره میکنند ؛ و شیری هم که در بیشه خفته است شیری است که از نزدیک آن اگر کسی بگذرد و صدای تنفس آنرا بشنود زهره اش آب میشود .

طفل شیرخوار که قدرت پراندن مگس را از روی بینی خود ندارد ، کجا میتواند ادراک کند که پهلوانی هم در دنیا هست که

### هالیتر چهارصد کیلوگرمی بر میدارد؟

اشارة حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به نقش شیری که در روی پرده بود ، و زنده شدن و دریدن مرد مسخره‌چی و ساحر را در مجلس هارون ؛ و اشاره حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به دو نقش شیری که روی مسند مأمون کشیده بودند ، و زنده شدن و دریدن آنها حاجب مأمون را که مأمور بود در مجلس حضرت رضا علیه السلام را تحقیر کند ، در کتب معتبره ضبط و ثبت است .<sup>۱</sup>

حقیر خودم این داستان را از مرحوم آیة الحق و سند العلم آیة الله حاج میرزا محمد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه شنیدم که میفرمود : یکی از بزرگان همدان که با ما سابقه دوستی و آشنائی خیلی قدیمی داشت برای ما نقل کرد که :

من برای کشف حقیقت و فتح باب معنویات ، متجاوز از بیست سال در خانقاها تردد و رفت و آمد کرده بودم ، و در نزد اقطاب و دراویش رفته و دستوراتی گرفته بودم . ولی هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد ، و هیچ روزنه‌ای از کمال و معارف پیدا نشده و هیچ بابی مفتوح

---

۱- داستان زنده شدن شیر به امر حضرت موسی بن جعفر علیهمما السلام را ابن شهرآشوب در کتاب «مناقب» خود از علی بن یقظین ، ضمن حالات آن حضرت آورده است . (ج ۲ ، ص ۳۶۴ و ۳۶۵ از طبع سنگی)

و داستان زنده کردن شیر به دست حضرت امام رضا علیه السلام را در «عيون أخبار الرضا» (باب ۴۰ ، ص ۳۴۵ از طبع سنگی) و نیز کتاب «إثبات الهداء» (ج ۶ ، ص ۵۵ و ۵۶) آورده‌اند و ما این دو داستان را در جلد اول از همین کتاب ص ۲۲۸ تا ص ۲۳۰ نقل کرده‌ایم .

نگشت بطوریکه دچار یأس و سرگردانی شدم و چنین پنداشتم که اصلاً خبری نیست ، حتی آنچه از ائمه علیهم السلام نقل شده است شاید گزارگوئی باشد .

شاید مطالب جزئی از پیامبران و امامان نقل شده و سپس در اثر مرور زمان در بین مریدان و تابعان آنها بزرگ شده و ورم کرده است ، وبالنتیجه حالا مردم برای آنان معجزات و کرامات و خارق عادات ذکر می‌کنند .

گفت : مشرف شده بودم به اعتاب عالیات ، زیارت کربلا را نمودم ، به نجف اشرف مشرف شدم و زیارت کردم ، ویکروز به کوفه آمدم و در مسجد کوفه اعمالی که وارد شده است را انجام دادم ؛ و قریب یک ساعت به غروب مانده بود که از مسجد کوفه بیرون آمدم و در جلوی مسجد منتظر ریل بودم که سوار شوم و مرا به نجف بیاورد . در آن زمان بین نجف و کوفه که دو فرسخ است ، واگن اسبی کار میکرد و آنرا ریل می‌گفتند .

هر چه منتظر شدم نیامد . و در این حال دیدم مردی از طرف بالا به سمت من می‌آید و او هم به سمت نجف میرفت . او یک مرد عادی بود ، کوله پشتی هم داشت . سلام کرد و گفت : چرا اینجا ایستاده‌ای ؟ گفتم : منتظر واگن هستم ، میخواهم به نجف بروم !

گفت : بیا حالا با هم یواش میرویم تا ببینیم چه میشود ! با هم صحبت می‌کنیم و میرویم تا ببینیم چه میشود ! با او به صحبت پرداخته و به راه افتادیم . در بین راه بدون مقدمه

به من گفت : آقاجان ! این سخنها که تو میگوئی که هیچ خبری نیست ،  
کرامات و معجزه اصلی ندارد ، این حرفها درست نیست !  
من گفتم : چشم و گوش من از این حرفها پر شده ، از بس که  
شنیدم و اثری ندیدم ؛ این حرفهارا دیگر با من نزن ؛ من به این امور  
بی اعتقاد شده‌ام !

چیزی نگفت . کمی که راه آمدیم دوباره شروع کرد به سخن  
گفت ؛ گفت : بعضی از مطالب را باید انسان توجه داشته باشد . این  
عالَم دارای ملکوت است ، دارای روح است ؛ مگر خودت دارای  
روح نیستی ؟ چگونه هم اکنون بدنت راه میرود ، این به اراده تو و به  
اراده روح تست ؛ این عالم هم روح دارد ، روح کلی دارد .  
روح کلی عالم امام است ؛ از دست امام همه چیز بر می‌آید .  
افرادی که آمدند و دگان داری نموده و مردم را به باطل  
خوانده‌اند ، دلیل نمی‌شود که اصلاً در عالم خبری نیست ؛ و  
بدین جهت نباید انسان دست از کار خود بردارد و از مسلمات  
منحرف شود !

من گفتم : من از این حرفها زیاد شنیده‌ام ، گوشم سنگین شده ،  
خسته‌ام ؛ حالا قدری در موضوعات دیگر با هم سخن گوئیم ! شما  
چکار دارید به این کارها ؟!

گفت : نمی‌شود ، جانم نمی‌شود !

گفتم : من بیست سال تمام در خانقاها بوده‌ام ، با مراشد و  
اقطاب برخورد کرده‌ام ؛ هیچ دستگیر من نشده است !

گفت : اين دليل نمي شود که امام هم چيزی ندارد . چه چيز اگر  
ببيني باور ميکنی ؟!

در اينحال ما رسيده بوديم به خندق کوفه - سابقاً بين کوفه و  
نجف خندقی حفر کرده بودند که هم اکنون آثار آن معلوم است - گفتم :  
اگر کسی يك مرده زنده کند من حرف او را قبول دارم ؛ و هر چه از امام  
و پیغمبر و از معجزات و کرامات آنها بگويد قبول دارم .  
ایستاد و گفت : آنجا چيست ؟ من نگاه کردم ديدم يك کبوتر  
خشک شده در خندق افتاده است .

گفت : برو بردار و بياور ! من رفتم و آن کبوتر مرده خشک شده را  
آوردم .

گفت : درست ببين مرده است ؟!  
گفتم : مرده و خشک شده و مقداری از پرهایش هم کنده شده  
است .

گفت : اگر اين را زنده کنم باور ميکنی ؟!  
گفتم : نه تنها اين را باور ميکنم ؛ از اين پس تمام گفتار تو را باور  
دارم ، و تمام معجزات و کرامات امامان را باور دارم .  
کبوتر را به روی دست گرفت ، و اندک توجّهی کرد و دعائی  
خواند و سپس به کبوتر گفت : به إذن خدا پير ؛ اين را گفت و کبوتر به  
پرواز در آمد و رفت .

من در عالمی از بُهت و حیرت فرو رفتم .  
گفت : بيا ! دیدي ؟ باور کردي ؟ حرکت کردیم به طرف نجف

ولی من حالم عادی نبود و حال دیگری بود سراسر تعجب و حیرت .  
گفت : آفاجانِ من ! این کار را دیدی که به اذن خدا من کرد ؟ این کارِ  
بچه مکتبی هاست ! عبارت خود اوست : این کار بچه مکتبی هاست .  
چه میگوئی من اگر چیزی نبینم قبول نمیکنم ! مگر امام و  
پیغمبر آمده‌اند که هر روز برای من و تو سفره‌ای پهن کنند و از این  
کرامات به حلقوم مردم فرو کنند ؟ آنها همه‌گونه قدرت دارند ، و به  
إذن خدا هر وقت حکمت اقتضا کند انجام میدهند ؟ و بدون اذن خدا  
محال است از آنان کاری سرزند .

این کار بچه مکتبی هاست و تا سر منزل مقصود بسی راه است .  
با هم مرتبًا سخن می‌گفتیم و من از او سؤالاتی کردم که به همه  
آنها پاسخ داد ؛ تا رسیدیم به نزدیک نجف اشرف .

سابقاً که از کوفه به نجف می‌آمدند اول قبرستان معروف  
وادی السلام بود ، بعد وارد نجف می‌شدند . چون به وادی السلام  
رسیدیم خواست خدا حافظی کند و برود ، من گفتم : بعد از بیست  
سال زحمت و رنج امروز به نتیجه رسیدم ، من دست از شما  
برنمیدارم ! تو می‌خواهی بگذاری و بروی ! من از این به بعد با شما  
ملازم هستم .

گفت : فردا اول طلوع آفتاب همین جا بیا ، با هم‌یگر ملاقات  
می‌کنیم !

شب تا به صبح من از شوق دیدار او به خواب نرفتم و هر ساعت  
بلکه هر دقیقه اشتیاق بالا میرفت ، که فردا صبح برای دیدار او بروم .

اول طلوع صبح در وادی السلام حاضر شدم ، دیدم جنازه‌ای را آوردن و چند نفر با او بودند ، و همینکه خواستند دفن کنند معلوم شد جنازه همان مرد است .

اینها داستان سرائی نیست ، و از لابلای کتب عتیقه و قدیمه نیامده است ؛ مال این زمان است ، راوی آن سلمان زمان مرحوم انصاری (ره) و از رحلت ایشان تا به حال هفده سال گذشته است .<sup>۱</sup> تو به تاریکی علی را دیده‌ای زین سبب غیری بر او بگزیده‌ای حق را چو به خلق شد جلوه‌گری

پوشید علی را به لباس بشری  
از عالم لامکان به امکان آورد

تا بیخبران را دهد از خود خبری

عجب اینستکه در زمان خود علی هم کسی نفهمید علی چه میگوید . خودش فرمود : إنما كنتُ حارًا حاورَ كُمْ بَدِنِي أَيَّامًا . «من فقط همسایه‌ای بودم ، که بدن من چند روزی با شما مجاورت نمود .» خطبه‌های امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب‌ها نوشته شد ، دست به دست گشت و برای مردم قرائت شد ؛ در هر زمان چه کسی فهمید علی چه میگوید ؟

۱- رحلت آن مرحوم در دوم ذوالقعدة ۱۳۷۹ هجریه قمریه است و تا زمان این ابحاث که ماه رمضان ۱۳۹۶ بود هفده سال گذشته بود ، ولی تا زمان طبع اول این جلد از دوره «معد شناسی» که ربیع الأول ۱۴۰۳ میباشد تقریباً بیست و چهار سال میگذرد .

استاد ما حضرت علامه طباطبائی مُدْ ظلَه چند خطبه از «نهج البلاغة» راجع به توحید در جلد ششم تفسیر «المیزان» از صفحه ۹۶ تا صفحه ۱۰۴ آورده‌اند که بسیار شایان دقّت است . اوّل ، خطبه اوّل : **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتُهُ الْقَائِلُونَ** - تا آخر خطبه .

دوّم ، خطبه شصت و سوّم : **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا** - تا آخر خطبه .

سوّم ، خطبه صد و پنجم : **الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ** - تا آخر خطبه .

چهارم ، خطبه صد و شصت و یکم : **الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ وَ سَاطِعِ الْمِهَادِ** - تا آخر خطبه .

پنجم ، خطبه صد و هشتاد و چهارم : **مَا وَحَدَهُ مَنْ كَيْفَهُ ، وَ لَا حَقِيقَتُهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّهُ** - تا آخر خطبه .

سپس حضرت استاد فرموده‌اند : مطالبی را که در این خطبه‌ها أمیر المؤمنین عليه السلام بیان فرموده‌اند درباره توحید بالصّرافه ذات حقّ تعالی ، احدی از علماء معنای آنرا تا هزار سال ادران نکرده است و حتّی بوعلى سینا نیز این معنی را تفهم ننموده و توحید حقّ را توحید عددی میدانسته است .

و نیز مطالب نفیسی در پاورقی ص ۱۱۰ آورده‌اند که شایان ملاحظه است .

أقول : ظاهراً مراد استاد از علماء بعد از هزار سال مرحوم

**صدر المُتَّالِهِين** است که قائل به توحید بالصرافه است .

باری ، ما به احترام بدن آن حضرت و به احترام تعلق نفس به آن بدن برای زیارت و دعا و توسل به نجف اشرف میرویم ، و گرنه روح و نفس آن حضرت همه جارا گرفته ؛ لَا شَرْفَيَةٌ وَ لَا غَرْبَيَةٌ .<sup>۱</sup>

همه جا هست ، و با همه چیز هست . ولی اعظم کارخانه صنع ربوبی است جل و عز .

حضرت آدم أبوالبشر برای نجات و وصول به مقصود ، به او متousel شد . حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت عیسی و سائر انبياء على نبینا و آله و علیهم الصلوة و السلام به او متousel شدند .

ما مفصلاً در بعضی از بیانات خود آورده ایم که حضرت إبراهیم با آنکه از همه پیامبران غیر از پیامبر اسلام ، افضل و اشرف است ، و با وجود آنکه از مُخلّصین بوده است ؛ ولی برای وصول به مقام صلوح که از خدا تقاضا میکند ، خداوند وعده وصول به آنرا در آخرت به او میدهد :

وَ لَقَدِ أَصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي آخِرَةِ الْمِنَّ  
الْأَصْلِحِينَ .<sup>۲</sup>

و حضرت یوسف که از خداوند این مقام را تقاضا می نماید ، ابداً در قرآن مجید جوابی برای او نیامده است که در دنیا یا آخرت به

۱- قسمتی از آیه نور : آیه ۳۵ ، از سوره ۲۴ : النور

۲- قسمتی از آیه ۱۳۰ ، از سوره ۲ : البقرة

او داده میشود ، و فقط دعا و درخواست او ذکر شده است :

أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوْفِينِي مُسْلِمًا وَ الْحِقْنِي  
بِالصَّالِحِينَ .<sup>۱</sup>

ولی در قرآن مجید از آن حضرت یعنی از امیر المؤمنین علیه السلام به «صالح المؤمنین» تعبیر شده است .

إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَّتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِن تَظَاهِرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَكُ بَعْدَ ذَلِكَ  
ظَاهِرٌ .<sup>۲</sup>

بر اساس سعه روحی و عظمت و علوٰ آن حضرت در مقام توحید ذاتی و فناء و بقاء بالله در ذات حضرت احادیث بر اساس شاگردی رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم بود که همه انبیاء به آن حضرت و انوار خمسه طاهره متواتر میشدند و به برکت آنها میخواستند نقصان کمالی خود را ترمیم و تتمیم و تکمیل نمایند .

کی رفته ای زدل که تمنا کنم ترا

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم ترا

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا کنم ترا

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

۱- ذیل آیه ۱۰۱، از سوره ۱۲: یوسف

۲- آیه ۴، از سوره ۶۶: التحریم

مستانه کاش در حرم و دیر بگذری

تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم ترا

طوبی و سدره‌گر به قیامت به من دهند

یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا<sup>۱</sup>

امیر المؤمنین علیه السلام یک جلوه نداشت، در هر آن هزار و  
هزاران جلوه! کجا انسان میتواند با این چشم‌های رمدآلد جلوه‌های  
اورا تماشا کند! باید صد هزار دیده داشت تا جلوات او را دید؛ پس  
باید با چشم علیّ ، علیّ را نگریست.

دیده‌ای وام کنم از تو به رویت نگرم

زانکه شایسته دیدار تو نبود نظرم<sup>۲</sup>

خدا کند کار ما در همه عوالم با امیر المؤمنین باشد. با یک ندا ما  
را زنده کند، همانطور که إبراهیم مرغان را ندا کرد و زنده کرد.  
امیر المؤمنین است که میتواند با نظرهٔ ملکوتی خود، میں وجود مارا  
کیمیاوار طلا کند و از عوالم بهیمیت به اوح انسانیت برساند؛ و این  
انسان ظلمانی محبوس در سجن هوی و هوس را ملکوتی نموده، و به  
توحید صرف هدایت نماید.

به ذره‌گر نظر لطف بوتراب کند

به آسمان رود و کار آفتاد کند

در باب زیارت آن حضرت از رسول الله صلی الله علیه و آله و

۱- «دیوان فروغی بسطامی» طبع انتشارات صفی علیشاه، ص ۴

۲- «دیوان مغربی» طبع اسلامیه، ص ۸۶

سلم وارد است که : مَنْ زَارَ عَلِيًّا بَعْدَ وَفَاتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ .<sup>۱</sup> «کسیکه علیّ را بعد از وفاتش زیارت کند ، برای او بهشت است.»

واز حضرت صادق علیه السلام وارد است :

مَنْ تَرَكَ زِيَارَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ . أَلَا تَزُورُونَ مَنْ تَزُورُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّبِيُّونَ ؟<sup>۲</sup>

«کسیکه زیارت امیر المؤمنین را ترک کند خداوند به او نظر نمی کند . آیا زیارت نمی کنید کسی را که ملائکه و پیغمبران زیارت او را می کنند؟»

و نیز از آن حضرت روایت است که فرمود :

إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لَتُفْتَحُ عِنْدَ دُعَاءِ الزَّاهِرِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؛  
فَلَا تَكُنْ عِنْدَ الْحَيْرِ نَوَاماً .<sup>۳</sup>

«بدرستیکه درهای آسمان در وقت دعای زیارت کننده امیر المؤمنین علیه السلام گشوده میشود ؛ پس برای اکتساب خیر و رحمت در خواب نباش!»

مجلسی رضوان الله علیه روایت میکند از «مناقب» از کتاب «أخبار الطالبین» که : رومیان جماعتی از مسلمانان را اسیر کردند ، و آنها را به نزد سلطان روم بردند . سلطان بر آنها کفر را عرضه کرد ، آنان امتناع کردند .

سلطان دستور داد همه را در دیگ روغن زیتون که جوش آمده بود انداختند ، و فقط یک نفر از آنها را باقی گذارد که خبر این داستان

۱ و ۲ و ۳ - «مناقب» ابن شهرآشوب ، طبع سنگی ، ج ۲ ، ص ۸۴

را برای مسلمانان ببرد .

این مرد که بسوی کشور اسلام حرکت میکرد ، در میان شب صدای سمّ اسبانی به گوشش رسید . ایستاد دید که این اسب سواران همان اصحاب و یاران او هستند که در دیگر جوشهای شده‌اند .

از حرکت و موقعیت آنان سؤال کرد . در پاسخ گفتند : چون امیر المؤمنین دار فانی را وداع گفت ، یک منادی از آسمان در میان شهیدانی که در خشکی و در دریا شهید شده‌اند نداشت : امیر المؤمنین علی بن أبي طالب عليه السلام به درجه شهادت رسیده است ؛ شما بر او نماز بخوانید !

ما از قبرهای خود حرکت کردیم و بر او نماز خواندیم ، و اینک بازگشتم و عازم مراجعت به خوابگاه‌های خود هستیم .<sup>۱</sup>  
البته باید دانست که این داستان عالم بزرخ است و برای این مرد بطور مکاشفه معلوم شده است .

از صفوان جمال روایت است که میگوید : در خدمت حضرت صادق عليه السلام به حجّ مشرف شدیم . در میان راه ، حضرت بسیار متأثر بود .

از علت این اندوه پرسش کردم ، فرمودند : مگر مؤمن میتواند ببیند و غمگین نشود !

به خدا قسم اگر آنچه را که من می‌شنوم تو هم می‌شنیدی متأثر میشدی !

۱- «بحار الأنوار» ج ۹ ، ص ۶۷۹

عرض کردم : بفرمائید علت تأثیر شما چه بوده و واقعه‌ای را که مشاهده کرده‌اید چیست ؟

حضرت فرمودند : تمام فرشتگان پروردگار به عرش خدا ملتجم شده ، و میگویند : خدایا عذاب قاتلان امیر المؤمنین و قاتلان حسین را زیاد کن . و تمام ملائکه و طوائف جن در آنجا گریه میکنند برای مصیبت جدم امیر المؤمنین ، و مصیبت جدم حسین .

آدم مگر میتواند این مناظر را ببیند و خواب راحت کند ، و فکر طعام و آشامیدنی باشد .<sup>۱</sup>

ابن قولویه قمی روایت میکند از پدرش از سعد بن عبدالله از بعضی از اصحابش از احمد بن قتبه همدانی از إسحق بن عمّار که میگوید : من به حضرت امام جعفر صادق عليه السلام عرض کردم که من شب عرفه را در حائر حضرت امام حسین عليه السلام بیتوته کردم و پیوسته مشغول به نماز بودم ، و در آنجا قریب پنجاه هزار نفر بودند که همگی دارای صورت‌های زیبا بوده و به بوهای عطر معطر شده بودند ، و آنها نیز تمام طول شب را به نماز مشغول بودند .

ولیکن همینکه صبح طالع شد ، سجده کردم و چون سر از سجده برداشتم از آن جمعیت کسی را ندیدم .

حضرت فرمودند : پنجاه هزار نفر از فرشتگان برای نصرت امام حسین عليه السلام به کربلا فرود آمدند ، ولی وقتی رسیدند که آن حضرت به درجه شهادت رسیده بود ؛ و آنها به آسمان بالا رفتند .

۱- «نفس المهموم» ص ۳۱۳ ، از ابن قولویه

خداؤند به آنها وحی فرستاد : شما برای نصرت فرزند حبیب من  
به زمین کربلا رفتید ، ولی او کشته شده بود و نتوانستید او را یاری کنید ؛  
حال به زمین پائین روید و در اطراف قبر حسین مقیم باشید با حالت  
پریشان ، ژولیده و گردآلود باشید تاروز قیامت !<sup>۱</sup>

---

۱- «کامل الزیارات» طبع سنگی ، باب ۳۹ ، ص ۱۱۵

# مجلس مسبت ششم

معنای وَجْهِ اللَّهِ وَوَجْهِ مُوْحَدَةٍ



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال اللهُ الحكيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ \* وَ يَقِنَ وَ جْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَ الْإِكْرَامِ .

(بیست و ششین و بیست و هفتمین آیه ، از سوره الرّحمن :

پنجاه و پنجمین سوره از قرآن کریم)

عالی خلقت و جهان آفرینش ظاهیری دارد و باطنی . ظاهر آن

همین موجودات متکثرة مادیه و طبیعیه میباشند که هر یک از آنان

دارای تشخّص و أناپیت است ، و هر کدام به اندازه وسعت و گشايش

ماهیّت خود از نعمت وجود و علم و قدرت برخوردارند ؛ و این

ماهیّات مختلفه و هویّات متفاوته ، خود را میزان ارزش و حیات قرار

داده و دعوت به خویش می‌کنند و از موجودیّت و شخصیّت خود

---

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و ششم ماه مبارک رمضان .

دفاع می‌نمایند.

چون خود را در معرض نقص بینند، برای ترمیم و تتمیم موجودیت خود از موجودات دیگر استفاده می‌کنند؛ و آنانرا برای رفع نقصان خود استخدام می‌کنند. و برای جلب منفعت و دفع ضرر از هرگونه تلاش دریغ ندارند؛ و اگر احياناً اصل زندگی و حیات خود را در معرض مخاطره مشاهده نمایند، با تمام قوی به دفع آن برミ خیزند، و برای دفاع از حیات تا سرحد مرگ و نیستی پیش میروند.

این موجودات دارای نفوس و شخصیت‌های متفاوتی هستند، و هریک از آنان ندای استقلال در داده و عَلَم موجودیت خاصه خود را به دوش می‌کشد.

و باطن این عالم آفرینش همان ربط محض این موجودات با عوالم مجرّدة لاهوتیه و جبروتیه، و ربط محض با حضرت باری تعالی شأنه العزیز میباشد که از عالم ربوبی و صُقْع جبروتی به آنها افاضه وجود و علم و قدرت و حیات میکند، و دائمًا گل بوستان این ماهیات را شاداب و با طراوت میدارد، بطوریکه اگر یک لحظه آن ربط قطع گردد، تمام این عالم با این گسترش عجیب و این پهناوری مُحِیر العقول، با عدم محض یکسان و بلاذرنگ مُهر باطل شد که همان نیستی مطلق از حیات و وجود و آثار و لوازم آن است بر پیشانی آن زده میشود.

این عالم ظاهر را وجهه آفرینش و وجه خلقت گویند و آن عالم

باطن را وجهه الهیه و وجه الله گویند .

«وجه» به معنای نشان دهنده و ارائه دهنده ذات موجود است .

مثلاً وجه انسان بهترین و عالی‌ترین عضو اوست که نمایشگر و نشان دهنده اوست که از آن به سیما و صورت نیز تعبیر می‌کنند . و وجه عمارت نمای جلو ساختمان است که با مشخصاتی از سائر ساختمانها امتیاز دارد . و وجه مركب‌ها و سيارات و سائر چیزها نیز بهترین عضواز اعضاء نشان دهنده آن مرکب و سياره است .

و وجوده اين موجودات از انسان‌ها و حيوان‌ها مختلف است ؟

زيرابر اساس و زيربنای اختلاف آفریده شده‌اند ، و معيار و ميزان اختلاف نيز در وجوده آنان مشهود است .

و وجه الله که اين موجودات را به وجود آورده و لباس هستی در تن آنها کرده است واحد است ، چون خدا واحد است . و حيات و علم و قدرتی که افاضه می‌کند واحد است ، و كیفیت ربط اين موجودات با عالم باطن واحد است .

مقدار حيات و علم و قدرت در موجودات مختلف است ، ولی إعمال قدرت و علم و حیات در ذات الهیه برای ایجاد موجودات مختلفه مختلف نیست . خداوند برای آفرینش خورشید قدرت بیشتری إعمال نکرد تا برای آفرینش یک قطعه از کرات بسیار کوچکتر ، و برای خلقت کوه الوند علم و قوّه بیشتری بکار نبرد تا برای خلقت یک قطعه سنگ ، و نیز برای خلقت فیل و پشه ، و برای آفرینش اوّلین و عالی‌ترین موجودات امكانیه حضرت محمد بن

عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم تا برای آفرینش ضعیف‌ترین فرد از صنف انسان یا انواع حیوان.<sup>۱</sup>

قدرت و علم و سائر صفات و أسماء الهیه واحد است ، و به یک نهج خاص و طریق واحد مخصوص ، به موجودات تعلق میگیرد . از ناحیه حضرت ربوبی شدت و ضعف ، و زیاده و نقصان ، و کم و کیف ندارد ، زمانی و مکانی نیست .

**وَ مَا أَمْرَنَا إِلَّا وَحِدَةٌ كَلَمْحٌ بِالْبَصَرِ .<sup>۲</sup>**

«امر ما نیست مگر یکی ، مانند یک چشم بر هم زدن .»

**وَ مَا أَمْرُ الْسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحٌ أَلْبَصَرُ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ .<sup>۳</sup>**

«و امر وقوع ساعت قیامت نیست مگر به قدر یک چشم بر هم زدن یا نزدیکتر از آن .»

ولیکن از ناحیه موجودات این عالم و ظروف مختلفه و ماهیات متفکر مختلف میشود : ضعف و شدت ، و زیاده و نقصان ، و مقید بودن به زمان و مکان و سائر اعراض پدید می‌آید .

۱- در «اسفار أربعه» طبع سنگی ج ۱ ، ص ۲۶؛ و طبع حروفی ج ۱ ، ص ۱۱۴ از فیلسوف عرب یعقوب بن اسحق کندی نقل میکند که : «إِذَا كَانَتِ الْعَلَةُ الْأُولَى مَتَّصِلَةً بِنَا لِفِيْضِهِ عَلَيْنَا وَ كَنَّا غَيْرَ مَتَّصِلِينَ بِهِ إِلَّا مِنْ جَهَتِهِ ، فَقَدْ يُمْكِنُ فِيْنَا مُلَاحَظَتِهِ عَلَى قَدْرِ مَا يُمْكِنُ لِلْمُفَاضَلِ عَلَيْهِ أَنْ يُلَاحِظَ الْمُفَيْضُ؛ فَيُجِبُ أَنْ لَا يَنْسَبَ قَدْرُ إِحْاطَتِهِ بِنَا إِلَى قَدْرِ مُلَاحِظَتِنَا لَهُ ، لَأَنَّهَا أَغْزَرُ وَأَوْفَرُ وَأَشَدُّ اسْتَغْرِيَّاً .»

۲- آیه ۵۰ ، از سوره ۵۴ : القمر

۳- قسمتی از آیه ۷۷ ، از سوره ۱۶ : النحل

آن جنبه الهیه را وجه الله ، و این جنبه خلقیه را وجهُ الخلق  
گویند .

و نیز آنرا عالم ملکوت یا باطن و غیب ، و این را عالم مُلک یا  
شهادت و ظاهر گویند .

و نیز آنرا عالم أمر ، و این را عالم خلق گویند که از آیاتی  
استخراج شده است ؛ مانند :

**أَلَا لِهِ الْخَلْقُ وَ أَلَا مُرْ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ .<sup>۱</sup>**

«آگاه باشید که خلق و أمر اختصاص به خدا دارد ، و بلند پایه و  
مبارک است خدائی که پروردگار جهانهاست .»

**فَسُبْبِحَنَ الَّذِي بِسِدِّهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .<sup>۲</sup>**

«پس منزه و مقدس است آن کسی که ملکوت هر چیزی به دست  
اوست ؛ و بسوی او بازگشت می‌کنید .»

**قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَاهِرُ عَلَيْهِ .<sup>۳</sup>**

«بگو : کیست آنکه در دست او ملکوت هر چیزی است ، و او  
پناه میدهد و در پناه کسی در نمی‌آید؟»

**عَلِيمٌ الْغَيْبٌ وَ الشَّهِيدَةِ .<sup>۴</sup>**

**وَ مَا الْوَجْهُ إِلَّا وَاحِدٌ غَيْرُ أَنَّهُ إِذَا أَنْتَ عَدَدْتَ الْمَرَايا تَعَدَّدَا**

۱- ذیل آیه ۵۴ ، از سوره ۷ : الأعراف

۲- آیه ۸۳ ، از سوره ۳۶ : یس

۳- قسمتی از آیه ۸۸ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

۴- (این جمله در ده جای قرآن آمده است ، از جمله :) قسمتی از آیه ۷۳ ،

از سوره ۶ : الأنعام

آری اختلاف و تعدد وجه در این عالم از جهت این است که موجودات که هر یک آیت و آئینه جمال الهی هستند متکثّرند؛ و این موجودات از جهت وجود خود متکثّر، و از جهت نشان دادن ذوالایة که همان ذات باری تعالی شأنه العزیز است واحدند.

عیناً مانند شخصی که در اطاقی ایستاده و آئینه‌های مختلفی در مقابل او به زوایای مختلف قرار داده شده است، معلوم است که در هر آئینه شکلی مخصوص افتاده و هر آئینه وضعیت خاصی از او را حکایت میکند، ولی در عین حال صاحب این صورت‌ها، بلکه نفس سیما و صورت او یکی بیش نیست.

عالی امر که عالم وجه الله و جنبه الهیه و وجهه ربی موجودات است نیز یکی بیش نیست. و این تکثّر و غوغای عجیب اختلاف را در این عالم، آئینه‌های لاثُعد و لاثُحصی به تعداد اعداد آحاد موجودات عالم آفرینش، عالم آفرینش با خود آورده است.

زوال و نیستی، مردن و هلاکت متعلق به وجهه خلقی موجودات است که در عالم ماده و طبع که عالم کون و فساد است میباشد. چون اصل فلز این عالم و ماده اولیه آنرا از تغییر و تبدیل ساخته‌اند، و نیستی و تجدّد و حدوث را در اوّلین قالب از خشت‌های موجودات این عالم زده‌اند.

اما وجهه الهیه این عالم، نیستی ندارد؛ هست محض است. چون مادی نیست و طبع ندارد، کون و فساد ندارد، زمانی و مکانی نیست، مُکیف به کیفیت و مُکمّم به کم و معروض سائر عوارض

نیست .

او بسیط است ، مجرّد است ، ربط محض است ، نفس تعلق  
است .

**كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهٌ .**

«هر چیز نیست و هلاک شونده و نابود شونده است ، مگر وجه آن چیز» ؛ و معلوم است که وجه الهی هر چیز ثابت است نه متغیر ، مجرّد است نه مادی ، ربط محض است نه ارتباط .

بنابر آنچه ذکر شد معنای آیه کریمه :

**فَأَيْنَمَا تُولُوا فَشَمَّ وَجْهُ اللَّهِ . ۱**

«به هر جاروی خود را بگردانید پس آنجا وجه خداست .»  
خوب روشن میگردد ؛ زیرا وجه خدا جنبه ربط هر موجود با خدا است ، و معلوم است که خدا با هر موجود هست و با آن معیت دارد . پس آن وجه الله که واحد است و بسیط و مجرّد است ، با هر یک از موجودات هست ، و آنجا وجه خداست .

چقدر عارف عالیقدر پارسی زبان باباطاهر عریان عالی سروده  
است :

به صحراء بنگرم صحراء ته وینم

به دریا بنگرم دریا ته وینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

نشان از روی زیبای ته وینم

۱- قسمتی از آیه ۱۱۵ ، از سوره ۲ : البقرة

و حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام در مناجات خود

به درگاه حضرت رب العزّه عرض میکند :

**أَذْهِبِكَ يَا مَوْجُودُ فِي كُلِّ مَكَانٍ ، لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَاءِي  
الدّعَاءِ .<sup>۱</sup>**

من با تو در سرّ و نهان مناجات دارم ای خدائی که در هر مکانی  
موجود هستی !

معلوم است که مکان ، ظرف وجود خدا نیست ؛ بلکه مراد  
همان وجه خداست که در هر مکانی موجود است و با هر موجودی  
معیّت دارد و حقیقت و باطن آن است .

و بنا بر آنچه سابقاً در آیات نفح صور ذکر کردیم :

**فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .  
فَفَزَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .**

و با تطبیق و مقارنة آنها با این آیات که وجه خدا را که همان جنبه  
باطنی و ملکوت هر چیز است استثناء فرموده ، معلوم و روشن میشود  
که مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ ، وجہ الله است و وجه خدا مرگ و بوار ندارد  
، و هر کس به مقام وجه الله برسد یعنی از خودیت خود که جنبه  
خلقی و دعوت به نفس و انانیت و استکبار اوست بیرون آید و در  
ذات و صفات خدا فانی شود ، او متحقّق به وجہ الله شده و برای او  
هلاکت و مرگ نیست .

۱- این فقره ، صدر دعاء حزین است که شیخ در «مصابح المتهجد» طبع  
سنگی ، ص ۱۱۶ در ضمن ادعیه بعد از نماز و تراورده است .

یکی از القاب مبارکه حضرت بقیة الله تعالی ، مُحَمَّد بن الحسن العسكري عجل الله تعالی فرجه ، وجه الله است ، و در زیارت آن حضرت میخوانیم :

**السَّلَامُ عَلَى وَجْهِ اللَّهِ الْمُتَّلَقُبُ بَيْنَ أَظْهَرِ عِبَادِهِ .<sup>۱</sup>**

سلام بر وجه الله که در میان بندگان متین و راستین خدا بدین لقب ملقب شده است.»

و در دعای ندبه<sup>۲</sup> میخوانیم :  
**أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ الْأُولَيَاءُ .<sup>۳</sup>**

«کجاست وجه الله ، آن کسیکه اولیاء خدا بسوی او متوجه میشوند؟»

واز حضرت صادق عليه السلام روایت است که :

**مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَجْهًا كَالْوُجُوهِ فَقَدْ أَشْرَكَ ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ جَوَارِحَ كَجَوَارِ الْمَخْلُوقِينَ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ فَلَا تَقْبِلُوا شَهَادَتَهُ وَلَا تَأْكُلُوا ذَبِيحةً ! تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ ؛ فَوَجْهُ اللَّهِ أَنْبِيَاءُهُ وَأَوْلَيَاءُهُ .<sup>۴</sup>**

«کسیکه گمان کند که خداوند مانند مخلوقین صورت و سیمائی

۱- «نجم الثاقب» طبع سنگی ، لقب ۱۷۵ ، ص ۴۶

۲- دعای ندبه را مرحوم سید ابن طاووس در «مصابح الزائر» بعد از ذکر شش زیارتی که برای حضرت صاحب الزمان در سرداب مطهر نقل کرده است ، آورده است .

۳- «مصابح الزائر» سید ابن طاووس

۴- «سفينة البحار» ج ۲ ، ص ۶۳۵

دارد و وجه دارد ، به خدا شرک آورده است . و کسیکه بپندارد از برای خدا اعضاء و جوارحی است مانند اعضاء و جوارح مخلوقات ، به خدا کفر ورزیده است ؟ شهادت او را قبول نکنید و ذبیحه او را نخورید !

بلند مرتبه و عالی درجه است خداوند از آن صفات مخلوقات که مُشَبِّهُون به او نسبت میدهند و به صفات مخلوقات تشبیه می‌کنند ؛ وجه خدا انبیای او و اولیای او هستند».

افرادی که متحقّق به وجه الٰهی شوند همیشه با خدا بوده و هیچ موجودی حاجب و مانع آنها از حضور نیست .

**تَبَجَّلَ لِي الْمَحْبُوبُ فِي كُلِّ وِجْهٍ**

**فَشَاهَدْتُهُ فِي كُلِّ مَعْنَى وَ صَوْرَةٍ<sup>۱</sup>**

«حضرت محبوب در هر صورت و سیمائی برای من تجلی

نمود، پس من او را در هر معنی و صورتی مشاهده نمودم».

به هر چه مینگرم صورت تو می‌بینم

از آنکه در نظرم جملگی تو می‌آئی

**جَلَتْ فِي تَبَجَّلِيهَا الْوُجُودُ لِسَاطِرِي**

**فَفِي كُلِّ مَرْئَى أَرَاهَا بِرُؤْيَا<sup>۲</sup>**

«ذات مقدس خداوندی در عالم وجود بر چشم من تجلی کرد ؛

۱- «طبقات الأخيار» شعرانی ، ص ۱۸۲ ، از ج ۱؛ و این شعر از شیخ

ابراهیم دَسوی است .

۲- «دیوان ابن فارض» از تائیه کبری ، ص ۶۶

و بر این اساس ، من در هر چیز مرئی او را به دیدنی مختص به خود  
دیدم.»

گفت نوح ای سرکشان من من نیم  
من ز جان مردم به جانان میزیم  
چون ز جان مردم به جانان زنده‌ام  
نیست مرگم ، تا ابد پاینده‌ام  
چون بمُردم از حواسات بشر  
حقّ مرا شد سمع و ادراک و بصر  
چونکه من من نیستم این دم زهوست  
پیش این دم هر که دم زد کافر اوست  
گر نبودی نوح را از حقّ یدی

پس جهانی را چسان بر هم زدی<sup>۱</sup>  
از حضرت رسول اکرم صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ وارد است که  
فرمود :

لَوْ دُلِّيْتُم بِالْأَرْضِ السُّفْلَى ، لَهَبَطْتُم عَلَى اللَّهِ تَعَالَى .<sup>۲</sup>  
«اگر به پائین ترین و گودترین نقاط زمین فرود آورده شوید ،  
هر آینه بر خدا فرود خواهد آمد.»  
و در تعلیقۀ «أسفار» مُعلّق گوید : و در نسخه دیگری چنین وارد  
شدۀ است که :

۱- «مثنوی» میرخانی ج ۱ ، ص ۸۲

۲- «أسفار» طبع سنگی ج ۱ ، ص ۲۶ ؛ و طبع حروفی ج ۱ ، ص ۱۱۴

**لَوْ أَدْلِيْسْم بِحَبْلٍ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى، لَهَبَطْتُم عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.**

«اگر بوسیله ریسمانی به پائین ترین و گودترین نقاط زمین

فروود آورده شوید ، هر آینه بر خداوند تعالی فرود خواهد آمد.»

البته مفاد این حدیث همان مفاد دعای حزین است که حضرت

سجّاد علیه السلام عرض میکند : **أَذْحِيْكَ يَا مَوْجُودُ فِي كُلِّ مَكَانٍ**.

یعنی با همه موجودات گرچه پست ترین نقاط روی زمین باشد ،

وجه خدا موجود است ، و خداوند تبارک و تعالی با هر موجودی

بدون استثناء معیّت دارد. جنبه موجودیت موجود را وجه خلقی ، و

جهنم معیّت خداوند تبارک و تعالی را با آن وجه الهی گویند .

باری ، همانطور که توضیح داده شد بندگان مُقْرَب و مُخَلَّص

خدا مرگ ندارند ، و به دنبال آن ، حیات بعد از مرگ نیز ندارند. و تمام

عقبات و کریوه راههای را که غیر آنان باید طی کنند ، از فرع و ترس و

شنیدن صیحة دنیوی و نگرانی‌های حال سکرات مرگ و عذاب‌ها و

سؤال‌های قبر و صیحه‌ای که در قبر زده میشود و لباس برزخی و مثالی

را در قبر می‌کنند - و این را نفح صورِ اماته گویند - و آیاتی که بعد از آن

صیحه به وقوع می‌پیوندد تا نفح صور دوّم - که آنرا نفح صورِ احیاء

گویند - و این مجموعه را آیات واقعه در بین النّفّختین نامند ؛ تمام این

راهها از آنان برداشته شده است. یعنی این صعوبت‌ها و عقبات را خود

در دنیا به پای مجاهدۀ با نفس امّاره طی کرده و پاک و پاکیزه به بهشت

وارد شده و با خوبان در آنجا به نعمت‌های بی‌زوال الهی متنعّمند .

چون بالأخره هیچ چاره‌ای نیست برای پیمودن این راهها ؛ زیرا

صعود انسان به مقام نفس و طلوع قیامت افسیه از ضروریات است ، و این صعود بدون طی درجات و مراتب مادون صورت نمی‌گیرد ، و گرنه طفره لازم می‌آید و طفره محال است .

پس اگر مانند مقرّین و مُخلصین و السّابقین ، این راهها به همت والای انسانی و به پای توفیق الهی و اصطیار و جهاد با نفس که جهاد اکبر است طی شد فَبِهَا الْمَطْلُوبُ و الاً بدون اختیار پس از مرگ بلکه از قبل از مرگ اضطراراً و کُرُّهاً انسان را از این عقبات عبور میدهند . و این انسان مستکبر و خودبین که چشم خدابینش رمد آلود شده ، خواهی نخواهی باید در مقام عبودیت حق تعالی شانه به مقام اقرار و اعتراف درآید .

إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا هُنَّ عَبْدًا \*  
لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا \* وَ كُلُّهُمْ إِذَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرِدًا .<sup>۱</sup>

«هیچیک از صاحبان نفوسي که در آسمان و زمین هستند چاره‌ای ندارند مگر آنکه با حال عبودیت به خداوند رحمن وارد شوند . خداوند تعداد یکایک آنها را میداند و شمارش صحیح و دقیق نموده است ، و تمام آنها باید در روز قیامت منفرداً بدون هیچ تعین و واسطه بر خدا وارد شوند .»

برای مردم دنیا صحیحه زده میشود :

وَ مَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَ حِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ<sup>۲</sup>.<sup>۳</sup>

---

۱- آیات ۹۳ تا ۹۵ ، از سوره ۱۹ : مریم

۲- زمانی که شتر را میدوشند ، پس از آن قدری صبر میکنند تا بچه ⇝

این مردم متمرّد و متتجاوز و مشرک بهیچوجه تسلیم حق نمی‌شوند و در انتظار و ترقّب چیزی نیستند ، مگر یک صیحه که بگوش آنها بخورد و آنانرا از اینجا ببرد ؛ و برای حرکت آنان ، به اندازه فاصله زمان دوشیدن شتر تادوشیدن بار دیگر آن ، مهلت داده نمی‌شود .

**يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاسِ الْمَبْثُوثِ \* وَ تَكُونُ الْجِبَالُ  
كَالْعِنْ الْمَنْفُوشِ ۱.**

«آن روز ، روزی است که مردم مانند پروانه‌های پراکنده در فضا پراکنده می‌شوند ، و کوهها مانند پشم زده شده ، خرد و بسی اعتبار می‌گرددن ».»

**يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْجَفَةُ \* تَبْعَهَا الْأَرَادِفَةُ \* قُلُوبُ يَوْمٍ مَيْدِنٍ وَاجْفَةُ \*  
أَبْصَرُهَا خَائِشَعَةُ \* يَقُولُونَ أَعِنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ \* أَعِدَا كُنَّا  
عِظَمًا نَخِرَةً \* قَالُوا تِلْكَ إِذَا كَرَّةً خَاسِرَةً \* فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةُ  
وَاحِدَةٌ \* فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ ۲.**

روزی میرسد که یک لرزه و تکان سخت عالم را فرا می‌گیرد ؛ و بدنبال آن یک لرزه و تکان دیگر . دل‌ها در آنروز همه ترسان و در اضطراب است ؛ چشم‌ها به حال انکسار و ذلت ؛ و کسی قدرت ندارد

۱- شتر شیر بخورد و سپس دوباره میدوشنند ؛ فاصله بین دوبار دوشیدن را فوق آیه ۱۵ ، از سوره ۳۸ : ص ۳ .

۲- آیه ۴ و ۵ ، از سوره ۱۰۱ : القارعة

۳- آیات ۶ تا ۱۴ ، از سوره ۷۹ : النازعات

با آن هول و خشیت سر خود را بلند نماید .

(منکرین معاد و بعث) میگویند : آیا ما بازگردانده میشویم به حالت اوّلیّه خود و بعد از مردن دوباره زنده میشویم و خدا ما را از قبرها برای حساب و کتاب بیرون میآورد ؟

آیا در صورتی که ما (در میان قبرها) به صورت استخوانهای پوسیده درآئیم ، باز خدا مارا زنده و برای حساب حاضر میکند ؟ و بنابراین ، این حضور ما یک حضور توأم با شرمندگی و خسران و زیان خواهد بود !

یک زجره و یک تکان به آنها زده میشود ، که ناگهان همه از میان قبرها بیرون ریخته و در صحرای قیامت حاضر میشوند ؛ در آن زمینی که مسطح و مستوی است ، کوه و تپه ندارد ، پستی و بلندی ندارد ، در آنجا که هیچ چیز روئیده نشده است ، همه حاضر میشوند .

**يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَهِيَّلًا .<sup>۱</sup>**  
«روزی که زمین و کوهها به لرزه در می آید ؛ و این کوههای سخت و صلب که مانند میخ در زمین فرو رفته است ، چنان در هم کوفته و خرد خواهد شد که بصورت شن روان در می آید .»

**إِذَا الْسَّمَاءُ أَنْشَقَتْ \* وَ أَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقْتْ \* وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ \* وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ \* وَ أَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقْتْ \***  
**يَأَيُّهَا أَلْأَنْسَنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْ حَافَّمُلَقِيَهِ .<sup>۲</sup>**

۱- آیة ۱۴ ، از سوره ۷۳ : المَّزْمَل

۲- آیات ۱ تا ۶ ، از سوره ۸۴ : الْأَنْشَقَاق

«خواهید دید آن زمانی را که آسمان شکافته شود ، و فرمان پروردگار خود را بپذیرد و استماع کند و مطیع و منقاد گردد ؛ و حق است که فرمان خدای خود را بپذیرد و بدان تسلیم شود . و آن زمانی را که زمین کشیده شود ، و آنچه در درون خود دارد بیرون بریزد و از همه چیز خالی شود ، و به فرمان پروردگار خود گوش فرا دهد ؛ و حق است که فرمان خدای خود را بپذیرد و مطیع و منقاد آن گردد .

ای انسان ! تو با سعی و زحمت بسوی پروردگار خودت کوشاد در حرکت هستی ! و به شرف لقای او میرسی !»  
 إِذَا أَلْسَمَاهُ أَنْفَطَرْتُْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ أَتَشَرَّتُْ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتُْ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتُْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَرَتْ يَأْيُهَا أَلْأَنْسَنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى فَعَدَلَكَ .

«خواهید دید آن زمانی را که آسمان پاره شود ، و آن زمانی را که ستاره‌ها پراکنده گردند و فرو ریزند ، و آن زمانی را که دریاها شکافته شود ، و آن زمانی را که قبرها شکافته گردد و آنچه در میان آنهاست بیرون آید ؛ در آن وقت مردم میدانند برای خود چه پیش فرستاده‌اند ، و از این به بعد چه میفرستند !

ای انسان ! چه تورا به پروردگار کریم خودت غَرَّه نمود ؟ آن خدائی که ترا آفرید ، و سپس ترا به چنین شکل و شماشی آراست ، و

از علم و کمال و سائر موهب تورا بهرمند گردانید.»

إِذَا الْشَّمْسُ كُوَرَتْ \* وَإِذَا الْنُّجُومُ أَنْكَدَرَتْ \* وَإِذَا الْجِبَالُ  
 سُيِّرَتْ \* وَإِذَا الْعِشَارُ عُطْلَتْ \* وَإِذَا الْأَلْوَحُوْشُ حُشِرَتْ \* وَإِذَا  
 الْحِجَارُ سُجَرَتْ \* وَإِذَا الْنُفُوسُ زُوْجَتْ \* وَإِذَا الْمَوْعِدَةُ سُلَّتْ \*  
 بِأَيِّ ذَئْبٍ قُتِلَتْ \* وَإِذَا الصُّحْفُ نُشِرَتْ \* وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ \*  
 وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ \* وَإِذَا الْجَنَّةُ أَزْلَفَتْ \* عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا  
 أَخْضَرَتْ .<sup>۱</sup>

«در آن وقتی که آفتاب بگیرد و تاریک شود ، و در آن وقتی که ستارگان تیره و کدیر گردند ، و در آن وقتی که کوهها به سیر و حرکت در آیند ، و در آن وقتی که شترهای ماده آبستن به بچه ده ماهه‌ای که در شکم دارند رها شوند و با وجود نفاست وارزش به آنها اعتنائی نشده و معطل بمانند ، و در آن وقتی که حیوانات درنده و وحشی محشور شوند ، و در آن وقتی که دریاها و اقیانوس‌ها به صورت فلز گداخته به جوش درآید ، و در آن وقتی که نفووس با یکدیگر تزویج کنند ، و در آن وقتی که از دختران زنده به گور شده معصوم پرسیده شود که به چه گناهی کشته شده‌اند ، و در آن وقتی که پرونده‌ها و دیوان‌های نامه عمل را باز می‌کنند و در معرض میگذارند ، و در آن وقتی که آسمان را بر میدارند و کنار میگذارند (و در یک عالم دیگری به حساب و جزای انسان میرسند) ، و در آن وقتی که تنور دوزخ را برافروزند و آتش آن مشتعل گردد ، و در آن وقتی که بهشت را نزدیک نموده آماده و مهیا

۱- آیات ۱ تا ۱۴ ، از سوره ۸۱: التّکویر

سازند ؛ نفس انسان میداند که چه با خود آورده و در آنجا حاضر کرده است.».

بعد میرماید :

فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنَسِ \* الْجَوَارِ الْكُنَسِ \* وَ الْلَّيلِ إِذَا عَسْعَسَ \*  
وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ \* إِنَّهُ لَقَوْلٌ رَسُولٌ كَرِيمٌ . ۱

«پس سوگند به آن ستارگانی که مختفی هستند ، و در آسمان سیر و حرکت نموده و سپس در جایگاه خود پنهان میشوند ، و سوگند به شب تار در آن هنگامیکه جهان را تاریک کند ، و به روز روشن و سپیده صبح در آن هنگامیکه دم زند و تنفس نموده ظهرور کند ؛ که این قرآن گفتار رسولی از طرف خدادست که آن ، جبرائیل امین و بسیار بزرگوار است.».

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتَتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةً آلِسَاعَةٍ شَمِئُ عَظِيمٌ \* يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَّرَى وَ مَا هُمْ بِسُكَّرَى وَ لَكِنَ عَذَابٌ آللَّهِ شَدِيدٌ . ۲

«ای مردم ! از پروردگار خود بپرهیزید که تکان و زلزله ساعت پیدایش قیامت چیز بزرگی است ؛ در آن روز میبینی که هر زن شیردهای از شدت ترس و دهشت طفل شیرخوار خود را فراموش میکند ، و هر زن آبستنی جنین خود را سقط مینماید ، و میبینی که

۱- آیات ۱۵ تا ۱۹ ، از سوره ۸۱ : التکویر

۲- آیه ۱ و ۲ ، از سوره ۲۲ : الحجّ

مردم همه مستند ، و حال آنکه آنها مست نیستند ولیکن عذاب خدا شدید است».

**فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ \* وَخَسَفَ الْقَمَرُ \* وَجُمِعَ الشَّمْسُ  
وَالْقَمَرُ \* يَقُولُ أَلَا نَسْنُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُورُ \* كَلَّا لَا وَزَرَ \* إِلَى رَبِّكَ  
يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقْرُرُ \* يُبَوِّأُ أَلَا نَسْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَرَ \* بَلِ  
أَلَا نَسْنُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ \* وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ . ۱**

«در آن زمانی که چشم‌ها از وحشت و اضطراب خیره بماند ، و ماه تابان منخسف و تاریک شود ، و خورشید و ماه به هم بچسبند و در هم فرو روند ؛ در آن زمان انسان میگوید راه فرار از کجاست ؟ نه چنین نیست ، ابداً ابداً ، هیچ راه فرار و خلاصی نیست ! در آن زمان ، محل اقامت و درنگ ، در نزد پروردگار تست ؛ در آن زمان به انسان می‌آگاهانند که چه پیش فرستاده است ، و چه از این به بعد میفرستد . آری ! و اگر چه انسان عذر تراشی‌های خود را کنار نگذارد باز بر نفس خود بصیر و داناست و از اعمالی که انجام داده مطلع است».

**فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ \* وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ  
وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً \* فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ . ۲**

«در آن وقتی که در صور با یک دم دمیده شود ، و زمین و کوهها چنان به حرکت و گردش درآیند و چنان یکباره در هم کوفته گردند که

۱- آیات ۷ تا ۱۵ ، از سوره ۷۵ : القيامة

۲- آیات ۱۳ تا ۱۵ ، از سوره ۶۹ : الحاقة

هیچ تمیزی بین زمین و کوه نباشد و همه با هم یکسان شوند ؛ در آن روز واقعه قیامت پدید خواهد آمد.»

اولیاء خدا که همان مقرّبین و سابقین و مُخلصین هستند ، از تمامی این منازل و مراحل فارغند ، چون همه اینها را طی کرده‌اند . صیحه دنیوی و تکویر شمس و خسوف قمر و اندکاک آنها درهم و انکدار نجوم و تسبییر جبال و تعطیل عِشار و تسجیر بحار و نشر صحف و تسبییر نار و إزالف جنت و علم بما قَدَمْ و ما أَخَرْ و ... همه را طی نموده و عبور کرده‌اند .

حال باید دید که چگونه عبور کرده‌اند ؛ با وجود آنکه این منازل و مراحل بعد از این عالم و در دنبال آن پیدا می‌شود ، و همه در ترقی و انتظار آن هستند ؟ و چگونه برای خصوص این افراد طی این مراتب دست داده ، به خلاف دیگران .

برای روشن شدن این مطلب باید مقدمه‌ای ذکر کنیم : ما افراد بشر ، بدنی داریم که همین جسم مادی و طبیعی است ، و در دنیائی زیست می‌کند که از جهت آثار و خواص مادی و طبیعی همانند خود اوست .

و ذهنی داریم که محل خواطر و افکار ماست ؛ و بدن ما و جسم ما با تصوّرات ذهنیه کار می‌کند و هر چه را که بخواهد بجا می‌آورد . مثلاً اگر کاری بخواهیم انجام دهیم ، او لاً ذهن ما صورت تصوّریه آن عمل را در خود ترسیم می‌کند ، و پس از آن منافع و مضار آن را می‌سنجد ، و پس از تشخیص مصلحت فعل ، میل به بجا آوردن

پیدامیشود و ذهن بدن را امر به فعل میکند و در اینحال بدن که مأمور ذهن است مشغول کار میشود .

بدن ما هر حرکت و سکونی انجام دهد : بخوابد ، بیدار شود ، نماز بخواند ، گناه کند ، ثواب کند ؛ همه و همه بر طبق آن ترسیم و نقشه قبلى ذهن است .

و یک خودیتی هم داریم که نفس ماست .

آن ذهن ما در داخل بدن ما نیست ؟ خارج از آن هم نیست ؟ قبل از بدن ما نیست ؟ بعد از آن هم نیست ؟ پهلوی بدن ما در کنار آن هم نیست ؛ بلکه احاطه بر بدن ما دارد کما اینکه نفس ما احاطه بر آن ذهن و بر بدن ما دارد . و میتوانیم بگوئیم همه یکی است و میتوانیم هم بگوئیم آنها از هم جدا هستند ، اما هر کدام احاطه بر دیگری دارد ؛ نفس بر ذهن ، و ذهن بر بدن . و مانند یک عددی که با هم مجتمع شوند نیستند .

نفس ما پهلوی مثال ما ، و مثال ما پهلوی بدن ما نیست .

ما می بینیم که نفس ما احاطه بر بدن ما دارد ، و وقتی نفس اراده میکند ، بدن را با خود حرکت میدهد . و عالم مثال و ذهن ما نیز احاطه بر بدن دارد ، و وقتی به بدن امر به حرکت میکند مثل اینکه بدن آلتی است در دست او که به این طرف و آن طرف میرد . و نیز از بدن خارج نیستند بلکه احاطه دارند ؛ به خلاف بدن که بر آنها احاطه ندارد . بدن بر ذهن ما احاطه ندارد ، و ذهن ما بر نفس ما احاطه ندارد ؛ و بالنتیجه ذهن و بدن بر نفس احاطه ندارند .

عالمند مثال و قیامت هم نسبت به عالم دنیا به همین مناسب است.

یک دنیائی داریم که همین عالم طبع است؛ عالم مثال و بزرخ در این دنیا نیست، خارج از این هم نیست، پنجاه هزار سال بعد، صد هزار سال بعد نیست، در امتداد این عالم نیست؛ هم اکنون عالم بزرخ و عالم قیامت موجود است و احاطه بر این عالم دارد. عالم قیامت موجود است، و احاطه بر عالم بزرخ و عالم طبع دارد.

پس این عالم در شکم عالم بزرخ است، و عالم بزرخ در شکم عالم قیامت است؛ اما نه مانند طبقات مغز پیاز و پوست‌های روی آن، زیرا همه آنها از یک سنت و از یک جنس‌اند، همه ماده‌اند؛ بلکه مانند احاطه تجرید از صورت و ماده بر صورت و ماده، و تجرید از ماده بر ماده که هیچیک عرضی نیستند.

اگر از اینجا به طول و امتداد زمان حرکت کنیم چنین نیست که مثلاً صد سال دیگر به بزرخ برسیم، و بعداً نیز مثلاً صد سال دیگر جلو برویم و به قیامت برسیم، این سیر را سیر عرضی گویند، و چنین نیست؛ بلکه طولی است. یعنی در درجات و مراتب عوالم از پائین به بالا و از دانی به عالی، و از غیر مجرّد به مجرّد باید حرکت کنیم؛ حرکت هم حرکت عرضی نیست بلکه طولی است، و محتاج به پیمودن زمان و مکان نیست بلکه سیر در اطوار و آثار نفس است.

آیاتی که از قرآن مجید ذکر شد که در دنیا صیحه زده میشود، زلزله پدید می‌آید، خورشید تاریک میگردد و غیر ذلك؛ عقباتی

است که در ورود به برزخ باید طی شود ، یعنی چون این حوادث پدیدار شود ، ورود در برزخ بر انسان منکشf میگردد .

انسان در اینصورت برزخ را ادراک میکند و میفهمد که در برزخ رفته است ، نه اینکه برزخ حالا نیست و بعداً به دنبال این حوادث وجود پیدا میکند .

و چون اطلاع بر این امور مترتب بر موت اضطراری و یا اختیاری است ، لذا میگویند برزخ در عقب دنیاست .

دنباله بودن برزخ برای دنیا ، به اعتبار ادراک برزخ و انکشاف آن است بعد از مردن ؛ و گرنه برزخ آن هست ، و شرط ادراک آن مردن است .

مثال : جائزه‌ای که برای طفل معین می‌کنند که اگر این کلاس را تمام کنی و معدّل خوب بیاوری به تو میدهیم ، هم اکنون موجود است . به طفل میگویند : زحمت بکش ، درس بخوان ، جائزه به تو داده خواهد شد .

طفل فعلاً بر جائزه دسترسی ندارد ، و دسترسی بر آن مترتب بر ارتقاء به رتبه بالاتر است ؛ نه آنکه جائزه بعداً موجود میشود ، و چون معدّل خوب بیاورد پیدا میشود .

روايات بسياري داريم و ما در مباحث سابقه به تفصيل آورديم که اعمالي که انسان انجام ميدهد از خير و شرّ ، هم اکنون صورت برزخي به خود ميگيرد و لباس مثالى ميپوشد . و هم اکنون صورت قيامتى به خود ميگيرد ، و برای انسان ذخیره است در عالم علم خدا

که در تعیین نشأت به نام عالم بربزخ و قیامت است ، تا پس از عبور انسان از عقباتِ مرگ به او برسد .

اعمالی که انسان انجام دهد فوراً صورت طبیعی و بربزخی و قیامتی بخود میگیرد . صورت طبیعی برای همه کس مشهود است ، و صورت بربزخی و قیامتی آن در زیر پرده و حجاب بربزخ و قیامت است ، که چون هر یک از آن پرده‌ها و حجاب‌ها کنار بروند مُدرَک و مشهود میشود .

افرادی که گرفتار عالم هوی و هوستند و از آثار و لوازم عالم طبع عبور نکرده‌اند و مسجون در سجن آرزوها و شهوت‌های هستند ، آنرا ادراک نمی‌کنند . آتش هست ولی ادراک سوخته شدن نمی‌نمایند ، در عین آنکه در میان شعله‌های آن می‌سوزند .

عیناً مانند شخصی هستند که در زیر چاقوی جراحی جراح قرار گرفته ، دل و کلیه‌اش را پاره میکند و از بدن او خون جاری میشود اما چون حس ندارد و بیهوش است ادراک نمی‌کند ؛ وقتی که به حال آمد می‌فهمد چه کار بر سرش آمده است .

آن وقت احساس درد را میکند ، و شروع به گریه و فغان می‌نماید .

درد در حال به هوش آمدن پدید نیامده است ، بلکه در حال جراحی پیدا شده است ؛ و اینک احساس درد میکند .

بزرگان گفته‌اند که مردم شهوت‌پرست دنیا چون مست آرزوها و تخیّلات هستند ادراک جهنّم نمی‌کنند . هر کس در هر غریزه‌ای مست

شود ، چشم و گوش او از ادراک غیر ، کور و کر میشود و بنابراین ، ادراک ضرر و شرّ و نار و جهنّم نمی‌کند . **حُبُكَ الشَّيْءَ يُعْمِي وَ يُصْمُ.** چون غریزه از دست او رفت و مستی ناشی از آن نیز به دنبالش سپری شد و چشم و گوش واقعش باز شد ، می‌بیند چه زیانهای نموده و در چه آتش غرور و نخوت و استکباری می‌سوخته است . و محصل کلام آنکه آیات و روایاتی که در ظاهر ، بربزخ و قیامت را بدبانی زمانی دنیا میگیرد ، به اعتبار آنستکه معرفت و ادراک این عوالم پس از مرگ حاصل میشود ؛ و به مقتضای نصوصیت آیات و اخباری که دلالت بر فعلیت تحقیق آن عوالم دارند باید ظهرور در تعقیب زمانی را به تعقیب در معرفت و انکشاف حمل نمود .

**عِبَادَ اللَّهِ الْأَمْلُحَلَصِينَ** که طبق آیات مذکوره وجهه الله هستند و برای آنها بوار و هلاکتی نیست ، بوسیله مجاهده با نفس امّاره که جهاد أكبر است ،<sup>۱</sup> و بوسیله أعمال صالحه ؛ در دنیا و عالم طبع ، برای آنها کشف بربزخ و قیامت شده است . یعنی از دنیا برآمده ، وارد در عالم بربزخ شده‌اند و نفخه صور اماته و احیاء در بربزخ به آنها زده شده ، و از بربزخ خارج و به عالم قیامت وارد شده‌اند و عواقب عوالم قیامت را

۱- بنا به نقل «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۱۵ ، جزء ۲ ، ص ۴۲ از «جامع الأخبار» رسول خدا فرمود : **رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ.** و در «بحار» کمپانی ، ج ۶ ، ص ۴۴۳ از «کافی» نقل کرده که او با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که : **إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِلَيْهِ بَعْثَ بِسَرِيَّةٍ، فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقَى الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ.** قیل : **يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟** قَالَ: **جِهَادُ النَّفَسِ.**

نیز ادراک کرده‌اند.

آنان به مرگ اختیاری مرده‌اند و به حیات الهی زنده‌اند ، و در عالمی مافوق عالم نفس که در آنجا زمان و مکان نیست بلکه احاطه تامه و کلّیه بر زمان و مکان دارد رفته‌اند . همه چیز برای آنها حاضر ، و زمان ماضی و حال و استقبال و وقایع حادثه در آنها برای آنان مشهود ، و علم بَلایا و مَنایا برای آنان امر عادی است .

برای مخلصین چون زمان برداشته شده است ، دیگر ماضی و مضارع مطرح نیست ؛ و آنان بر علوم اوّلین و آخرین واقف ، و حرکت کوهها و صیحه‌ها و به جوش آمدن دریاهای و غیرها همه در برابر آنان حاضر و ایشان بر آنها ناظر و شاهدند . و در عالم مافوق زمان و زمانیات ، زمین و آسمان ، ثوابت و سیارات ، وقایع زمین و آسمان همه برای آنها مشهود است ؛ همچنانکه در نزد پروردگار تبارک و تعالی مشهود است .

بنابراین با آنکه آنها عمری دراز ننموده‌اند بطوریکه نفخه صورا ببینند و بشنوند و زلزله قیامت را مشاهده نمایند ، ولیکن به علت ارتقاء آنان به عالم تجرّد از ماده و طبع ، بر تمام زمانیات مستولی بوده و سیطره دارند و همه در مرأی و مَسْمَع آنان است .

البته این مقامات اختصاص به افرادی دارد که به حیات خدا زنده شده باشند ، و در وجود آنان از بقایای نفس و آثار آن بهیچوجه من الوجهه نباشد ، و بطور کلّی پاک و مطهر شده باشند .

چون اگر از آثار نفس هنوز در ناحیه‌ای از وجودشان باقی باشد ،

آنها محیط بر زمان نمی‌شوند؛ و معلوم است کسی که خود گرفتار زمان و محبوس و مقید در زمان است نمی‌تواند از افق بالای زمان، زمان و زمانی را بنگرد.<sup>۱</sup>

**ائمه طاهرين** صلوٰات الله و سلامه علٰيهِمْ أجمعين که از ماضی و آینده خبر داشتند و در آبخوار تشریع قرار گرفته و بر معدن عظمت رسیده و از آب حیات سرمدی آشامیده بودند ، بواسطه آن بود که در فوق زمان بوده و ادراک حقیقت نفس خود را که ملازم با معرفت رب است نموده و به درجات اخلاص و خلوص رسیده و در حرم امن و امان حضرت احديٰت مقیم بودند.

لذا دیده میشود که هیچگاه کمربند زمان آنانرا مقید و محدود نساخت ، و از پرواز در سدرهُ المُنتہی مانع و رادع نگشت . و در برابر هر سؤالی در گذشته و آینده ، و احکام جزئیه و علوم کلیه و معارف الهیه ، جواب حاضر و پاسخ قاطع عنایت میفرمودند .

سؤالی که از امام میشود ، از بدنش میشود یعنی از چشم و گوش و حواس ظاهره او ؛ حواس فوراً از مثال امام استعلام می‌کنند و مثال

۱- أمير المؤمنين عليه السلام در ضمن حِكْم «نهج البلاغة» میر مايد :  
 إنَّ أُولَيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا ، وَ اشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا . فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشِّوا أَنْ يُسْمِتُهُمْ ، وَ تَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَرْكُثُمْ . وَ رَأَوْا اسْتِكْنَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا ، وَ دَرَكَهُمْ لَهَا فَوَّتَا . أَعْدَاءُ مَا سَالَمَ النَّاسُ : وَ سَلَمُ مَا عَادَى النَّاسُ . بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عُلِمُوا ، وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا . لَا يَرُونَ مَرْجُوا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ : وَ لَا مَخْوِفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ . («نهج البلاغة» ج ۲ ، حکمت ۴۳۲ ، از طبع عبده مصر ، ص ۲۳۷)

امام با آن سعه و گشايشش از نفس امام؛ و در يك طرفه العين از مُلک و ملکوت خبر ميدهد.

كما اينكه ما نيز در مذاكرات و سخنان عادي روزمره خود بوسيله جسم و حواس آن با يكديگر ربط پيدا ميكنيم. و حواس ما فوراً تلگرافی از مثال و ذهن ما ميگيرد و ذهن ما از نفس ما اخذ ميکند. چشم و گوش و زبان، آلات استخدام ذهن ما؛ و ذهن، صفحه منقش در برابر ديدگان نفس ماست.

چشم، بینائي را به ذهن تحويل ميدهد و ذهن حقيت و واقعيت آنرا بدون صورت به نفس ميرساند.

و بالعكس نفس مطلب کلّيه را به ذهن تنازل داده و به صورت قالب بندی ميکند و ذهن آنرا بوسيله جسم و اعضاء آن به خارج منعكس ميکند.

در نفس مقدس امام که نفس کلّيه، و بزرخ او که مثال کلّيه و در حقيت قضاء و قدر کلّيه الهيه هستند، مطلب از اين طرز که بيان داشتيم عالي تر و الاتر است؛ و سعه و احاطه دقیق تر و عجیب تر و کلّی تر است.

لازمه ارتقاء به اين مقام، سعه و کلّيت است و نسيان جزئيت. كما آنکه برای مردم عادي نيز لازمه ارتقاء به قيامت، رفض مناسبات اعتباريه و روابط جزئيه متعلقه به اين عالم است.

**فَإِذَا نُفِخَ فِي الْصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمٌ إِيمَدٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ ۚ ۱**

«چون در صور دمیده شود و قیامت بر پا گردد ، در اینصورت بین مردم روابط نَسَبی نخواهد بود ؛ و بین افرادی که خویشاوندی در دنیا دارند گفتگوئی نیست.»

چون عالم عوض میشود ، و روابط این عالم از شؤون این عالم است ؛ آن عالم شؤون دیگری دارد ، عالم حقیقت است و اعتبار نیست ، عالم واقعیت است و روابط بر اساس ماده و طبع نیست . در آنجا افرادی که از نقطه نظر معنی و واقعیت و ارتباط نفوس روحانیه با هم ارتباط دارند با همدیگر مجتمع میشوند ، گرچه از جهت ماده و طبع و نیز از جهت روابط اعتباریه با یکدیگر بیگانه باشند .

در این عالم حق و باطل درهم آمیخته و روابط بر اساس جلب منافع مادیه و اعتباریه است ؛ و در آن عالم ، حق از باطل جدا و روابط بر میزان قُرب و بُعد نفوس از یکدیگر است .

در اینجا احترام از بزرگان برای دفع ضرر و نیات مختلفی است که در همینجا نتیجه‌اش عائده انسان میشود ؛ در آنجابزرگی نیست ، انسان از پدرش و پسرش فرار میکند ، و گرفتاریهای خود او برای او مجال و حال برخورد با دگران را نمی‌گذارد .

**فَإِذَا جَاءَتِ الْصَّاحَّةُ \* يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمَّهِ وَأَبِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ \* لِكُلِّ أَمْرٍ إِلَيْهِمْ يَوْمٌ مِّنْ شَانُونْ يُغْنِيهِ . ۱**

«چون صدای کوبنده بلند شود و روز بازپسین برسد ، روزی

۱- آیات ۳۳ تا ۳۷ ، از سوره ۸۰: عبس

است که انسان از برادرش فرار میکند ، و از مادرش و پدرش و از زوجه‌اش و فرزندانش فرار میکند . و برای هر کس در آن روز شأن و کاری است که او را به خود مشغول ساخته و مجال برخورد با دیگران را نمیدهد .»

در آنجا هر کس به خدا آشناتر باشد و به رسول خدا آشناتر باشد نسبش شریفتر است .

در روایات داریم که وقتی حضرت امام زمان عجل الله فرجه الشریف ظهور کنند ، مردم از باب قربت خویشاوندی و رحمیت ارت نمیرند ، بلکه مانند صدر اسلام بر اساس قربت معنوی و اخوت دینی ارت میبرند .<sup>۱</sup>

با اینکه گفتیم ظهور امام زمان مرتبه نازله‌ای است از رجعت ، و رجعت مرتبه نازله‌ای است از قیامت ؛ بنابراین در قیامت بهیچوجه قربت و خویشاوندی موجب نجات و دستگیری از انسان نخواهد بود .

**أَلَاّ خَلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌ إِلَّا الْمُتَّقِينَ .**

«دوستان و موالی در آن روز ، بعضی با بعضی دشمنند مگر

۱- صدوق (ره) در «من لا يحضره الفقيه» در آخرین روایت از کتاب مواریث در باب نوادر آورده است که : قال الصادق عليه السلام : إن الله تبارك و تعالى ءاخى بين الأرواح فى الأظللة قبل أن يخلق الأجساد بالفني عام ؛ فلو قد قام فائمننا أهل البيت ورث الأخ الذى ءاخى بيتهما فى الأظللة ، ولم يورث الأخ فى الولادة . (از طبع نجف ، ج ۴ ، ص ۲۵۴)

۲- آية ۶۷ ، از سوره ۴۳ : الزَّخْرَف

پرهیز کاران.»

دوستی‌هایی که مردم در این دنیا بر غیر میزان خدا و قرب و محبت خدا با یکدیگر دارند چون بر اساس حق نیست، در آن عالم بروز و ظهور حقائق تبدیل به دشمنی میگردد و به صورت دشمنی ظهور دارد، مگر روابطی که بر میزان حق و تقریب حضرت باری تعالی در بین مردم باشد، که آن در آن عالم نیز بصورت مودت و دوستی است.

اگر حقیقت دوستی‌هایی که مردم دنیا با یکدیگر دارند بررسی شود ملاحظه میشود که بر محور پیمانها و تعهدات و امور اعتباریه دیگر و یا بر اساس قرابت و خویشاوندی و اتحاد خون بوجود می‌آید.

و چون تمام این امور برای تسکین خاطر و جلب منفعت دنیوی است، بنابراین تا دم مرگ بیشتر باقی نمانده و تاب مقاومت نمی‌آورد. بچه تربیت میکند برای آنکه در هنگام پیری از او دستگیری کند، از آفا احترام میکند تا از او استفاده کند، پرسش را دوست دارد برای آنکه فرمانش را ببرد؛ اما اگر بزرگ شد و فرمان نبرد، و فرزند در حال پیری از او دستگیری نکرد، به کسی که سلام کرده امروز جواب سلامش را نداد، زن حاضر برای توقعات مرد نبود، مرد حاضر برای خواهش‌های زن نبود؛ در این صورت باز هم محبت باقی است، یا تبدیل به یک صحنه از آتش عداوت و جدائی میشود؟

تمام دوستی‌های مردم دنیا چون بررسی شود، واز ریشه‌ای که

دارد جستجو به عمل آید ، و از علل و سبب پیدایش و از علل و اسباب فقدانش نیز تفحص گردد معلوم میشود غیر از دوستی هائی که اولیاء خدا و متّقیان دارند بقیه همگی بر اساس شهوت و غضب و مال پرستی و جان دوستی و لذائذ مادّی جنسی و خوراکی و حبّ جاه و ریاست و سائر امور اعتباریّه و همیّه است .

چون قیامت بر پا شود و اصولاً این اساس به هم بخورد و واژگون گردد و إِلَيْهِ تُسْكِنُونَ<sup>۱</sup> ، این دوستی ها تبدیل به عداوت میشود؛ دوستانی که از شدّت محبت بر سر هم قسم میخوردند ، در روز بازپسین اگر به هم نزدیک شوند مُشت بر سر هم میکوبند ، و با ندائی که از ته جان بر می خیزد میگوید : دور شو از من ! پدر مُشت میکوبد بر سر فرزند و فرزند بر سر پدر ، زن بر سر شوهر و شوهر بر سر زن ، شریک بر سر شریک ، راننده بر سر سرنشین و سرنشین بر سر راننده ، غلام بر سر مولی و مولی بر سر غلام .

اماً متّقیان و أَخِلَاءِ ايمانی بدون هیچ توقع و ترقّب و انتظاری از هم ، همدیگر را دوست دارند . سعی در قضاء حوائج هم میکنند بدون انتظار پاداش ، پهلوی هم در مجالس نماز و مساجد و مجالس ذکر می نشینند و یاد خدا می کنند بدون هیچگونه توقع و انتظاری ؛ اجتماع می کنند نه اجتماع شیطانی ؛ مسجد می سازند نه مسجد ضرار بلکه مسجد ایمان و تقوی .

**لَمَسْجِدٌ أَسِسَ عَلَى الْتَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ**

۱- ذیل آیه ۲۱ ، از سوره ۲۹ : العنکبوت

## فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا<sup>۱</sup>.

«آن مسجدی که از اوّلین روز بنیادش بر اساس تقوی و پاکی و عصمت و مصوّنیّت از گناه پایه‌گذاری شده است سزاوارتر است اینکه در آن به عبادت قیام کنی ! در آن مسجد مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه گردیده و به مقام طهارت برسند». در چنین مساجدی دوستان خدا با هم اجتماع می‌کنند ؛ یکدگر را تماشا می‌کنند ، داد و ستد معنوی و ردّ و مبادله حقائق و معارف می‌کنند ، و چنان با یکدگر صمیم و محبّ هستند که هیچ چیز نمی‌تواند اساس محبت آنها را بر هم زند . و چون برای خداست جاودانی است ، و زمان و مدت آن در اثر انقراض دنیا پایان نمی‌پذیرد .

به خلاف دوستی‌های دنیوی که آخرین مدت‌ش ، اوّلین مرحله مرگ است . و در هنگام جان دادن ، ملائکه قبض روح ، لَقَدْ تَقْطَعَ بَيْسِكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ<sup>۲</sup> را درگوش آنان مینوازند . ابن ملجم مرادی سوگند یاد می‌کند که من أمیر المؤمنین را دوست دارم .

مسکین دروغ می‌گوید ؟ دوست دارد برای عطا و هدیه‌ای که از آن حضرت به او می‌شده است ، دوست دارد برای اسب سواری خوشنگ که به او داده شود ، دوست دارد که سهمیّه او از بیت المال

۱- قسمتی از آیه ۱۰۸ ، از سوره ۹ : التّوبة

۲- ذیل آیه ۹۴ ، از سوره ۶ : الأَنْعَام

افزون گردد.

در «إرشاد» مفید وارد است که روایت کرده است جعفر بن

سلیمان ضَبَعِی از مُعلَّی بن زیاد که گفت:

جَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمَ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَهْمِلُهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، احْمَلْنِي! فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمَ الْمُرَادِيُّ؟ قَالَ: نَعَمْ!

قَالَ: أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمَ الْمُرَادِيُّ؟!

قَالَ: نَعَمْ!

قَالَ: يَا غَزْوَانْ! احْمَلْهُ عَلَى الْأَشْقَرِ! فَجَاءَ بِفَرَسٍ أَشْقَرَ فَرَكِبَهُ أَبْنُ مُلْجَمَ وَأَخْذَ بِعِنَانِهِ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرِيدُ حِبَاءَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ<sup>۱</sup>  
 «ابن ملجم مرادي نزد أمير المؤمنين عليه السلام آمده و اسب سواری میخواست ، و به آن حضرت گفت : ای أمیرمؤمنان ، به من مرکبی بدی ! حضرت نظری به او نموده و گفتند : تو عبدالرحمن بن ملجم مرادي هستی ؟  
 گفت : آری !

حضرت فرمود : تو عبدالرحمن بن ملجم مرادي هستی ؟!

گفت : آری !

۱- «إرشاد» طبع سنگی ، ص ۷

حضرت گفتند : ای غزوان ! یک اسب آشقر (که رنگ قرمز خوشی دارد) به او بده !

غزوان یک اسب خوشرنگ قرمز مائل به قهوه ای برای او آورد ، و ابن ملجم سوارش شد و عنان اورا به دست گرفت . و چون پشت کرده و میرفت حضرت فرمودند :

من اراده عنایت و عطا و بخشش به او دارم و او اراده کشن مرا دارد ؛ حال باید کسی که به عذر من در مقابل او قیام کند و دفاع از حق من کند بیاید .»

و در «مناقب» ابن شهرآشوب وارد است که :

*إِنَّهُ جَاءَهُ لِبَيَانِعْهُ ، فَرَدَّهُ مَرَتَّيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ؛ فَبَيَانَعْهُ وَ تَوْثِيقَ مِنْهُ الْأَلَّا يُغَدِّرَ وَ لَا يُسْكُنَ .*

فَقَالَ : وَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُكَ تَفْعَلُ هَذَا بِغَيْرِي !  
 فَقَالَ : يَا غَزْوَانُ ! احْمِلْهُ عَلَى الْأَشْقَرِ ، فَأَرْكَبْهُ . فَتَمَثَّلَ أَمَّـِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

*أُرِيدُ حَيَوَتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلَيْهِ عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِ امْضِ يَابْنَ مُلْجَمَ ! فَوَاللَّهِ مَا أَرَى تَفَقَّيْ بِمَا قُلْتَ !*

«چون ابن ملجم آمد با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کند حضرت اورا دوبار یا سه بار رد نمود ، و پس از آن با او بیعت کرد و از او میثاق گرفت که مکر و خدعا نکند و بیعت را نشکند .

۱- غزوان نام مأمور حضرت است .

۲- «مناقب» ابن شهرآشوب ، طبع سنگی ، ج ۲ ، ص ۷۹ و ۸۰

ابن ملجم گفت : سوگند بخدا که ندیدم با کسی غیر از من چنین رفتار کنی !

سپس حضرت فرمود به غزوان و به او اسبی داد و سوار شد . و پس از آنکه حضرت تمثیل به آن بیت جست ، فرمود : برو ای

ابن ملجم ! سوگند بخدا که نمی بینم به آنچه گفته ای وفا کنی !

و مجلسی در «بحار» از کتاب «تذكرة خواص الأمة» نقل کرده

است که او میگوید : ابن سعد در «طبقات» گفته است که :

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمَّا جَاءَ ابْنُ مُلْجَمَ وَ طَلَبَ مِنْهُ  
الْبَيْعَةَ طَلَبَ مِنْهُ فَرَسًا أَشْقَرَ، فَحَمَلَهُ عَلَيْهِ فَرَكِبَهُ، فَأَنْشَدَ  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُرِيدُ حَيَاةً - الْبَيْتُ .<sup>۱</sup>

«چون ابن ملجم نزد حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام آمد و حضرت از او طلب بیعت کرد ، ابن ملجم از حضرت اسب قرمز خوشنگ خواست و حضرت به او عنایت فرمود ، چون بر آن سوار شد حضرت آن بیت را انشاد کرد.»

اما آنچه حقیر خود در «طبقات» دیدم حضرت فقط به آن بیت تمثیل جست ولیکن در خواست ابن ملجم را از آن حضرت نسبت به اسب أشقر ذکر ننموده است .<sup>۲</sup>

ابن ملجم ادعای دوستی با أمیر المؤمنین را می نمود ، و او دروغ می گفت ؛ و در پیش آمد امتحان و عشق به قطام معلوم شد که آن

۱- «بحار الأنوار» ج ۹ ، ص ۶۴۷

۲- «طبقات» ج ۳ ، ص ۳۴

دوستی سطحی بوده ، و برای رسیدن به مقصود شهوى دست به ارتکاب چنین جناحتی زده است .

اما آن کسی که دوست واقعی است اگر قطعه قطعه اش کنند دست از دوستی بر نمیدارد .

**عِنْدَ الْأُمَّةِ حَانِ يُكَرْمُ الرَّجُلُ أَوْ يُهَانُ .<sup>۱</sup>**

چون آزمایش پیش آید ، میزان بزرگواری و شخصیت و یا پستی و مذلت افراد معلوم میشود ؛ و درجه میگیرند و یا از درجه ساقط میشوند .

امیر المؤمنین به افرادی که از صحابه بزرگوار رسول خدا بودند و با او هم نسبت خویشاوندی نداشتند ، برادر خطاب میفرمود . در خطبه اش فرمود :

**أَيْنَ إِخْوَانِيَ الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟<sup>۲</sup>**

«کجا هستند آن برادران من که سوار مرکب راستین صراط مستقیم شدند و بر راه حق گذشتند؟»  
عمّار برادرم کجاست ؟ ذوالشهادتین کجاست ؟ ابن التّیهان کجاست ؟

به این مؤمنان ثابت قدم ، برادر خطاب میکند ؛ به عمّار یاسر برادر میگوید .

عمّار تاریخ عجیبی در اسلام دارد ، سراسر فهم و درایت و ایمان

۱- شرح «غمر و درر» آمدی ، ج ۴ ، ص ۳۲۱

۲- «نهج البلاغة» خطبه ۱۸۰ ، از طبع عبده مصر : ج ۱ ، ص ۳۴۴

و ایثار ! عاشق رسول خدا بود . در مدینه با رسول خدا مشغول ساختن مسجد بود ، هر یک از اصحاب و خود رسول الله سهمیه‌ای برای آوردن خشت و گل داشتند ؛ سهمیه رسول الله را عمران تقبل نموده و این پیرمرد که قریب شصت سال<sup>۱</sup> دارد چنان با ذوق و شوق کار میکرد که موجب عبرت دیگران بود .

رسول خدا گرد از صورت عمران با دست و آستین مبارک پاک

میفرمود و میگفت :

**وَيْحَ عَمَّارٍ ! تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ .<sup>۲</sup>**

«ای وای بر عمران ! که او را گروه ستمنگر میکشند .»

و فرمود :

**أَبْشِرْ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ ! فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِيَانَتِهِ ، وَمِنْ أَفَاضِلِ أَهْلِ وِلَائِتِهِ ، وَمِنَ الْمَقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ ! تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ .<sup>۳</sup>**

«ای أبویقظان ! بشارت باد ترا ! چون تو برادر وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام میباشی در دیانتش ، و از افضل اهل ولایت او هستی ، و از کشته شدگان در راه محبت او هستی ! تو را گروه ظالم

۱- چون عمران یاسر در هنگام شهادت نود و چهار ساله بود ، بنابراین سنت در وقت رحلت رسول الله قریب به شصت و هفت سال و در وقت ساختن مسجد که در اوائل هجرت بوده است قریب به شصت سال میشدۀ است .

۲- «منتهى الآمال» طبع اسلامیه ، ج ۱ ، ص ۹۲

۳- «سفينة البحار» طبع سنگی ، ج ۲ ، ص ۲۷۶

می‌کشند».

در صَفِّیْن در رکاب اُمیر المؤمنین علیه السَّلَام به دست طاغیان :  
معاویه و تابعانش کشته شد .

رسول خدا فرمود :

**كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ، إِلَّا سَبَبِيْ وَ نَسَبِيْ . ۱**  
«روز قیامت تمام سببها و نسبها بریده میشود ، مگر سبب  
من و نسب من».»

۱- سیوطی در «جامع الصَّغِیر» ص ۹۳ از ج ۲ ، از طبرانی در «معجم کبیر»  
واز حاکم در «مستدرک» و از بیهقی در «سنن» از عمر روایت میکند ؛ و نیز از  
طبرانی در «معجم کبیر» از ابن عباس و از مسْوَر روایت میکند و میگوید : این  
حدیث صحیح است .

و در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه : فَإِذَا نُفَخَ فِي الْأَصْوَرِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ  
فرماید : وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ : كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ  
الْقِيَمَةِ ، إِلَّا حَسَبِیْ وَ نَسَبِیْ . (مجلد چهارم ، ص ۱۱۹)



# فهرست مالیات



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

## مُؤْسَسَةٌ تَرْجِمَةٌ وَشَرْكَوَةٌ عِلْمُوْمٌ وَمَعْارِفٌ إِسْلَامٌ

از زبانخانات

علاء الدین سید محمد حسن یزدی طهرانی

اعلام میدارد : کتب مؤلفه معظم له از اینقرار است :

### دوره معارف

#### (۱) -الله شناسی «سه جلد»

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ الْمَسَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و اسمائی و افعالی حضرت حق ، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر إمکان ، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی ، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریهای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی .

#### (۲) -امام شناسی «هجده جلد»

بحثهای تفسیری ، فلسفی ، روائی ، تاریخی ، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی ؛ و درباره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمّه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص ؛ بصورت درسهاي

استدلالی علمی متّخذ از قرآن کریم و روایات واردۀ از خاصّه و عامّه ، و ابحاث حلّی و نقدی پیرامون ولایت .

### (۳) - معاد شناسی «ده جلد»

کیفیّت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدّل نشأة غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات و طرح مباحثی درباره عالم بزرخ و حشر و نشر و حساب و جزاء و میزان و صراط و شفاعت و اعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و اخبار معصومین و ادله عقليّه و مطالب عرفانیه .

### دوره علوم

#### (۴) - أخلاق و حكمت و عرفان :

##### ۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سرّه در شرح حال علامه بحرالعلوم و صحّت انتساب این رساله به ایشان .

##### ۲ - رساله لبّ الباب در سیر و سلوک أولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس أخلاقي و عرفاني علامه طباطبائي قدس سرّه پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص ، شرح اجمالي و تفصیلی طریق و کیفیّت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تدقیقات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سرّه .

##### ۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی توحیدی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید

أحمد کربلائی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) بر مذاق عرفان و حکمت به ضمیمه تذییلات و محاکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و تذییلات حضرت مؤلف أعلى الله مقامهم .

#### ٤ - مهر تابان

یادنامه عارف بالله و بأمرالله ، علامه آية الله سید محمد حسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربیته ، و مصحابات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ایشان شامل ابحاث قرآنی ، تفسیری ، فلسفی ، عرفانی ، اخلاقی ، علمی و تاریخی .

#### ٥ - روح مجرّد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حدّاد از أقدم و أفضل تلامذة أخلاقی کبیر عارف بالله و بأمرالله آية الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی قدس سرّهما .

#### (٥) - بحث تفسیری :

##### ١ - رسالت بدیعه «به زبان عربی»

تفسیر آیه «آلِ جَالُ قَوَّ مُونَ عَلَى آلِ النَّسَاءِ» و درس‌های استدلایی حلی در مورد جهاد و قضاؤت و حکومت زن ، فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان ، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی ؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان .

##### ٢ - ترجمة رسالت بدیعه «به زبان فارسی»

نظر به اهمیت مباحث «رسالت بدیعه» که مزیّف برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان میباشد ، برای استفاده عموم به فارسی ترجمه شده است .

### ۳- رساله نوین

بحث تفسیری ، روائی ، فقهی و تاریخی درباره بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعيت ماههای شمسی ، و تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ أَطْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ».

#### (۶)- بحث علمی و فقهی:

##### ۱- رساله حول مسأله رؤییة الہلال «به زبان عربی»

بحوث فنیه و مکاتبات و مراسلات علمیه فقهیه درباره لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

##### ۲- وظیفه فرد مسلمان در حیای حکومت اسلام

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهییه مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب .

##### ۳- ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»

تنظيم منشآت حضرت علامه آیة الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس درباره حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوه حکومت در اسلام و وظیفه مردم در قبال آن ؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث علمی و فقهی ، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشنی بدیع و ابتكاری .

##### ۴- نور ملکوت قرآن «چهار جلد»

بحثهای پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبل سلام ، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن ، عملی بودن یکایک احکام قرآن در

هر عصر، رد نظریه تحدید نسل ، نقد و بررسی برخی از کچ فهمی‌ها از قرآن مجید ، توحیدی بودن منطق قرآن ، بیان برخی از احکام قرآن ، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی ، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم .

۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش بیان ده اشکال مهم از اشکالات واردہ بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجّیت و ابدیّت قرآن و به تمام مقدسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است .

۶- رسالت نکاحیه : کاهش جمعیّت ، ضربهای سهمگین بر پیکر مسلمین تحلیل مسأله کنترل جمعیّت از دیدگاه قرآن و اسلام و پردهبرداری از سیاستهای مزوّرانه استکبار در جهت کاهش قوّت مسلمین .

۷- نامه پیش نویس قانون اساسی  
نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه .

## (۷) - بحاث تاریخی

### ۱- لمعات الحسین

برخی از کلمات و موالع و خطب حضرت سید الشّهداء علیه السّلام با ترجمه و ذکر مدارک .

۲- هدیّة غدیریه : دونامه سیاه و سپید  
نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیّه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السّلام در دو قرن پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدس سرّه .

## فهرست تأیفات

---

مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است . برای اطلاع از فهرست تفصیلی تأیفات به جلد اول همین دوره مراجعه شود .

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

أثارات علام طباطبائی